

شرح حال شهید قاضی نورالله شوشتری

نگارش: سید جلال الدین محدث ارموی

مترجم: عبدالحسین طالعی

مقدمه

ورود فناوری های جدید ارتباطی به این سوی جهان، در کنار آثار مثبت، پی آمدهای منفی داشت که «گسست فرهنگی» و «فقدان هویت»، در شمار آن پی آمدهاست.

واقع این است که نسل جدید، با هویت خود، سخت بیگانه شده اند، به گونه ای که از خیل بی شمارِ مفاخر علمی – دینی خود، با معدودی از آنها آشناست، آن هم در حد اشاره ای در کتابهای درسی یا آنچه به زبان هنر بازگو شده است.

پدیده منفی دیگر، نگاه اقتصادی محض به علم است، به گونه ای که برای دانشوران امروز، شگفت می نماید که دانشمندی در نیمه های شب، در دشوارترین موقعیت ها، عصاره اندیشه و دانش خود را در سلک نگارش بکشد، بدون این که به حساب ظاهر – امیدی به ترویج و نشر آن داشته باشد. نه تنها چنین انتظاری نداشته باشد، بلکه بالاتر، خود را برای پرداخت هزینه آن نیز آماده کند. کدام هزینه؟ هزینه ای که حیات دنیایی اوست.

برای این نسل، چندان مفهوم نیست که دانشمندی، پس از ده ها سال تلاش علمی خالصانه در راه احیای ارزش های والای امامت، جان بر کف نهاده با تمام وجود خود بگوید:

روزی اگر ولای تو گردد بلای جان من این بلاخرم به ولای تو، یا علی

قاضی نورالله مرعشی، در شمار بزرگ مردان قافله علم و جهاد و شهادت است، جاودانه مردی که «مداد العلماء» را با «دماء الشهداء» در هم آمیخت، و به مدال افتخار «بل احیاء» دست یافت.

قاضی، مدرس همیشه خلص و اخلاص بود، که لحظات نیمه های شب راه پنهانی به عبادتی مقبول گذراند: نگارش آثاری ماندگار، همچون احقاق الحق، مجالس المؤمنین، صوارم المهرقه؛ بدون این که وعده ترفیع و تشویق یا حتی نشر و ترویج آن کتابها را به او داده باشند. اما تاریخ گواه است که چگونه به برکت اخلاص او و نظر عنایت مولایش، این آثار مکتوب، باقی ماند و همچنان درس خلوص می دهد و به همگان پیام الهی را یادآور می شود: من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب، من اراد العنی بالمال و العز بلاعشیره.... فلیتق الله .

قاضی نورالله، در آن نیمه شب ها، رایت نور و ابرافراشت تا وظیفه خود – یاری خداوند – را ادا کند. و خداوند حکیم نیز تحفه نصرت خود را به او بخشید، که: ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم.

گسست فرهنگی که از آن یاد شد، آثاری دارد، از جمله عدم آشنایی نسل حاضر با بزرگ مردانی همچون قاضی نورالله. البته در این میان، تمام تقصیر را نمی توان به نسل تقاضاکننده فرآورده های فرهنگی متوجه دانست، بلکه بخشی از آن به تولیدکنندگان این گونه فرآورده هاست که در معرفی این گون بزرگ مردان

کوتاهی کرده اند، به گونه ای که - فی المثل - شمار آثاری که به معرفی عالم مجاهد شهید قاضی نورالله اختصاص دارد، به عدد انگشتان یک دست نمی رسد، آن هم به زبان عربی است که این مانع زبانی، خود به همان گسست فرهنگی دامن می زند.

یکی از این آثار معدود، رساله « فیض الإله فی ترجمه قاضی نورالله » است که بیش از شصت سال پیش (سال ۱۳۲۷ شمسی) به دست محقق فقیه علامه سید جلال الدین محدث ارموی به عنوان مقدمه ای بر کتاب « الصوارم المهرقه » از آثار ارزشمند قاضی نورالله - نگاشته و منتشر شد. این رساله، به زبان عربی بود و فارسی زبانانی که آشنایی با زبان عربی نداشتند، از آن بی بهره بودند.

نگارنده این سطور، که در سال ۱۳۸۶ توفیق یافت مجموعه مقالات «هدیه بهارستان» را در معرفی شخصیت و آثار علمی علامه محقق سید جلال الدین محدث ارموی گردآوری و منتشر کند، از همان زمان با توصیه فرزند دانشمند ایشان - جناب میر هاشم محدث - مواجه شده بود. البته در خلال این سالها، با نشر صدها مجله، فهرست های متعدد و نشر شماری از کتابهای مرجع و پاره ای از آثار قاضی، می توانستیم تعلیقاتی بر این رساله بیفزاییم، یا به نقد و بررسی مطالب آن بپردازیم. ولی جز موارد معدود بهتر آن دیدیم که دست به ترکیب مجموعه نزنیم و آن را هم چون بنایی کهن به مشکل اولیه خود نگاه داریم، که همت افسانه ای مردی بزرگ در سالهای دور را نشان می دهد، در روزگاری که نه از کتابخانه های گسترده امروز خبری بود و نه از امکانات و سازمان های عریض و طویل، خبری.

نقد و بررسی کتابهایی مانند ریاض العلماء و محفل فردوس در زمانی که هنوز مخطوط بودند و شهداء الفضیله در اوان چاپ و نشر آن ؛ کاری است که پس از سالها - که از نشر آنها و دیگر کتابهای مرجع می گذرد - هنوز برای پژوهشگران ما، به دغدغه ای بدل نشده است.

همین یک نکته کافی است که ارزش کتاب مرحوم محدث ارموی را، نه تنها برای زمان خودش، بلکه در این زمان نیز نشان دهد. مترجم خود به این کار علاقه داشت تا از یک سوی گامی در راه شناساندن قاضی نورالله بردارد و از سوی دیگر، قدمی برای معرفی محقق فقیه محدث ارموی. این کار در فروردین سال ۱۳۸۷ (شصتمین سال تألیف اصل کتاب) انجام شد. اما فرصت انتشار آن دست نداده بود تا این پس از حدود سه سال، امکان نشر به دست آمد.

امید است این گام کوچک در راه بزرگ آشنایی با مفاخر ایمان و ایران - که خود، نشاندهنده پیشینه اشتراک فرهنگی میان دو ملت بزرگ ایران دهنده است - مفید افتد و در آستان بلند آن امام همام، به افتخار قبول رسد، همان حجت بزرگ خدای که شهید قاضی نورالله، خود، کتاب مجالس المؤمنین را با کمال افتخار به آن مولای موعود پیشکش کرد و چنین نگاشت:

«به نام نامی حجت پروردگار و امام روزگار، قطب عوالم هدایت، خلیفه الرحمان، محمدبن الحسن المهدی، صلی الله علیه و علی آباءه المبشرین بخروجه و ظهوره و ملأ المشارق و المغرب من نور عدله و تجلی ظهوره».

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی
این رساله را - که « فیض الإله فی ترجمه قاضی نورالله » نام دارد - برای این نگاشتم که برخی از حقوق این سید بزرگوار را که بر گردن شیعه دارد، ادا کنم و فیض احسان ریزان او را که به ما رسیده، شکر گزارم و یاد نیکو و ثنای جمیل او را زنده نگاه دارم. بلکه برای این که با یاد جاودان او، یاد مردگان را زنده سازم، چنان که باخرزی گوید:

یا رَبِّ حَى مِیتَ ذِکره و مِیتَ یحیی بأخباره

- ای بسا زنده ای که یادش مرده است و چه بسا مرده ای که به سبب اخبارش زنده می ماند.

این مطلب، از آن روست که قاضی نور الله، ویژگی علم حقیقی را واجد بود، همان ویژگی که زندگانی جاودانه را برای انسان در پی دارد، چنان که امام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود:

«و العلماء باقون ما بقی الدهر. أعیانهم مفقودة و أمثالهم فی القلوب موجودة» و عالمان باقی می مانند، تا زمانی که روزگار باقی است. جسم آنها از میان می رود، در حالی که ویژگی های آنها در دل ها موجود است.

[شاعر گوید:]

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

نیز از آن حضرت نقل شده است:

«الناس موتی و اهل العلم احياء» مردم مردگانند، در حالی که اهل علم، زنده اند.

بر این هم باید ویژگی دیگری در حق عالمان شهید را باید افزود، مانند قاضی نورالله، که خدای مزار پاک او را پاکیزه بدارد؛ چرا که دست یابی آنها به مقام والای شهادت، امری دیگر است که بر این سعادت افزون می شود. اینان مشمول کلام الهی اند که فرمود: «ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون».

ذیل شرح حال قاضی نورالله، شرح حال استاد او را آوردم که بیشتر استناد او بدان استاد است. نیز شرح حال جمعی از دانشوران خاندانش و فاضلان دودمانش که یاد آنها در کنار یاد قاضی سزاوار است، مانند جد، پدر، برادر، نوادگان، فرزندان، عمو و پسر عموهایش.

نگارش این رساله - که شامل شرح حال چنین بزرگانی است که جامع مفاخر و برجستگی ها و مکارم اند - در این زمان روی داد که با چاپ کتاب «الصورم المهرقه» همزمان است، آن را مانند مقدمه ای بر این کتاب قرار دادم^۱

دو گفتار درباره قاضی نورالله

۱- نوشته فاضل جلیل معاصر، شیخ عبدالحسین امینی تبریزی دام بقاؤه در شرح حال قاضی - که در کتاب «شهداء الفضيلة» نگاشته - از بهترین نگاهته های این باب است. بدین رو، ابتدا آن کلام را نقل می کنیم، سپس سخن علاء الملک فرزند قاضی را که درباره پدر خود نگاشته، پس از آن می آوریم، چرا که استوارترین نوشته در این باب است، از آن رو که «خانگی داند که اندر خانه چیست»

پس از آن، توضیحات شایسته بیان را می آوریم که شامل رد و قبول و نقض و ابرام است. رشته کلام در بیان مقصود، بدین شیوه جریان دارد، تا به پایان رسد. و خدای ولی توفیق است و رشته اتمام کارها تنها به دست اوست.

۲- کلام علاء الملک در بیان شرح حال دانشوران خاندانش به زبان فارسی است، در حالی که کتاب ما به زبان عربی است. بدین روی، برای رعایت یکدستی باید عبارات او را ترجمه می کردیم و در این رساله به زبان عربی آوردیم، ولی در این صورت، برخی از نکات را از دست می دادیم. بدین جهت، از رعایت یکدستی چشم پوشیدیم. پس در غالب موارد، عین عبارات را به فارسی نقل می کنیم.

۱- کلام علامه امینی در مورد قاضی نورالله

نسب وی بدین ترتیب است: سید ضیاء الدین القاضی نورالله بن السید شریف بن نورالله بن محمدشاه بن مبارزالدین منده بن الحسین بن نجم الدین محمود بن احمد ابن الحسین بن محمد بن ابی المفاخر بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن الحسین بن محمد بن ابی علی بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی المرعش بن عبدالله بن محمد - ملقب به سیاق - بن الحسن بن الحسین الاصغر بن الامام علی زین العابدین بن الامام الحسین بن امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

قاضی نور الله تستری مرعشی مؤلف کتاب های معروف «احقاق الحق» و «مجالس المؤمنین» است. در ۹۵۶ هـ به دنیا آمد و در ۱۰۱۹ شهید شد. تاریخ شهادتش در این عبارت فارسی تضمین شده است: «سید نورالله شهید شد».

مشعل دین بود و دریای دانش، پرچمدار تشیع بود و شمشیر آخته اش و زبان شیوایش. مبلغ توانا و دلیری که خدا برای رهبری و ارشاد خلق برانگیخته بود و چندان به جهاد پی گیر و سرسختانه اش ادامه داد تا جان در راهش بباخت و خورش سرزمین هند را گلگون ساخت. او در آن خطه به جنبشی دامنه دار دست زد و به برقراری نظم و احکام اسلام همت گماشت و جهل سیاهی را که مردم آن سامان را آلوده بود زدود و نور معرفت پراکند تا از غفلت و گمراهی به در آمدند و چهره حقیقی اسلام را در مبادی و شیوه تشیع بدیدند. شاید وی از نخستین مبلغان بزرگی باشد که در هند به نشر و توضیح تشیع و عشق پاک به خاندان رسالت برخاسته اند. در کتابهای امل الآمل، ریاض العلماء، روضات الجنات، اجازه نامه بزرگ متعلق به نوه سید جزائری، نجوم السماء، مستدرک، الحصون المنیعه و دیگر فرهنگ های رجال، تمجیدهای بسیار از او به عمل آمده است.

وی از علمای عظیم الشأن دوره صفوی به شمار می آید و معاصر شیخ بهائی است. در «تستر» شاگرد مولی عبدالوحید تستری بوده است. از اساتید دیگرش اطلاعی نداریم. از آثار گرانبهائش همین قدر توان فهمید که دریای علمی بوده است و نابغه ای زبردست در تمام رشته های علمی، فهرست کتاب هایش را ملاحظه کنید.^۲

^۱ این کتاب، چکیده و گزیده ادله امامت را در بر دارد.

^۲ به نقل از ریاض العلماء نوشته محقق توانا میرزا عبدالله تبریزی افندی.

۱- احقاق الحق که باعث قتلش شد. کتاب بزرگی است که گوهر دانایی و خرد و هوش از آن می جوشد و بر می ریزد. ردی را که قاضی فضل بن روزبهان بر علامه حلی در کتاب « نهج الحق و کشف الصدق » نوشته، به باد حمله انتقادی گرفته است و با بیانی شیوا و همه کس فهم، حرف هایش را رد منطقی نموده است.

۲- مجالس المؤمنین، شرح حال رجال نامدار شیعه از دانشمندان، پادشاهان، شاعران و عارفان.

۳- شرح دعای صباح و مساء متعلق به علی (ع)، به زبان فارسی.

۴- النظر السلیم.

۵- انس الوحید در تفسیر آیه عدل و توحید.

۶- خیرات الحسان.

۷- شرح مبحث حدوث عالم از انموذج دوانی.

۸- شرح الجواهر.

۹- حاشیه بر مبحث اعراض کتاب « شرح التجرید ».

۱۰- نور العین.

۱۱- حاشیه بر حاشیه تهذیب المنطق اثر جلال دوانی.

۱۲- ذکر البقی.

۱۳- شرح بر اثبات الواجب قدیم اثر جلال دوانی.

۱۴- کشف العوار.

۱۵- حاشیه بر اثبات الواجب جدید اثر جلال دوانی.

۱۶- دافعة الشقاق.

۱۷- رساله فی ان الوجود لامسئله له (به همین صورت نوشته است).

۱۸- نهایة الاقدام.

۱۹- رساله در اثبات تشیع سید محمد نوربخش.

۲۰- دفع القدر.

۲۱- رساله در رد مقدمات ترجمه کتاب « الصواعق المحرقة ».

۲۲- حل العقال.

۲۳- حاشیه بحث عذاب قبر از کتاب « شرح القواعد ».

۲۴- البحر الغزیر.

۲۵- رساله در رد رساله ای که برای اثبات صحت ایمان فرعون نوشته اند.

۲۶- عدة الامراء.

۲۷- حاشیه علی شرح خطبة المواقف.

۲۸- تحفة العقول.

۲۹- شرحی بر رباعی شیخ ابوسعید ابی الخیر.

۳۰- موائد الانعام.

۳۱- رساله در رد شبهه تحقیق علم الهی.

۳۲- حاشیه علی رساله...

۳۳- رساله فی المسح علی الرجلین و غسلهما.

۳۴- اجوبة فاخرة.



شرویه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۳۵- الصوارم المهركة فى نقد « الصواعق المحرقة ».

۳۶- عشرة كاملة.

۳۷- حاشیه بر شرح الشمسية در منطق.

۳۸- سبعة سیاره.

۳۹- حاشیه بر شرح تهذیب الاصول.

۴۰- رسالة فى الادعية.

۴۱- حاشیه بر جواهر شرح التجريد.

۴۲- الرسالة الجلالیه.

۴۳- رسالة فى الاسطرلاب.

۴۴- دیوان القصائد.

۴۵- حاشیه بر شرح الهدایه در حکمت.

۴۶- سحاب المطر.

۴۷- ردی بر حاشیه چلبی بر شرح تجرید اثر اصفهانی .

۴۸- کتابی حاوی نگارشاتش.

۴۹- رساله ای به زبان فارسی.

۵۰- شرحی بر تهذیب الحدیث.

۵۱- حاشیه ای بر تفسیر بیضاوی.

۵۲- حاشیه ای دیگر بر تفسیر بیضاوی.

۵۳- حاشیه ای بر کتاب مطول.

۵۴- حاشیه ای بر الهیات شرح التجرید.

۵۵- حاشیه ای بر حاشیه قدیم.

۵۶- حاشیه ای بر حاشیه شرح تجرید.

۵۷- تفسیر آیه « رؤیا ».

۵۸- حاشیه ای بر شرح چغمینی.

۵۹- حاشیه بر « قواعد » علامه.

۶۰- حاشیه بر « مختلف » علامه.

۶۱- اللعة فى صلوه الجمعة.

۶۲- تفسیر آیه « انما المشركون نجس... ».

۶۳- رسالة فى بحث التجديد.

۶۴- رسالة فى بیان انواع کم.

۶۵- رسالة فى امر العصمه.

۶۶- جواب أسئلة السيد حسن.

۶۷- رسالة فى رد الشيطان.

۶۸- حاشیه بر تحریر اقلیدس.

۶۹- شرح خطبة عضدی قزوینی.

۷۰- رسالة فى رد ایرادات.



۷۱- حاشیه ای بر حاشیه خطائی.

۷۲- گوهر شاهوار (به فارسی).

۷۳- رساله فی نجاسة الخمر.

۷۴- رساله فی مسئله الفارة.

۷۵- رساله فی غسل الجمعة.

۷۶- رساله شرح مختصر العدى.

۷۷- رساله فی ركنية السجدين.

۷۸- رساله فی تعريف الماضى.

۷۹- مصائب النواصب.

۸۰- رساله فی مسئله لبس الحرير.

۸۱- رساله گل و سنبل.

۸۲- تراجم و ضاعى الحديث.

۸۳- رساله الانموذج.

۸۴- حاشیه علی « الخلاصة » (که ممکن است کتاب رجال علامه باشد یا خلاصه الحساب شیخ بهائی).

۸۵- مجموعه‌ای که شبیه دایرة المعارف است (نویسنده « ریاض العلماء » آن را) به خط وی دیده است.

۸۶- حاشیه قدیم.

۸۷- حاشیه بر شرح جامی بر کافیہ ابن حاجب.

۸۸- دیوان شعر.

۸۹- حاشیه بر تحقیق کلام بدخشی.

۹۰- « النور الا نور فی مسألة القضاء و القدر ». توضیح این که یکی از هندیهای معاصرش ردیه ای بر رساله «استقصاء النظر» اثر علامه حلی نوشته بود، وی

این را در رد آن ردیه نگاشت.

۹۱- حاشیه ای بر تهذیب (که تهذیب شیخ طوسی باشد یا تهذیب علامه).

۹۲- رد ما آلف تلمیذ ابن همام فی اقتداء الجمعة بالشيعوية (که ممکن است کلمه اخیر بمعنی الشافعيه آمده باشد).

۹۳- رساله‌ای درباره گفته علامه حلی در آخر فصل «شهادت»، از کتاب «قواعد» وی بدین عبادت: « اذا زادالشاهد فی شهادته او نقص قبل الحكم ».

۹۴- رساله در تفسیر کلام الهی « فمن يردالله ان يهديه يشرح صدره للاسلام » که در آن سخن نیشابوری را در تفسیرش رد می نماید.

۹۵- رساله ای در رد آنچه بعضی نوشته اند و پیامبران علیهم السلام را غیر معصوم دانسته اند.

۹۶- شرحی بر حاشیه تشکیک که از جمله حواشی قدیم است.

۹۷- رساله ای در رد رساله کاشی (شاید رساله ای بوده باشد که یکی از علمای سنی کاشان در رد شیعه نوشته است).

وی در عهد شهریارى اکبرشاه به هند رفت و فضل و کاردانى او اکبر شاه را به شگفت آورد تا آنجا که مقام قضاوت را به وی پیشنهاد نموده او را قاضى القضاء کشور ساخت. سید نورالله آن مقام بلند را بدین شرط پذیرفت که در کار قضاة بنابر اجتهاد خویش رأى دهد و عمل نماید، منتهی از دائرة مذاهب چهارگانه سنت بیرون نرود. البته او جز طبق استنباط و اجتهاد خویش رأى نمى داد، زیرا به مسدود بودن باب اجتهاد عقیده نداشت و خود از بزرگترین مجتهدان و دارای استعداد استنباط و صاحب رأى بود. فقط برای این که در آن شرایط و محیط، اختلافی و تشتتی پیش نیاید و ظواهر امور حفظ شود، رضایت داد تا در محدوده مذاهب چهارگانه عمل نماید، ولی در عمل به رأى خویش که آن را با حکم یکی از مذاهب چهارگانه تطابق می داد. بدین ترتیب، کارش استوار گشت و جریان قضاوتش برقرار بود تا آن شهریار در گذشت و پسرش جهانگیر شاه به مقام پدر نشست. بدخواهان بنای سخن چینی و گزارش های مغرضانه را گذاشتند تا موقعیت سید را نزد شاه تازه بلرزاند و گفتند که او به یک مذهب پای بند نمی ماند. جواب داد که وی این ناپای بندى به یک مذهب و عمل کردن در حدود چهار مذهب را، آن روز که منصب قضا را عهده دار گشته، شرط کرده است و این دلیل شیعه بودن وی نتواند شد .

بداندیشان حيله‌ای ترتیب دادند تا شیعه بودنش را ثابت نموده، حکم قتلش را از شاه بگیرند. پس کسی را نزدش به شاگردی فرستادند تا راز وی را کشف و برملا نماید. شاگرد تا مدتی به کارش ادامه داد و ملازم وی بود تا پی برد کتابی به نام « مجالس المؤمنین » دارد، پس آن را با اصرار از وی بگرفت و نسخه‌ای از روی آن برداشت و به همدستانش نمود تا به شاه گزارش کردند. هر روز گزارشی به شاه می‌دادند تا وجهه او را خراب کنند. سرانجام شاه را بر او به خشم آوردند و به دروغ و افترا چنان نمودند که مستوجب حد است و باید ضربه‌ای چند تازیانه بخورد. شاه به آنها اجازه داد تا تعداد معینی تازیانه بر او بزنند. علمای زشتکار بر او چندان تازیانه زدند که شهید گشت در راه تشیع، به راه فضیلت در « اکبر آباد » از شهرهای معتبر اند.

نیز آورده اند که آن بدخواهان کینه ورز، او را در راه عربان ساخته با چوبهای شاخه دار چندان زدند تا گوشت های تنش پاره پاره گشت و خونس بریخت و به جدش پیامبر امین (ص) پیوست، گلگون بدن.

مزارش در اکبر آباد هند، از زیارتگاه های معروف است که بدان تبرک می جویند و در سالهای اخیر تجدید بنا شده است. شعری زیبا و دل انگیز دارد و به شیوه شاعران پارسی، « نوری » تخلص می ورزد.

در رد قصیده سید حسن غزنوی به فارسی چنین می سراید:

	شکر خدا که نور الهی است رهبرم	
	وز نار شوق اوست فروزنده گوهرم	
	اندر حسب خلاصه معنی و صورتم	
	و اندر نسب سلاله زهرا و حیدرم	
	دارای دهر، سبط رسولم پدر بود	
	بانوی شهر، دختر کسری است مادرم	
	هان ای فلک چو این پدرانم یکی بید	
	یا سر به بندگی نه و از آذری برم	
	شکر خدا که چون حسن غزنوی نی ام	
	یعنی نه عاق والد و نه ننگ مادرم	
	بادم زبان بریده چو آن ناخلف اگر	
	مدح مخالفان علی بر زبان برم	
	داند جهان که او به دروغش گواه ساخت	
	در آنکه گفت قره عین پیمبرم	
	شایسته نیست آن هم از آن ناخلف که گفت	
	شایسته میوه دل زهرا و حیدرم	
	فرزند را که طبع پدر در نهاد نیست	

	پاکی ذیل مادر او نیست باورم	
	ابیات زیر دو نمونه دیگر از شعر اوست:	
	عشق تونهایی است که خواری ثمر اوست	
	من خاری از آن بادیه ام کاین شجر او است	
	بر مائدهٔ عشق اگر روزه گشایی	
	هشدار که صدگونه بلا ماحضر اوست	
	وه کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است	
	گوئی که مگر صبح قیامت سحر اوست	
	فرهاد صفت این همه جان کندن «نوری»	
	در کوه ملامت به هوای کمر اوست	

	ای در سر زلف تو صد فتنه به خواب اندر	
	در عشق تو خواب من نقشی است به آن اندر	
	در شرع محبت زان فضل است تیمم را	
	کز دامن پاکان هست گردی به تراب اندر	

«مرعشی» منسوب به «مرعش» است. یاقوت در «معجم البلدان» می نویسد: مرعش شهری است در مرز شام و سرزمین روم (یعنی ترکیه) که دو دیوار و یک خندق دارد و در وسط آن قلعه ای است با دیواره ای که « مروانی » می خوانند، چون مروان بن محمد معروف به « مروان حمار » آن را ساخته است و بعدها هارون الرشید، دیگر قسمت های شهر را بنا کرده است و در آن محله ای است به نام « هارونیه »... راجع به این شهر در این زمان اطلاعی یافته ام که آمده و در اینجا می نگارم . و آن این است که سلطان قلیج ارسلان بن سلجوقی آشپزی داشت به نام ابراهیم که از نوجوانی سالها به او خدمت می کرد و فعال بود و مورد احترامش. روزی او را که داشت سفره می گسترد، دید جامه ای آراسته بر تن کرده و کمربندی بسته است، به او گفت: ابراهیم ! تا پایت به لب گور برسد، تو آشپزخواهی بود ! گفت: این به دست شهریار است. شاه رو به وزیرش کرد. گفت: فرمان حکومت مرعش را برایش بنویس و قاضی و شهود را احضار کن تا گواه باشند که من آن شهر را به تصرف او و بازماندگانش می دهم. وزیر آن را ترتیب داد. ابراهیم رفت، آن شهر را تحویل گرفت و در آن مدتی بزیست، بعد به بیماری سختی مبتلا شد و برای معالجه به حلب آمد و در این شهر بمرد و حکومت بر آن شهر پس از وی به پسرش رسید، و تا امروز به دست ایشان است.

ممکن است «مرعشی» به عنوان نسبت به آن شهرک شام به کار رود یا نسبت به سید علی ملقب به «المرعش» نواده امام زین العابدین علیه السلام. و هر که چنین نسبتی دارد و او را «مرعشی» می خوانند، سید علوی است.

شخصیت مورد بحث ما همین نسبت را دارد. گاه نیز معلوم نیست که منسوب به کدام یک است. مردان این خاندان عالی مقام که به سیدعلی المرعش منسوبند، چهار شاخه اند:

۱- سادات مرعشی مازندران

۲- سادات مرعشی شوشتر

۳- سادات مرعشی اصفهان

۴- سادات مرعشی قزوین، که سید عالیقدر پدر قاضی نورالله از جمله ایشان است و از علمای بزرگ و صاحب تألیفات است و در کتاب هایش گاه از تألیفات همین فرزند شهیدش نقل می کند. خدا هردوشان را قرین رحمت بدارد.

دیگر از سادات مرعشی، سید ابومحمد الحسن بن حمزه بن علی المرعش است. از علمای عالیمقام شیعه در قرن چهارم، متوفای ۳۵۸ هـ و نویسنده کتاب «الغیبه». علامه پارسا سید محمدبن حمزه حسینی که حدیث از ابوعبدالله حسین بن بابویه برادر شیخ صدوق روایت کند و از او شیخ بزرگوار ابراهیم بن ابی نصر جرجانی.

دیگر، علامه سید سلطان حسین بن محمدبن محمود حسینی آملی اصفهانی است مشهور به سلطان العلماء که در ۱۰۶۴ هـ در مازندران درگذشت و جنازه اش را به نجف اشرف بردند و کتاب های سودمند بسیار دارد. همچنین از این خاندان است: سید بدر الدین الحسن بن ابی الرضا عبدالله بن الحسن بن علی. فقیه عالیقدر سید میرمحمد حسین شهرستانی حائری.

سید رضی الدین ابوعبدالله الحسین بن ابی الرضا حسینی فقیه نیکرو.

سید شمس الدین ابومحمد الحسن بن علی حسینی معروف به همدانی و مقیم خوارزم.

سید ضیاء الدین ابوالرضا فضل بن الحسین بن ابی الرضا عبدالله بن الحسین فقیه و واعظ نیکرو.

علامه سید منتهی بن الحسین بن علی حسینی دانشمند زاهد.

سید عزالدین الحسین بن المنتهی - نامبرده - بن الحسین فقیه نیکرفتار.

سید کمال الدین المرتضی بن المنتهی - نامبرده - دانشمندی که در فن مناظره استاد بود و خطیبی توانا و بر کتاب «الذریعه» (نوشته شریف مرتضی) شرحی نگاشته است.

سیدعمادالدین الرضی بن المرتضی بن المنتهی.

سید ابوالرضا عبدالله بن الحسین بن علی حسینی دانشمندی پارسا که از میان شرح حال نویسان فقط مؤلف «ایجاز المقال» او را شهید دانسته است.

سید تاج الدین المنتهی بن المرتضی که نامش بارها آمد - از برجسته ترین علمای عصرش که مناظره های اصولی با سدید الدین محمود حمصی داشته است.

سید احمدبن ابی محمدبن المنتهی حسینی عالم نیکخو.

سیدرضا بن امیر کیاحسینی دانشمندی زاهد که تحصیلاتش نزد فقیه عالیقدر شیخ امیر کیابن اللجیم و علامه شیخ عبدالجبار رازی بود.^۳

سید قوام الدین علی بن سیف النبی بن المنتهی مرد خوشرفتار و دیندار.

سید مجد الدین محمدبن الحسن حسینی دانشمند نیکخو،

سید احمدبن الحسن حسینی مقیم جبل.

سید جلال الدین عبدالقادر حسینی از علمای دوره شاه طهماسب صفوی.

همه این مردان در شمار علمای برجسته شیعه و رجال آنند و شرح حالشان را در کتاب های «فهرست» شیخ منتجب الدین، جامع الاقوال، ایجاز المقال، امل

الامل، اللؤلؤة، ریاض العلماء، روضات الجنات، مستدرک و فیات الاعلام و غیر آن توان دید.

^۳ شیخ عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقرئ فقیه شیعه در ری که عده زیادی از علمای عصرش شاگردی او کرده اند و خود از شاگردان شیخ طوسی - متوفای ۴۶۰ هـ در هفتاد و پنج سالگی - بود. و نزد دو استاد نامی، شیخ حمزه سالار دیلمی - متوفای ۴۴۸ یا ۴۶۳ هـ در «خسروشاه» از توابع تبریز - و شیخ عبدالعزیز بن البراج - متوفای ۴۸۱ هـ - درس خواند.

شرح حال قاضی نورالله از کتاب شهداء الفضیله به عین [ترجمه] عبارت های آن نقل شد. اینک به وعده خود وفا می کنیم و شرح حال قاضی را به قلم فرزندش علاء الملک می آوریم. وی در کتاب خود «محل الفردوس» گوید: مظهر فیض اله، مورد مثال کریمه «مثل نوره»، نورالله بن شریف الحسینی، نورالله مرقدهما.

آن که شنجرف سر داستان کلامش صندل سرخ پیشانی هر باب، و قلم خردسال بالغ رقمش با خامه کتاب وحی و الهام هم کتاب؛ به پیرایه اجتهادش رونق دین مفتون و به درستی اعتقادش کار ملت از شکست مصون؛ چرب نرمی تدارکش مومیایی شکستگی های دل و دین، از بلند پایگی اساس ایمانش بروج فلک دوازده باب از مجالس مؤمنین.

حضرت میر نورالله - نورالله مرقده - در ربیع الثانی سنه ۹۷۹، از شوشتر به عزم زیارت و تحصیل علوم و تکمیل فیض نفس قدسی رسوم، متوجه مشهد مقدس رضوی شدند و در غره ماه رمضان المبارک سنه مذکور به مشهد رسیدند و در آنجا رحل اقامت انداخته، مطالعه علوم دینی و معارف یقینی را وجهه همت والا نهمت خود قرار دادند و در خدمت محقق نحیر، مولانا عبدالواحد و دیگر موالی به استفاده اشتغال نمودند.

بعد از دوازده سال، به سبب تمدادی ریاح حوادث و محن و توالی عواصف فترات و فتن، در غره شوال سنه نهصد و نود و دو، از مشهد مقدس به سمت هندوستان توجه فرمودند و در آنجا در سلک مقربان شهریار جمجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه انتظام یافتند و آن حضرت، عنایت و التفات بسیار به او می نمودند و مناصب ارجمند مثل صدارت و قضای عسکر به ایشان تفویض فرمودند.

و از کلمات مناسب این مقام است آن که ملاعصمه الله - که از مشاهیر فضیله لاهور است - روزی به خدمت ایشان آمده، عرض کرد که: این آیه کریمه که «اذا بلغت الحلقوم» دلالت بر آن می کند که روح، جسم باشد؛ چه اگر مجرد باشد، رسیدن آن را به حلقوم، معنی نخواهد بود. در جواب فرمودند که: لفظ روح، سبق ذکر نیافته تا ضمیر «بلغت» به آن راجع باشد، با آن که ظاهر آن است که ضمیر، راجع به قلوب باشد، چنان که در آیت دیگر واقع است که: «بلغت القلوب الحناجر». فیهت الذی کفر، کانه التقم الحجر.

و از افادات ایشان که دلالت بر علو فطرت و سرعت فهم می کند، آن است که در حاشیه تفسیر بیضاوی فرموده اند که:^۴

هنگامی که سید فاضل امیر عزالدین فضل الله یزدی رحمه الله برای زیارت مشهد مقدس رضوی - هزار درود و سلام بر مشرف آن باد - روزی به خدمت عمو و مخدوم من صدر مغفور - روح الله روحه - آمد. من آن روز در مجلس عالی با جمعی از بزرگان حاضر بودم. سید یاد شده، قضایای خود در سفر حج را که پیش آمده، یاد کرد. و افاضل و بزرگانی را که در مکه و مدینه دیده، وصف می کرد. از جمله شیخ ابوالحسن بکری شافعی مصری را به فضل و انصاف و دوری از تعصب و تکلف وصف می کرد.

می گفت: بیشتر اوقات، او را می دیدم و مشکلات مسائل شرعی درمورد مذهب اهل سنت و شیعه را از او می پرسیدم و او به وجه لطیف به من پاسخ می گفت: از جمله این مسائل، آن بود که به او گفتم: معنای قول شیعه چیست که می گویند پیامبران قبل از بعثت و پس از آن معصومند، با این که قبل از بعثت، شریعت و دینی نیست که کسی به جهت التزام به احکام آن مؤاخذه شود؟

وی پاسخ داد که مراد شیعه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سلامت فطرت و پاکی طینت بود، به گونه ای که اگر قبل از بعثت، شریعتی می بود، کاری از او سر نمی زد که بر اساس آن شریعت بتوان حضرتش را مؤاخذه کرد.

وقتی این پاسخ را از سید مذکور شنیدم، پاسخی استوارتر در ذهن من خطور کرد. ولی چون در آن زمان در آغاز تحصیل بودم و به خواندن کتاب هدایه الحکمه و دیگر کتابهایی از آن قبیل اشتغال داشتم، مهابت آن فاضل آزاده مرا گرفت، ولی سینه ام تنگ شد و سکوت و صبر را تاب نیاوردم.

بدین روی آن را در محضر عمومیم عرضه کردم و گفتم که شیعه برای پاسخ به این اشکال، به جواب آن شیخ اهل سنت نیاز ندارند، زیرا قاعده حسن و قبح عقلی، از اصول شیعه امامیه است. در نتیجه حتی اگر بگوییم که قبل از بعثت، به فرض عدم مؤاخذه، این کار معنی ندارد، ولی بر اساس قاعده حسن و قبح عقلی، مؤاخذه معنی دارد. او این پاسخ را پسندید و به ثنای نیکو مرا ثنا گفت. و الحمدلله رب العالمین.^۵

و از لطایف ایشان آن است که چلبی تبریزی - که از طایفه خاکیه است و در هند، موسوم به فضل و ملقب به علّامی شده بود - برهانی بر تاهای ابعاد اقامت نمود و بعضی از شاگردان او مسوده آن برهان را به نظر ایشان رسانید و ایشان وجوه ایراد بر آن برهان متوجه ساختند و در عنوان نقل عبارت برهان تحریر نموده

^۴ این بخش در اصل منبع، عربی بود که ترجمه آن نقل شد. (مترجم)

^۵ پایان نقل قول از حاشیه تفسیر بیضاوی، که ترجمه آن نقل شد. ادامه متن به زبان فارسی است (مترجم)

بودند که « قال بعض أجلاف الخالية ». و چون آن وجوه ایراد به چلبی رسید و از دفع آن ایراد عاجز آمده، از روی اضطراب و آزرده‌گی خاطر در خدمت حضرت جلال‌الدین پادشاه محمد اکبر – انارالله برهانه – معروض داشت که میر نورالله، مرا از اجلاف نوشته. و چون جناب میر در مجلس خلد آیین حاضر آمدند، حضرت پادشاه به ایشان خطاب فرموده، بر زبان حقایق بیان آوردند که از شما چه مناسب که چلبی را از اجلاف بنویسید؟

میر – قدس سره – به عرض رسانیدند که من او را از اخلاف نوشته‌ام، و او، « خا » را به « جیم » تصحیف نموده، خود از راه اجلاف می‌خواند.

و از مصنّفات ایشان است:

[۱] تذهیب الاکمام فی شرح تهذیب الاحکام،

[۲] دیگر: احقاق الحق.

[۳] دیگر: مصائب النواصب.

[۴] دیگر: سوارم مهرقه.

[۵] دیگر: مجالس المؤمنین.

[۶] دیگر: نورالانوار.

[۷] دیگر: نهایة الإقدام.

[۸] دیگر: موائد الانعام.

[۹] دیگر: دافعة الشقاق.

[۱۰] دیگر: حلّ العقال.

[۱۱] دیگر: تحفة العقول.

[۱۲] دیگر: ذکر الأقی.

[۱۳] دیگر: كشف العوار.

[۱۴] دیگر: عدة الابرار.

[۱۵] دیگر: انس الوحید .

[۱۶] دیگر: سحاب المطیر.

[۱۷] دیگر: بحر الغزیر.

[۱۸] دیگر: نظر السلیم .

[۱۹] دیگر: لمعه.

[۲۰] دیگر: عشره کامله.

[۲۱] دیگر: رفع القدر.

[۲۲] دیگر: خیرات الحسان.

[۲۳] دیگر: فوائد شریفه.

[۲۴] دیگر: نور العین .

[۲۵] دیگر: تعلیقات .

[۲۶] دیگر: گوهر شاهوار .

[۲۷] دیگر: رساله لطیفه .

[۲۸] دیگر: رساله جلالیه .

[۲۹] دیگر: تحفه .

[۳۰] دیگر: حاشیه بر شرح اشارات .

[۳۱] دیگر: حاشیه بر شرح تجرید .

[۳۲] دیگر: حاشیه بر الهیات شرح تجرید .



- [۳۳] دیگر: حاشیة بحث امامت شرح تجرید .
- [۳۴] دیگر: شرح جواهر حاشیه قدیم .
- [۳۵] دیگر: شرح حاشیة تشکیک از حواشی حاشیه قدیم .
- [۳۶] دیگر: رساله متعلقه به قول محقق طوسی در تجرید که: تخلف الجوهریه عمّا یقال – الی آخره
- [۳۷] دیگر: رساله تحقیق دلیل آن که وجود را مثل نیست.
- [۳۸] دیگر: رد حواشی چلبی تبریزی که متعلق به شرح خطبه تجرید است.
- [۳۹] دیگر: شرح اثبات واجب قدیم.
- [۴۰] دیگر: حاشیه اثبات واجب جدید.
- [۴۱] دیگر: حاشیه شرح چغمینی.
- [۴۲] دیگر: حاشیه شرح الشرح چغمینی.
- [۴۳] دیگر: حاشیه تحریر اقلیدس.
- [۴۴] دیگر: حاشیه تلخیص المفتاح حساب.
- [۴۵] دیگر: حاشیه تهذیب جلالی.
- [۴۶] دیگر: حاشیه تهذیب.
- [۴۷] دیگر: حاشیه شمسیه.
- [۴۸] دیگر: حاشیه شرح هدایة.
- [۴۹] دیگر: شرح مبحث حدوث عالم نمودج علامه دوانی.
- [۵۰] دیگر: رساله تحقیق علم واجب.
- [۵۱] دیگر: رساله رد سؤال و جواب بعضی از معاصرین در کیفیت علم واجب.
- [۵۲] دیگر: رساله دفع شبهات ابلیس.
- [۵۳] دیگر: رد رساله ایمان فرعون.
- [۵۴] دیگر: رد مقاله قاضی محمد کاشی.
- [۵۵] دیگر: حاشیة بحث عذاب قبر شرح عقاید نسفی.
- [۵۶] دیگر: حاشیة خطبة شرح مواقف.
- [۵۷] دیگر: رد رساله نفی عصمت نبی صل الله علیه و آله و سلم.
- [۵۸] دیگر: حاشیة خطایی.
- [۵۹] دیگر: حاشیة تفسیر بیضاوی.
- [۶۰] دیگر: حاشیة جدید بیضاوی.
- [۶۱] دیگر: حاشیة کنزالعرفان.
- [۶۲] دیگر: تفسیر آیه رؤیا.
- [۶۳] دیگر: تفسیر آیه «أما المشركون نجس».
- [۶۴] دیگر: رساله ادعیه.
- [۶۵] دیگر: شرح مشکوة.
- [۶۶] دیگر: حاشیة شرح مختصر عضدی .
- [۶۷] دیگر: حاشیة شرح تهذیب الاصول .
- [۶۸] دیگر: حاشیة شرح مبادئ الاصول .
- [۶۹] دیگر: حاشیة خلاصة الاقوال .



- [۷۰] دیگر: حاشیة قواعد .
- [۷۱] دیگر: حاشیة مختلف .
- [۷۲] دیگر: حاشیة خطبه شرایع .
- [۷۳] دیگر: رساله نجاست خمر .
- [۷۴] دیگر: غسل جمعه .
- [۷۵] دیگر: رساله جواز صلوٰه فی ما لا یتّم الصلوٰه فیه وحده
- [۷۶] رساله حلّ عبارت قواعد که: « اذا زاد الشاهد فی الشهادة او نقص قبل الحکم بین یدی الحاکم، رد شهادته ».
- [۷۷] دیگر: حاشیة الفیه.
- [۷۸] دیگر: حاشیة هدایه، فقه حنفی.
- [۷۹] دیگر: رساله رد ایرادات بعضی از ناظرین به وقایه.
- [۸۰] دیگر: حاشیة شرح وقایه، فقه حنفی.
- [۸۱] دیگر: رساله مسئله کفاره.
- [۸۲] دیگر: رساله دفع اشکال و کنیت سجدهتین.
- [۸۳] دیگر: رد رساله تلمیذ ابن همام در اقتداء حنیفه به شافعیه.
- [۸۴] دیگر: حاشیة اجوبه و اسئله فراقی.
- [۸۵] دیگر: رد مقدمات ترجمه صواعق محرقة.
- [۸۶] دیگر: رساله جواب اسئله شیخ حسن ۶ .
- [۸۷] دیگر: حاشیة شرح رساله آداب مطالعه.
- [۸۸] دیگر: رساله بیان تشیع سید محمد نوربخش.
- [۸۹] دیگر: رد خطبه حاشیة بعضی از معاصرین بر شرح مختصر عضدی.
- [۹۰] دیگر: شرح رباعی ابوسعید ابی الخیر که مصراع اولش این است: حورا به نظاره نگارم صف زد.
- [۹۱] دیگر: رساله مناظره گل و سنبل.
- [۹۲] دیگر: رساله منشآت.
- [۹۳] دیگر: دیوان قصاید.

و از قصاید ایشان، یک قصیده جهت تزیین این فردوس در این مقام، نگارش می نماید:

سحاب قاقم برف افکند به دوش جبال	ز سرد مهری و دم سردی شتا و شمال
زمین ز برف بپوشید سیمگون سربال	هوا ز ابر، برافکند نیلگون برقع
محیط آب چوسیم آمد از نسیم شمال	بسیط چرخ نهران گشت از غبار بخار

^۶ این رساله، تماماً در کتاب « مجالس المؤمنین » (مجلس پنجم، ذیل شرح حال شیخ حسن) آمده و به نقل از آن در رساله « ذیل میزان الملل » که در آخر کتاب میزان الملل چاپ شده - آوردیم. بنگرید: میزان الملل، ص ۲۵۷-۲۶۲.

هزار رقعه بر آن چو نامه اعمال	قیامتی شده القصه و ز برف درو
بود برونش از این خرق و التیام محال	چنان بسیط زمین بسته یخ که همچو فلک
به صد فسون ننهید پا درون آب زال	چنان شد آب ز سرما که عکس شخص ز بیم
که عاجز است ز زه کردن کمان هلال	ز کار رفته چنان دست را می گردون
که جذب نم نکند آب نارسیده سفال	فسرده گشت طبایع چنان ز سردی دی
که همچو ماتمیان شد سیاه پوش زغال	مگو ز سردی دی مرد عنصر آتش
نیاورند ز ارحام سر برون اطفال	اگر نه مهر شهنشاه را ز جان سازند
که کنه او نشناسد جز ایزد متعال	شه سریر ولایت علی عالی قدر
ز شاخ سدره کند و هم نردبان خیال	به قرب پایه قدرش نمی رسد هر چند
که ماند مرحله ها در عقب برید سؤال	به کار اهل طرب، جود او چنان آمد
لطیفه ای ست نهانی ز ایزد متعال	سؤال خاتم از و بی محل میان نماز
خوش آمدی چو به وقت نماز بانگ بلال	کز استماع صدای سؤال چون او را
کزو کنند میان نماز نیز سؤال	پی خوش آمدش ایزد ملک فرستادی
دو تا شود الف خط اعتدال چو دال	سزد که بهر سجود حریم درگه تو
کز آن به قدر پیمبر کنند استدلال	بود شرافت آل تو تا به مرتبه ای
هر آن غرض که بود در صوالح اعمال	به دستیاری حبّ تو از گناه آید
که ثقل کوه نسجد ترازوی مثقال	زوزن حلم تو عاجز شد آسمان و زمین
هزار جالبش از تاب آن زند تب خال	رسد عتاب تو گر خصم را به کام ضمیر

روان شود چو عرق سیم از مسام جبال	به کوه گر ز غضب یک نگاه گرم کنی
مذاق زهر دهد در دهان ماهی دال	ز خنجر تو رسد گر به بحر خاصیتی
بریده سر متمثل شود در او تمثال	کند ز تیغ تو آئینه یاد اگر به مثل
که آسمان و ترافکند از کمان هلال	چنان ز تیغ تو شد امن آسمان و زمین
فتد ز نعره تکبیر پر دلان زلزال	به روز کین که چو سیماب در بسیط زمین
کشند دست تطاول چو نیزه های طوال	نهند پای تعرض یلان دلبر چو شیر
ز بس جدال شود قد نیزه خم چون دال	ز دارو گیر شود نیزه منحنی چو کمان
که از تصور آن مرغ دل بسوزد بال	تو بر کشی ز میان تیغ برق کر داری
دو اسبه جان عدو آیدت به استقبال	به هر طرف که عنان سمند میل دهی
که در معاد بودهم بر و اعا ده محال	چنان ز سم سمندت عدو شود معدوم
بود ز گرم روی چو شعله جوال	چه آتش است سمندت که درگه جولان
حکیم دائره را گفت اوسع الاشکال	به دور عرصه دورانش چون مشاکل بود
هزار مرحله هنگام پویه پیک خیال	تکاوری که بماند ز هم عنانی او
ز همرهیش بماند براق در دنبال	به این بهانه که بال از فرشته وام کند
موالیان تو نوشتند جام مالامال	خوشادمی که شوی ساقی شراب طهور
چو جبرئیل شود از مقربان جلال	از آن می ام که گر ابلیس از آن خورد جامی
به لطف شکل پری مرتسم شود تمثال	چنان لطیف که گر دیو رو در او ببند
که از حرارت او مطرب آورد به	سزد که شعله زنی سرزند به جای نوا

	خیال		
	به خاک کوی تو فارغ مرا ز فکر مأل	ز جذب لطف تو دارم امید آن که کند	
	جز این دعا نبود بر زبان مرا مه و سال	بغیر از این حسنه هیچ مدعایم نیست	
	دعای خسته دلان لطف ایزد متعال	امید وار چنانم که مستجاب کند	

حضرت میر - نورالله مرقدہ - در دارالسلطنہ آگرہ بہ جوار رحمت ایزدی شتافتند. و از این قطعہ کہ مذکور می گردد، تاریخ وفات ایشان مستفاد می گردد.

	سپهر فضل و وحید زمانہ پاک سرشت	سر اکابر آفاق، میر نورالله	
	ازین خرابہ روان شد بہ سوی قصر بہشت	بہ نیمہ شب بیست و شش از ربیع آخر	
	خرد بہ صفحہ دہر، « افضل العباد » نوشت (۱۰۱۹)	چو دل ز فکر طلب کرد سال تاریخش	

کلام علاء الملک در اینجا پایان می یابد.

نکات شایسته توجه:

۱- کیفیت شہادت قاضی نورالله و اشارہ بہ اختلافات مربوط بہ آن

عالم ورع پرهیزکار حاج شیخ علی اکبر نھاوندی - ادام اللہ فیض وجودہ - در اواخر جزء اول از کتاب خود « الجنة العالیة و الجعبة الغالیة » (ص ۱۲۱) گوید: «صاحب روضات الجنات در شرح حال سید سعید شہید قاضی نورالله صاحب کتاب احقاق الحق و مجالس المؤمنین و آثار دیگر، بہ نقل از صحیفۃ الصفا گوید: «نورالله حسینی مرعشی، قاضی در لاهور ہند، محدث متکلم محقق فاضل نبیل علامہ، صاحب کتابہایی در نصرت مذهب و پاسخ بہ مخالفان تشیع و... بہ تہمت رافضی بودن در دولت سلطان جہانگیر فرزند جلال الدین محمد اکبر تیموری در اکبرآباد کشتہ شد و قبر او در آنجا مزاری شناختہ شدہ است کہ او را در آنجا زیارت کردیم». صاحب روضات می افزاید: گفتہ اند کہ دشمنان، او را در راہ گرفتہ اند، پوست او را کندہ اند و با چوب های تیغ دار چنان ضربہ زدند تا آنجا کہ اعضای بدن او، از ہم جدا و کشتہ شد. از این رو، او را شہید نامیدند.

اما نواب واجد علی خان ہندی در کتاب مطلع العلوم و مجمع الفنون (فصل دہم، باب ششم، در بیان احوال بعضی علماء) گوید: نورالله مشہور بہ قاضی نورالله، از اہالی شوشتر بود و در زمان پادشاہ جہانگیر قاضی اکبر آباد. روزی پادشاہ در بارہ مذہبش از او پرسید. قاضی از روی تقیہ گفت: من مذہب شافعی دارم. جہانگیر نہ تنها نسبت بہ شیعہ، بلکہ نسبت بہ اہل تسنن نیز بدبین بود. با این ہمہ، قاضی خود را شافعی دانست. پادشاہ بہ غضب آمد و حکم کرد کہ پنج تازیانہ تیغ دار بر او بزنند، بہ عنوان آنکہ خلاف واقع گفتہ است. قاضی در اثر این تازیانہ ہا در گذشت. کتاب مجالس المؤمنین کہ نزد شیعہ اعتبار دارد، از آثار اوست. قاضی، گاہی شعر می سرود و این بیت از اوست:

وہ کاین شب ہجران تو بر ما چہ دراز است !
گوی کہ مگر صبح قیامت، سحر اوست !

شبیہ بہ این مضمون در تذکرہ « صبح گلشن » (ص ۵۵۹ - ۵۶۰) آمدہ کہ عین عبارات او چنین است: -قاضی نورالله، از سادات شوشتر و علماء نامور فرقہ اثنا عشریہ بود. در عہد اکبر پادشاہ بہ ہندوستان رسید و از حضور پادشاہی بہ عہدہ قضای دار الحکومہ لاهور، مأمور گردید و بر خلاف عقیدہ صابئہ خویش پردہ تقیہ بر انداخت و بہ تألیف مجالس المؤمنین و احقاق الحق پرداخت و بعد سریر آرایبی نورالدین محمد جہانگیر پادشاہ بہ حضور شاہی رسید. شاہ از مذہبش پرسید. وی خود را سنی المذہب وانمود. پادشاہ گفت کہ اگر قاضی دروغگو باشد، در حق وی حکم شرع چیست ؟ جواب داد کہ قابل عزل و تعزیر واجبی است.

همان دم فرمان شاهی نفاذ یافت که او را تازیانه خار دار زند و حسب فتوای خودش معذب کنند. قاضی به ضرب سه تازیانه بیهوش افتاد و به همان صدمه در سنه تسع عشر و الف (۱۰۱۹) به موکلان قضا جان داد. نعشش در اکبر آباد متصل به باغ قندهاری دفن گردید و در این عهد، مقلدان و معتقدانش بر قبرش گنبدی رفیع و بقاع منبع بر آوردند.

در این کتاب، پس از این کلام، پنج بیت از اشعار قاضی نورالله نقل کرده که برخی از آنها نقل شد و برخی دیگر در آینده نقل می شود. سامی بیگ عثمانی در کتاب « قاموس الاعلام » (ترکی، ج ۶ ص ۴۶۹۸) تحت عنوان « نوری » کیفیت شهادتش را صراحتاً بدین گونه آورده است. ترجمه عبارات او چنین است:

« نوری – از شعرای فارسی، نام او قاضی نورالله، از سادات شوشتر و از علمای امامیه بود که در زمان اکبر شاه در لاهور به سند قضاوت نشست و بر اساس مذهب اهل سنت، دو کتاب مجالس المؤمنین و احقاق الحق را نگاشت. وقتی جهانگیر فرزند اکبرشاه به قدرت رسید، مذهب او را پرسید. گفت که مذهب سنی دارم. پرسید: جزای قاضی ای که چنین ادعایی دارد چیست؟ جهانگیر افزود: جزای چنین کسی، عزل و تعزیر است سپس امر به ضرب او کرد. او در ضربه سوم در گذشت و این به سال ۱۰۱۹ بود. در یکی از اشعار خود گوید:

خوش پریشان شده‌ای، با تو نگفتم نوری؟
آفتی این سر و سامان تو دارد در پی؟^۷

نگارنده گوید: دو کتاب مجالس المؤمنین در احقاق الحق، مبنی بر مذهب اهل سنت نیست، مگر این که مراد صاحب قاموس الاعلام، پاسخ گویی این دو کتاب به عقاد اهل سنت باشد، گر چه این مطلب، از ظاهر عبارت او بر نمی آید.^۷ از این دو عبارت بر می آید که در مورد قتل و شکنجه او اختلاف است، اما مشهور در سبب و کیفیت شهادتش، همان است که از صاحب شهداء الفضیله نقل شد. علمای ما، نیز بر آن اعتماد کرده اند.

خاتم المحدثین علامه نوری طیب الله مضجعه – در خاتمه مستدرک الوسائل، فائده سوم، ذیل شرح حال شهید ثانی قدس سره، ضمن بیان شرح حال برخی از عالمانی که به درجه شهادت رسیدند، می گوید (ص ۴۳۰): در تذکره نوشته دانشمند فاضل شیخ علی ملقب به حزین – معاصر با علامه مجلسی که از علمای هند است^۸ – کلامی آمده که ترجمه خلاصه آن چنین است:

سید جلیل یاد شده، مذهبی را پنهان می داشت و از مخالفان تقیه می کرد. او در مسائل فقهی مذاهب چهارگانه ماهر بود. از این رو، سلطان اکبر شاه و بیشتر مردم به تسنن او عقیده داشتند. پادشاه که علم و فضل و لیاقت او را دید، او را قاضی القضاة قرار داد. سید آن را پذیرفت، به این شرط که در موارد قضا، بر اساس یکی از مذاهب چهارگانه و به اجتهاد خود، حکم صادر کند. قاضی نورالله به آنها گفت: چون خود، قوت نظر و استدلال دارم، خود را مقید به یکی از آنها نمی دانم، گر چه از مجموعه آنها خارج نمی شوم.

سلطان این شرط را پذیرفت، در حالی که قاضی نورالله بر اساس مذهب امامیه حکم می کرد. در برابر اعتراضاتی که به او می شد، آنها را بر مبنای یکی از چهار مذهب تسنن پاسخ می داد. در این حال، در پنهانی به تصانیف خود اشتغال داشت تا زمانی که سلطان درگذشت و پس از او پسرش جهانگیرشاه به جای او نشست.

قاضی نورالله به کار خود ادامه می داد تا این که بعضی از عالمان غیر شیعه که نزد سلطان مقرب بودند، فهمیدند که او مذهب امامیه دارد. آنها سعایت قاضی را به سلطان بردند و گفتند که عدم التزام به یکی از مذاهب چهارگانه و فتوای او به مذهب کسی که فتوای او در آن مسئله مطابق با امامیه باشد، دلیلی بر امامی بودن اوست. پادشاه از او روی گرداند و گفت: تشیع او به این مقدار ثابت نمی شود، چرا که در اول قضاوتش چنین شرط کرده بود. آنها برای اثبات تشیع او دست به حيله ای زدند و

حکم قتل او را از سلطان گرفتند. (بدین سان که) فردی را و داشتند تا نزد او درس بخواند و اظهار تشیع کند و بر آثار او دست یابد. آن شخص چنین کرد. پس از این که قاضی نورالله به او اطمینان یافت، کتاب « مجالس المؤمنین » خود را به او نشان داد. شاگرد، با اصرار، آن را گرفت و استنساخ کرد و به نزد پادشاه

^۷. مترجم، ترجمه این عبارت ترکی را و مدار لطف جناب داوود نظریان است.

^۸. این تذکره چاپ شده، ولی عبارتی را که محدث نوری از آن نقل کرده در آن نیست. در اینجا دو احتمال می رود: یکی آن که به عمد یا سهو، آن را از نسخه انداخته اند. دیگر آن که نام تذکره مربوطه بر محدث نوری مشتبه شده و منبع او، تذکره دیگر غیر از تذکره حزین باشد. البته احتمال اول، قوی تر است، به دلائلی که در اینجا جای بیان آنها نیست.

برد. همان کتاب را وسیله برای اثبات تشیع او قرار دادند و به سلطان گفتند که او در کتابش چنین و چنان گفته و برای اجرای حد، سزاوار شده است، اینک مجازاتش چیست؟ گفتند: این است که با تازیانه به فلان عدد، او را بزنند. پادشاه، کار را به آنها وا گذاشت.

آنان به سرعت این حکم را اجرا کردند. قاضی نورالله، شهید از دنیا رفت، در اکبرآباد، که از بزرگترین شهرهای هند است. مرقد او در آنجا مورد زیارت است و بدان تبرک می جویند. عمر او در زمان شهادت، نزدیک به هفتاد سال بود.

شاگرد محدث نوری یعنی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله، در جزء سوم کتاب الکنی و الالقاب می نویسد: قاضی نورالله بن شریف الدین حسینی مرعشی شوشتری، صاحب کتابهای مجالس المؤمنین، احقاق الحق، مصائب النواصب، عقائد الامامیه، العشرة الكاملة، تعلیقات علی تفسیر القاضی، رساله فی تحقیق آیه الغار (تألیف در سال ۱۰۰۰)، حاشیه بر شرح مختصر عضدی، حاشیه بر تفسیر بیضاوی، مجموعه ای کشکول مانند و آثار دیگر. برای آگاهی از فضل و کثرت تبخّر و احاطه او بر علوم و حُسن تصنیف او، رجوع به کتابش احقاق الحق و دیگر آثارش کافی است. وی معاصر شیخ بهایی بود. به دلیل تشیع در اکبرآباد هند کشته شد.

محدث قمی، کیفیت قتل قاضی نورالله را - به مانند آنچه محدث نوری از تذکره شیخ علی حزین نقل کرده - آورده است و پس از آن می افزاید: صاحب طرائق الحقائق در شرح حال قاضی نورالله، از او تجلیل کرده، برخی از آثار او را برشمرده و آنگاه می گوید: و کیفیت شهادت آن جناب، چنان که بعضی نوشته اند، آن است که در معبر و برسد راه او، بعضی نواصب کمین کرده، چون فرصت یافتند، او را گرفتند و برهنه نمودند. و با شاخه های درخت پر خار، آن قدر بر بدن آن سید ابرار زدند که اعضای او از هم جدا شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به این جهت بر آن جناب، اطلاق شهید ثالث می نمایند.

محدث قمی می افزاید: این کلام، اعتباری ندارد در برابر کلام صاحبان کتابهای تراجم (شرح حال)، چنان که سخن صاحب روضات نیز بر آن دلالت دارد. دیدیم که در روضات، از صحیفه الصفا، وجهی برای چگونگی کشته شدن قاضی نورالله نقل کرده و کلام صاحب طرائق الحقائق، ترجمه سخن اوست.

ضمناً در تأیید بیان شیخ محمدعلی حزین - که عالم مشهور به استواری و اتقان است - باید به سخن معاصر او فاضل متبّع دقیق، علی قلی خان داغستانی متخلص به «واله»^۹ متوفی ۱۱۶۵ در تذکره ارزشمند خود «ریاض الشعراء» توجه کرد، که در روضه نون از آن کتاب گوید:

قاضی نورالله شوشتری، از افاضل زمان و اعظم دوران است. طنطنه دانشش، از قاف تا قاف رسیده، و صیت فضلش شرق و غرب را فرو گرفته، تصانیف عالیه اش در عالم مشهور و شرح جلال شأنش در السنه جمهور مذکور است. در عهد اکبرشاه در هندوستان قاضی بوده، آخر در سن هفتاد سالگی در عهد جهانگیر پادشاه به سبب تصنیف مجالس المؤمنین به ضرب درّه خار به درجه شهادت رسید. تخلّص وی نوری بوده و در فنّ شاعری کمال قدرت و مهارت داشته، در جواب قصیده سید حسن غزنوی، قصیده ای گفته که این چند بیت از آنجاست.

آنگاه ده بیت از قصیده نقل کرده است: نه بیت از آنها، همان است که صاحب شهداء الفضیله نیز آورده بود.^{۱۰}

یکی از آنها - که قبل از بیت نهم در نقل پیشین است - این بیت است:

اندر جواب او که سؤال از رجال کرد ننگ آیدم که گویم اینک من این درم

سپس بیت های دیگر را همانند نقل پیشین آورده است. فقط به دو بیت یاد شده سابق (با مطلع: ای در سر زلف تو...) بیت سوم افزوده است:

در دفتر عشق تو، چون صفر همه هیچ اند کی من که کم از هیچ ام، آیم به حساب اندر

به هر حال، روشن شد که سبب قتل او، ظهور کتاب مجالس المؤمنین است، نه احقاق الحق، چنان که صاحبان کتابهای اهل الآمال و الذریقه و جمعی دیگر از بزرگان گفته اند. پس از این، باز هم در این مورد، سخن خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

تعیین موضوع شهادت قاضی، از روی تحقیق

^۹ محدث نوری قدس سره در فائده سوم خاتمه مستدرک الوسائل (ص ۴۲۲) ضمن شرح حال میرداماد، از این عالم بزرگوار چنین تعبیر می کند: «فاضل دانشمند علی قلی خان داغستانی معروف به شش انگشتی و متخلص به واله، در کتاب ریاض الشعراء - بر اساس نقل فاضل کشمیری در نجوم السماء از او - چنین گوید...» البته بجز او، جمع زیادی از علمای تراجم و غیر آنان، از کتاب ریاض الشعراء نقل قول کرده اند.

^{۱۰} او نیز، از کتاب نجوم السماء نقل کرده، چرا که فاضل کشمیری نیز در کتابش، همین عبارت را عیناً آورده است.

در ضمن مطالبی که بعضی از ارباب تراجم گفته اند، بعضی محل شهادت او را آگره و برخی دیگر، اکبر آباد یاد کرده اند. برای این که روشن شود که میان این دو نقل، تعارض وجود ندارد، عبارات برخی از دانشمندان آگاه در مورد مکان ها و شهرها نقل شود تا خواننده به بصیرت کامل برسد و اختلافی که در نگاه اول به نظر می رسد، برطرف شود.

بستانی در دائرة المعارف (ج ۴ ص ۱۰۹) گوید: اکبر آباد - که به عنوان قلعه اگرانیز نامیده می شود - قلعه ای است که سلطان اکبر بر فراز آثار باستانی در شهر اگران، از شهرهای هندوستان بر پا کرد... بنگرید به: اگران.

وی در ذیل مدخل اگران گوید (ج ۳، ص ۷۸۵): اگران..... یکی از ساختمانهای زیبا و آثار شگفت آن که تا کنون به جای مانده، قلعه اگران است که به نام اکبر آباد نیز نامیده شده است.

در کتاب منجم العمران (ص ۳۱۰) آمده است: اگران، شهری در شمال غربی هند انگلیسی است... و از آثار بناهای قدیمی آن که تا کنون باقی مانده، قلعه مشهور به اکبر آباد است.

در کتاب آندراج (ج ۱، ص ۲۵۲) گوید: اکبر آباد - بالفتح - شهری است در هند، کناره دریای جمبه که آن را آگره هم خوانند.

فرهاد میرزا در جام جم (باب ۱۰۷) در ضمن بیان چهارده ولایت هند (ص ۴۹۲) گوید: چهارم آگره است و اسم پایتخت این ولایت نیز آگره است. حد شمالی او دهلی و حد جنوبی او مالوه و حد مشرقی او اژدر الله آباد و حد مغربی او اجمیر است و در سال ۹۸۱ هجری، اکبر شاه این شهر را پایتخت خود قرارداد و اسم او را اکبرآباد نهاد و این شهر در جانب رودخانه جمبه و یکصد و بیست میل در جانب جنوب شرق قریب به جنوب شهر دهلی واقع شده است و طول این مملکت، ۲۵۰ میل و عرض آنجا ۱۸۰ میل است.

عالم فاضل حاج زین العابدین شروانی در بستان السیاقه (ص ۴۷) گوید: آگره به کسر کاف فارسی و فتح راء و سکون هاء، اسم قدیم اکبر آباد است. و آن مدتها دار الملک کشور هند بوده، در ضمن اکبر آباد مذکور خواهد شد.

وی در ذیل مدخل اکبرآباد (ص ۱۰۸) گوید: اکبر آباد. در لغت هند، او را آگره گویند. وی، از صوبه هندوستان و شهری عظیم و بلده ای کریم است. گویا اختلال به ارکان عمارت آن شهر رسیده بود. اکبر شاه بن همایون آنجا را آباد و معمور گردانید و دارالملک خویش ساخته و به اسم خود موسوم نمود... بعدها نام اکبر آباد از میان رفت و باز آنجا را آگره نامیدند.

صادق اصفهانی در کتاب خود شاهد صادق می نویسد: اکبر آباد همان آگره است.

در دائرة المعارف اسلامی فرانسوی، پس از این که زمان شهرت یافتن شهر آگره به این نام را یاد کرده، کلامی آورده که خلاصه آن چنین است: از آنجا که سلطان اکبرشاه، نخستین کسی است که این شهر را پایتخت مملکت خود قرا داد، به مناسبت نام او در آن زمان، اکبرآباد موسوم شد. ولی پس از فوت او، اسم جدید، فراموش شد و مهجور گردید، گویی که هرگز این نام وجود نداشته است.

سامی بیگ عثمانی در قاموس الاعلام (ج ۲، ص ۱۰۱۴)، ماده «اکر» نیز به همین مضمون گفته است.

این شهر توسط اکبر شاه که از حاکمان خاندان تیمور بود - تأسیس شد و به عنوان پایتخت انتخاب شد و در زمان او و جانشینانش، مساجد و جوامع و دیگر

بناها و ساختمان های زیبا تأسیس شد. نام آن ابتدا اکبر آباد بود و سپس به آگره شهرت یافت.^{۱۱}

لفظ « آگره » در زبان فارسی به مد تلفظ می شد، چنان که مسعود سعد شاعر مشهور گوید:

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد به سان کوه و بر او پاره های چون کُهرسار

پس شاید « آجره » معرب آن باشد. در کتاب منجم العمران گوید: آجره - به کسر جیم و فتح راء - شهری قدیم در هند است که سلطان شهاب الدین نوری در سال ۵۴۷ آن را فتح کرد. سپس جنگی بین او و پادشاهان هندو روی دارد که مجروحان را به آن منتقل کرد، چرا که دایره در آن بر لشگریان او بود، چنان که بستانی گفته است.

عالم جلیل سید اعجاز حسین هندی در کتاب کشف الحجب و الاستار، در ضمن توضیح کتاب « احقاق الحق » درباره قاضی نورالله گوید: زمانی که در ماه صفر سال ۱۲۷۱ در شهر آگره به زیارت قبر شریف او تشریف یافتیم، دیدم که بر قبر او نوشته است که او در زمان جهانگیر در سال ۱۰۱۹ به شهادت، از دنیا رفته است.

^{۱۱} ترجمه این عبارات ترکی را، وام دار صدیق محقق جناب داوود نظریان هستم. (مترجم)

از این توضیحات، معلوم شد که اکبر آباد و آگره، دو نام برای یک مکان است. نیز روشن شد که کلام صاحب ریاض العلماء که محل شهادت قاضی را لاهور می داند، اشتباه است. وی بعد از وصف و تجلیل قاضی نورالله می گوید:

او در تمام دانش ها به ویژه در مسئله امامت، آثاری نیکو دارد. حق آشکار و راست فصیح را - به تقریر و تحریر و نظم و نثر - آشکار کرد. در اعلاء کلمه الله کوشید و امامت عترت پیامبر را روشن ساخت، تا زمانی که از روی جور و ستم در شهر لاهور هند شهید شد و به دلیل تشیع و نیز به دلیل تألیف کتاب احقاق الحق، به ظلم کشته شد، چنان که بیان خواهد شد.^{۱۲}

۲- نظریات دانشمندان اهل تسنن درباره قاضی نورالله شوشتری

آنچه تا کنون درباره قاضی نورالله نقل شد، از دانشمندان شیعی بود. اکنون شایسته است که عبارات جمعی از علمای اهل تسنن را درباره ایشان نقل کنیم، تا خواننده گرامی بداند که هر دو گروه به فضل قاضی اقرار کرده و بر علو مقامش اجماع دارند.

عالم فاضل منصف عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی در کتاب خود منتخب التواریخ (جزء سوم، ضمن بیان فضایی که محضر بیشتر آنها را درک کرده و نزد آنها درس خوانده است، ص ۱۳۷ - ۱۳۸) گوید:

« قاضی نورالله ششتری، اگر چه شیعی مذهب است، اما بسیار به صفت نصفت و عدالت و نیک نفسی و حیاء و تقوا و عفاف و اوصاف اشرف موصوف است و به علم و حلم و جودت فهم و حدت طبع و صفای قریحه و ذکاء مشهور است. صاحب تصانیف لایقه است. توقیعی بر تفسیر مهمل شیخ فیضی نوشته که از حیز تعریف و توصیف بیرون است.^{۱۳} و طبع نظمی دارد و اشعار دلنشین می گوید. به واسطه حکیم ابوالفتح به ملازمت پادشاهی پیوست و زمانی که موکب به لاهور رسید و شیخ معین قاضی لاهور را در وقت ملازمت، از ضعف پیری و فتور در قوا، سقطه ای در دربار واقع شد، رحم بر ضعف او آورده، فرمودند که شیخ از کار مانده، بنابراین قاضی نورالله به آن عهده، منصوب و منصوب گردید. والحق مفتیان ماجن و محتسبان خیال محتال لاهور را که به معلم الملکوت سبق می دهند، خوش به ضبط درآورده و راه رشوت را بر ایشان بسته و در پوست پسته گنجانیده، چنان که فوق آن متصور نیست و می توان گفت که قائل این بیت، او را منظور داشته و گفته که:

تویی آن کس که نکردی به همه عمر، قبول در قضا هیچ ز کس، جز که شهادت ز گواه

روزی در منزل شیخ فیضی، تفسیر نیشابوری در میان بود. در کریمه « اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا » (توبه / ۴۰) - که به اجماع مفسرین در شأن صدیق اکبر رضی الله عنه واقع شده - می گفت که اگر مراد ازین صحبت لغوی است، مفید مدح نیست و اگر اصطلاحی است که اهل اصول حدیث قرار داده اند، آن اول بحث است و مصاحبت ممنوع. گفتم از طفلی هم که زبان عربی می دانسته باشد، پرسند، خواهد گفت که این آیت، دلالت صریح بر مدح می کند نه ذم، همچنین کافری زنگی و یهودی و هندوی نیز که دانای زبان عربی باشد.

و مباحثه بسیار شد و شیخ فیضی بنا بر عادت زشت خویش، جانب قاضی را - با آن که از هر دو جانب، بیگانه مطلق بود - گرفت. ناگاه در تفسیر نیشابوری نیز مؤید همین سخن من برآمد، با زیادتی آن که اگر به فرض و تقدیر، رسول صلی الله علیه و سلم را در آن وقت داعی حق می رسید، معین از برای وصیت، صدیق اکبر رضی الله عنه بود، نه دیگری.»

از این شرح حال بر می آید که تشیع قاضی نزد معاصران او معلوم و مسلم بود. و تقیّه او، از تمام معاصرانش نبود، چنان که از تصریح این دانشمند تسنن بر می آید که ابتدا تشیع قاضی و سپس مناظره او را آورده، مناظره‌های که در زمان تصدی قاضی بر قضاء روی داده است. پس شاید قتل او حقیقتاً به دلیل تشیع نبوده، بلکه به دلیل حسد معاصرانش و قاضیان معاصر او روی داده، چرا که او در فضل و کمال، تقدم داشته، قاضی القضاة نیز بوده، درهای رشوه دادن و گرفتن را بر آنها بسته بود، چنان که در شرح حال او تصریح کرده است. البته در این میان، تمسک به تشیع او، بهانه ای به دست آنها داد تا غرض شخص و کینه درونی و دشمنی پنهان خود را آشکار سازند.

مشابه این شرح حال را در تذکره علماء الہند (ص ۲۴۵، چاپ لکهنو) آورده اند. در آن کتاب می نویسد: « قاضی نورالله شوشتری، شیعی مذهب، به صفت عدالت و نیک نفسی و حیا و تقوا و علم و عفاف، موصوف و به علم و جودت فهم و حدت طبع و صفای قریحه معروف بود. صاحب تصانیف لایقه که از آن جمله

^{۱۲}. جمله « چنان که بیان خواهد شد، اشاره دارد به کلام شیخ حرّ عاملی در کتاب امل الأمل (جزء دوم) در شرح حال قاضی، که سبب قتل او را آشکار شدن کتاب احقاق الحق دانسته است. در این زمینه، کلامی داریم که پس از این خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

^{۱۳}. مراد، تفسیر « سواطع الالهام » ابوالفیض فیضی دکنی است که تماماً با حروف بی نقطه (حروف مهمله) نوشته است. قاضی نورالله تقریظی بر این کتاب نوشته است (مترجم).

کتاب مجالس المؤمنین است. توقیعی بر تفسیر شیخ فیضی نوشته که از حیّز تعریف و توصیف بیرون است. طبع نظمی داشت. به واسطه حکیم ابوالفتح به ملازمت اکبر پادشاه پیوست. شیخ معین قاضی لاهور که به وجه ضعف، پیرانه سال معزول شده - به جایش قاضی نورالله به عهده قضای لاهور - از حضور اکبری منصوب گردید و انصرام آن عقده به دیانت و امانت کرد. در سنه هزار و نوزده هجری وفات یافت. «

۳- پیش بینی قاضی از شهادت خویش

قاضی رضوان الله علیه کلامی دارد که از آن بر می آید که به تفرّس یافته بود که به شهادت، از دنیا می رود. وی در اوائل مجلس پنجم از کتاب مجالس المؤمنین در ضمن شرح حال محمدبن علی بن النعمان ملقب به مؤمن الطاق گوید: «در مختار کشی^{۱۴}، از مفضل بن عمر روایت می کند که او گفت: حضرت امام جعفر علیه السلام مرا گفتند که نزد مؤمن الطاق رو و او را امر کن که با مخالفان مناظره نکند. پس به در خانه او آمدم و چون از کنار بام سرکشیدم، به او گفتم که حضرت امام تو را امر می فرماید که با اغیار سخن نکنی. گفت: می ترسم که صبر نتوانم کرد.

مؤلف (قاضی نورالله) گوید که: این بیچاره مسکین نیز مدتی به بلای صبر گرفتار بودم و با اغیار، تقیه و مدارا می نمودم و از بی صبری می ترسیدم و آخر، از آنچه می ترسیدم، به آن رسیدم و از عین بی صبری، این کتاب را در سلک تقریر کشیدم. اکنون از جوشش بی اختیار به جانب پروردگار پناه می برم و همین کتاب را شفیع خود می آورم. «

شبهه مفاد این عبارت، در موضوع یاد شده، بیستی است که صاحب تذکره «صبح گلشن» (ص ۵۶۰) در ضمن شعرهای او، نقل کرده است:

خوش پریشان شده ای، با تو نگفتم «نوری»؟ آفتی این سر و سامان تو دارد در پی

به هر حال، این عبارت، می رساند که او در مورد خود به تفرّس یافته بود که عاقبت امرش به شهادت ختم خواهد شد. این مطلب، مایه شگفتی نیست، چرا که مؤمن به نور خدایی می نگرد، چنان که در حدیث آمده است: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله».

کمترین حد بحث، آن است که او برای بذل نفس خود در راه ترویج دین و استوار سازی مبانی شریعت سید المرسلین و احیای مذهب ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین، آمادگی خود را نشان داد. او به مرگ خود نیز بی توجه بود، اگر در راه خدای جلّ جلاله باشد، چنان که این امر روی داد خداوند بر تربیت پاک او، شایبیت رحمت و رضوان را سرازیر سازد و در دار خلد خود ساکنش دارد.

همچنین در تأیید این استظهار، می توان این سخن را پیش آورد که سبب شهادت قاضی نورالله، ظهور کتاب مجالس المؤمنین است، چنان که پیشتر نقل شد. اما کلام عالم نحریر مستبّع شیخ آقا بزرگ تهرانی دام ظلّه در جزء اول کتاب الذریعه با آن منافات دارد، چرا که ایشان ذیل عنوان «احقاق الحق» می نویسد که قاضی، به دلیل تألیف این کتاب، در سرزمین هند به شهادت رسید. البته این سخن آقا بزرگ تهرانی، مأخوذ از کلام شیخ حرّ عاملی است که ضمن شرح حال قاضی در جزء دوم کتاب امل الأمل گفته است. شیخ حرّ گوید: «نورالله شوشتری، فاضل عالم علامه محدث. کتابهایی دارد، از جمله احقاق الحق که مفصل است و در جواب بر ردیه نهج الحق علامه طی نوشته است.

نیز کتاب الصوارم المهرقه در جواب الصواعق المحرقة و کتاب مصائب النواصب. او معاصر شیخ بهایی بود و در هند به سبب تألیف کتاب احقاق الحق کشته شد.»

شیخ فرج الله حویزی مانند این کلام را در کتاب ایجاز المقال گفته است. این مطلب، همه در مورد شهادتش بود.

اما در مورد ولادتش در هیچ یک از کتابهای تراجم، مطلبی نیافتیم، مگر در کتاب نجوم السماء. عین عبارت کشمیری در این کتاب چنین است: «ولادت با سعادتش در سنه نهصد و پنجاه و شش (۹۵۶) واقع شده و شهادتش از کلمه «سید نورالله شهید شد» - که سنه یکهزار و نوزده هجری (۱۰۱۹) برآورد می شود - بر می آید. بر این تقدیر، مدت عمر شریفش شصت و چهار (۶۴) سال می شود.»

از اینجا بر می آید که کلام صاحب شهداء الفضیله در این مورد، از کتاب نجوم السماء برگرفته شده است.

۴- مشرب و مذاق قاضی

انصاف این است که قاضی تمایلی به مشرب صوفیه دارد. این نکته، برای کسی که به کتابهای او بنگرد و با کلماتش آشنا شود، روشن است. شایسته است که در اینجا برخی کلمات او ذکر شود که این معنی از آن استفاده می شود. وی در اوائل احقاق الحق، (مبحث پنجم از مباحث توحید)، در اعتراض به کلام فضل

^{۱۴}. مراد، اختیار رجال الکشی است. از آنجا که اصل رجال کشی در دست نیست، منتخبی از آن که توسط شیخ طوسی انتخاب شده و اکنون در دست است، مورد مراجعه و بررسی است.

بن روز بهان گوید: « ناصب (ابن روز بهان) در آنجا که گفته: « فإن أراد محققى الصوفيه كأبى يزيد البسطامى – الى آخر كلامه »، تردید خود را نشان داده و عدیل آن را ذکر نکرده است. او در واقع، غیر محققان از صوفیه را اراده کرده که ظاهراً بدگویی مصنف (علامه حلی) مخصوص به آنهاست. مصنف (علامه حلی) در مورد آنها عقیده دارد که از صوفیه اهل تسنن اند، بجز ابو یزید و جنید و مانند آنها، که از شیعه خالصه اند، چنان که این مطلب را در کتاب مجالس المؤمنین تحقیق کرده ایم. »

نیز در مبحث ششم از مباحث توحید گوید: « پیش از این بیان کردیم که گروهی از صوفیه قائل به حلول هستند که کلام مصنف (علامه حلی) اشاره به آنها دارد – اشعار آنها، مانند شعر زیر – بر عقیده شان دلالت دارد:

انا من اهوى و من اهوى انا
نحن روحان حللنا بدنا^{۱۵}

در باب انکار علامه حلی نسبت به آنها، سخن همین است، زیرا آنها رقص و دست زدن را عبادت می کنند. اما سخن در صوفیه متأخر مانند نقشبندیّه و مانند آنهاست نه قدماء صوفیه حقه و پیروان آنان، که حال و قال آنها از غنا (آواز)، دست زدن و مانند آن خالی است. «

همچنین کلام او در مجلس ششم از کتاب مجالس المؤمنین، دلالت صریح بر مدعا دارد:

« مجلس ششم – در ذکر جمعی از صوفیه صافی طویت که نزد سالکان مسلک طریقت و مؤسسان قواعد شریعت و حقیقت، مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم ؛ بعد از ایجاد جواهر زواهر انبیاء و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملك الاعلی وجود فایض الوجود این طایفه کرام و امفای عظام – کثرهم الله بین الانام – است که به میامن توفیق، از ادنی مراتب خاک به اعلی مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حسیض خمول بشریت به اوج قبول ملکیت تلقی فرموده، از پرتو سراج وهاج و عکس شعاع لماع « یهدی الله لنوره من یشاء »

با ساکنان ملاً اعلی و مطمئنان عالم بالا در سلک انتظام، منخرط گشته و به مرتبه ای رسیده اند که عواقب امور، قبل از ظهور مشاهده نموده اند و خواتیم اشیاء پیش از بروز وجود مطالعه فرموده ؛ دعائم دین و دولت به میامن همت ایشان قائم و قوائم ملک و ملت به روابط وجود ایشان منتظم ؛ پاکبازان بساط مردی و صدر نشینان صفه دردمندی ؛ بحر آشامان تشنه جگر و دست افشانان بی پا و سر ؛ گم گشتگان جاده سلامت و منزویان کنج ملامت ؛ زنده پیلان زنده پوش و زنده دلان صاحب هوس ؛ خرّقه پوشان خانقاه قدس و باده نوشان بزم گاه انس ؛ شاهان بی کلاه و امیران بی سپاه.

	بیت	
	قومی ملوک طبع که از روی سلطنت	گویی کز احترام، سلاطین کشورند
	شاهان دلق پوش که گاه حمایتی	زیر گلیم شان جم و خاقان و قیصرند
	امروز، از نعیم جهان چشم دوختند	فردا خود از کرشمه به فردوس ننگرند
	منگر به چشم خوار در این پا برهنگان	نزد خرد، عزیزتر از دیده سرنند
	آدم بهشت را به دو گندم اگر فروخت	حقاً که این گروه به یک جو نمی خرند

و مزید توضیح و تقریر کلام در تحقیق حال این طایفه کرام، آن است... «

تا آخر گفتار دراز دامن او، که آخر آن که نقل نکردیم، بیش از اول آن که نقل شد، بر مطلوب دلالت دارد ؛ زیرا مشتمل است بر استدلال به برخی امور که میان صوفیه دایر است.

نیز مشتمل است بر دفاع از برخی افراد طائفه صوفیه مانند حسن بصری و احمد غزالی. آن بخش نقل نشد، زیرا کتاب ما گنجایش نقل تمام آن را ندارد، چرا که کلام قاضی، خود به اندازه یک رساله است. هر کس جویای آن باشد، باید از آن منبع بجوید.

بر اساس چنین مطالبی است که صاحب ریاض العلماء در بیان شرح حال قاضی می گوید: « او تمایل به تصوّف و اعتناء به شأن اهل آن داشت ».

^{۱۵} مضمون این بیت به شعر فارسی چنین است:

اما پوشیده نیست که این تمایل، به آن اندازه نیست که بتوان او را از صوفیه دانست. تصریح او به عقائدش در بیانات شافی وافی که در کتابهای مشهور او آمده، این حقیقت را نشان می دهد. هر کس تفصیل مطلب را بخواهد، به این آثار رجوع کند.

اما به اجمال، اشاره ای به آن می کنیم.

فاضل کشمیری در نجوم السماء در شرح حال قاضی گوید: « مخفی نماند که آنچه قاضی سید نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین و غیره اظهار مدح و حسن ظن خود نسبت به جمعی از صوفیه نموده - مثل حسین بن منصور حلاج که تویق حضرت صاحب الزمان مشتمل بر لعن او در کتب معتبره امامیه منقول است و مثل سفیان ثوری و بایزید بسطامی و محیی الدین عربی و دیگر صوفیه از متقدمین و متأخرین که بد مذهبی ایشان در میان علمای امامیه ثابت است - مستلزم تصوف جناب سید نورالله نیست؛ زیرا که مدح شخصی منحصر در اختیار مسلک او نمی باشد بلکه مدح جمعی از علمای کبار امامیه مثل شیخ ابن بابویه و شیخ مفید و امثال ایشان که فرقه متصوفه را لعن و طعن کرده اند در تصانیف سید مذکور، مشعر بر برائت او از طریقه مبتدعه صوفیه است.

و ایضاً از تصانیف او کتاب احقاق الحق که - مشتمل بر سایر مباحث معرفت ذات و صفات الهی و نوبت و امامت است - هرگز اعتقاد او مطابق اقوال اهل تصوف و مخالف اصول امامیه مثل قول به وحدت وجود و غیر ذلک نیست، بلکه به دلایل وافیه و براهین شافیه، اثبات عقاید امامیه نموده و آن منافات به تصوف دارد. مؤید این معنی آن است که بعض اعاضم بر ظهر نسخه مجالس المؤمنین، بعد از نقل عبارت تذکره علی قلی خان که گذشت، افاده نموده که « الحق که مساعی جمیله جناب سید نورالله در اعلائی مذهب حق امامیه زیاده از آن است که احتیاج به بیان داشته باشد، بل هواظهر من الشمس و ابهر من الامس. و بر صاحبان علم و کیاست و فهم و فراست، علو مراتب تصانیفش بوجه من الوجوه مخفی و محتجب نیست ».

نیز مخفی نماند که تصوف جناب سید مرحوم، به نهجی از مطاوی کلام و تضاعیف مرام استفاده نمی شود. آری حسن ظنی به بعضی از متصوفه یافته می شود. و این‌ها من ذلک؟ لان مدح بعض الاشخاص لا ینحصر فی اختیار مسلکه، چه اغراض و غایات به حسب اختلاف ازمنه و اوقات متفاوت می باشد و مدح کردن جناب سید مذکور، لاعین متصوفه را، اول دلیل بر مدعای ما است. علی ان علو درجه یقینی، و یقین لایزول الا بیقین مثله. و احتمال بعض احتمالات بل ظن غیر کافی، و لا تقف مالیس لک به علم ان بعض الظن اثم و تفصیله فی محله. انتهی کلامه و نیز جناب غفران ماب مولانا السید دلدار علی - طاب ثراه - در کتاب شهاب ثاقب^{۱۶} و در رساله فارسیه ای که در جواب سؤالات مولوی سمیع صوفی قلمی فرموده، برائت جناب قاضی - نورالله مرقده الشریف - فرموده اند که در تصانیف ایشان با دیگر مؤیدات مذکور است. من شاء فلیرجع الیهما.

و جناب سید العلماء، قدس الله نفسه الزکیه - در بعض مصنفات خود آورده که:

« قاضی سید نورالله را به سبب بعض اوهام، حُسن ظنی به این طایفه و استیناسی به این فرقه حاصل بوده و از آن فساد اعتقادش غیر لازم. آیا نمی بینی که قاضی مذکور در مجالس المؤمنین درباره محیی الدین عربی - به تقریب ذکر قولش: « سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها » که مشعر اعتقاد به وحدت وجود است - می فرماید که محتمل است که لفظ « عینها » به غین منقوطة و یای موحده بعد از یای مثناه مشدده به صیغه ماضی باشد و معنی آن « اخفاها » باشد. الی آخر ما قال. و به امثال این توجیه، کلامش را از مخالفت شرع، بری پنداشته، پس اگر قاضی به وحدت وجود معتقد می بود، چرا تصحیف در کلام ابن عربی قرار می داد و به اصلاحش می پرداخت. از اینجا واضح گردید که به بعض وجوه، این بزرگان را بر بدی اعتقاد ابن عربی و امثالش، اطلاع نبود و حسن ظن به آنها داشتند و کلمات آنها را مؤول به تأویلات صحیحه می پنداشتند، اگر چه مظنه شان فاسد و مصداق، مصرع:

لن یصلح العطار ما افسد الدهر

بوده باشد، نه این که در عقیده فاسده آنها مشارکت باشند. انتهی کلامه الشریف.^{۱۷}

مانند این کلام در توجیه سخن ابن عربی، در مجالس المؤمنین (ذیل شرح حال احمد بن محمد معروف به علاء الدوله سمنانی) آمده است.

« و آنچه شیخ در این رساله مذکور ساخته که امام بن الامام محمد بن الحسن العسکری علیه و علی آباءه الکرام الصلوة و السلام در گذشته، می تواند بود که از مقوله غلط در کشف باشد، چنانچه شیخ محیی الدین و بعضی از اکابر این طایفه را در دعوی مهدویت و خاتم الولاویه بودن واقع شده، یا غلط در تشخیص محمد بن الحسن العسکری باشد چنانچه در نفحات تلویحاً و در حاشیه آن تصریحاً مثل این تخطئه از ملا نظام الدین هروی در باب تشخیص خضر علیه السلام

^{۱۶}. این کتاب را سید دانشمند یاد شده در رد صوفیه و اثبات بدعت های تلبیبات آنها و هشدار نسبت به پیروی از آنها و در جواز لعن بر ایشان نگاشت. پس کتاب مانند « اثنا عشریه » شیخ حرّ عاملی است که همین باب نوشته شده است.

^{۱۷}. پایان کلام صاحب نجوم السماء.

نسبت به جناب شیخ منقول است. بالجمله چون رکن الدین علاء الدوله قدس سره مشهور بوده به صحبت داری خضر(ع) و مولانا نظام الدین از وی احوال خضر (ع) معلوم می کرده، همانا که احوال بر وجهی فرموده که مرضی مولانای مذکور نبوده و از این جهت به او گفت که این حال خضرتر کمان است نه حال خضر ترجمان، یعنی حال خضر نامی است از تراکمه، نه حال خضری که واسطه است میان حق و خلق.

و حاصل کلام آن که بر قیاس تخطئه ملا نظام الدین می توان گفت که آن محمدبن الحسن العسکری که شیخ را بر گذشتن او اطلاع حاصل شده، نه محمدبن الحسن العسکری است که در عسکر سامره بغداد متولد شده، بلکه محمدبن حسن دیگر بوده که در عسکر اهواز یا در عسکر مصر بوده و خدمت شیخ تشخیص حال نفرموده، با آنکه آنچه در این رساله به او منسوب است، معارض است به آنچه در فصل نبوت و ما یضاف الیهها از رساله بیان الاحسان لأهل العرفان مذکور ساخته و فرموده که مهدی را - علیه سلام الله و سلام جده خاتم النبیین - از هر سه نطفه یعنی صلبی و قلبی و حقی، نصیبی اکمل و حظی اوفر من حیث الاعتدال لا غالباً و لا مغلوباً بود. اگر در حیات است و غایب، سبب غیبت او تکمیل این صفات است تا چنان شود که در حد اوسط افتد و از افراط و تفریط ایمن گردد و بر حق ثابت شود و اگر هنوز به وجود نیامده است، بی شک به وجود خواهد آمد و به کمالی که شأن مصطفی است خواهد رسید و دعوت او شامل اهل عالم خواهد گشت و او قطب روزگار خود در مقام سلطنت خواهد بود بعد از امیرالمؤمنین علی (ع) انتهی.

و بالجمله هر چند صدق شرطیه مستلزم صدق مقدم نیست، اما احتمال دادن وجود و غیبت آن حضرت و تقدیم این احتمال بر احتمال عدم، ناظر در ترجیح اوست. و کسی که یک مرتبه آن چنان حکم جزم به وفات مهدی (ع) نموده باشد، به این اسلوب سوق کلام نمی نماید، کمالیخی علی العارف بأسالیب الکلام. و بر تقدیر تسلیم می گوئیم: انکار وجود محمد بن الحسن العسکری علیه السلام منافی تشیع شیخ نیست، چه بعضی از طوایف شیعه حتی جمعی از امامیه قائل به دوازده امام که یکی از ایشان محمدبن الحسن العسکری است نیستند، چه مناط تشیع بر اعتقاد آن است که بعد از پیغمبر (ص) خلیفه بحق بلافاصل، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است، چنانچه در صدر کتاب مذکور شد.

و آنچه در این مقام از روایت صاحب احباب و عبارت رساله شیخ تحریر یافت، نص صریح است در این باب و ما در مواضع این کتاب، ذکر مطلق امامیه را منظور داشته ایم و مقصود به ذکر امامیه اثنی عشریه نگذاشته ایم.» (پایان کلام مجالس المومنین).

کلام محدث نوری (ره) در باب چهارم کتاب نجم ثاقب، توضیحی دیگر در این باب است:

«و طبقه دیگر از اهل سنت اند که قائلند به تولد آن جناب بلکه رسیدنش به مقامات عالیه، ولکن گویند وفات کرده، مانند احمد بن محمد سمنانی معروف به علاء الدوله سمنانی، چنانچه در تاریخ خمیس و غیره از او نقل کردند که او گفت در مقام ذکر ابدال و اقطاب که رسید به مرتبه قطبیت، محمد بن الحسن العسکری. او چون پنهان شد، داخل شد در دائره ابدال و ترقی کرد به تدریج از طبقه ای به طبقه ای، تا این که گردید سید افذاذ، و قطب در آن وقت علی بن حسین بغدادی بود. پس چون وفات کرد و مدفون شد در شونیزیه، نماز گزارد بر او محمدبن الحسن العسکری و در جای او نشست و باقی ماند در رتبه قطبیت نوزده سال، آنگاه خدای تعالی او را از این جهان با روح و ریحان برد و قائم مقام او شد عثمان بن یعقوب جوینی خراسانی و نماز کرد بر او، او و جمیع اصحابش، و دفن کردند. او را در مدینه رسول صلی الله علیه و آله، تا آخر مزخرفات او که باید حق قلم و کاغذ را نگاه داشت.

و ملاحظین میبیدی شارح دیوان، قریب به این کلمات را در شرح دیوان گفته و گویا او هم از علاء الدوله برداشته که از کثرت اقوال شیعه، مردود الطرفین است. تمام امت را بهشتی می داند، اما با شفاعت. و فرقه ناجیه که منحصر در یکی است، آنان اند که بی شفاعت به بهشت روند، بلکه در اصل مذهب مشوش، چنانچه در ریاض، از بعضی از رسائل او نقل کرده که او گفت که من در بعضی مسائل به قول شیعه می گویم و در بعضی به قول اهل سنت. من عایشه و سایر ازواج نبی را صلی الله علیه و آله مدح می کنم، پس شیعه مرا ملامت می کند. یزید و اشباه او را لعن می کنم، پس اهل سنت مرا سرزنش می نمایند و شتم می کنند. قاضی نورالله رحمه الله به حسن فطرت در مقام معذرت ابن سمنانی برآمده به اینکه: می توان گفت... - آنگاه محدث نوری کلام قاضی را که نقل کردیم، می آورد.

[مؤلف گوید:] پس از آگاهی بر این مطالب، باید دانست که تدبّر در شرح حال و نظر به تضرع کمال قاضی نورالله، برائت ساحت او از عقاید و حالات و بیانات و مقالات صوفیه را نشان می دهد. توضیح اینکه مقام او در فهم مراد از آیات و اخبار و استخراج گوهرهای حقایق از دریاهای کلمات الهی و بیانات پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام، والاتر از آن است که غبار انگار بر آن بنشیند یا اندیشه در تصدیق آن تزلزل به خود راه دهد. طبعاً از چنان بزرگی، مشارکت با صوفیه در عقائد سست و ضعیف و اقوال رکیک سخیف و کارهای خودساخته و آثار خودپرداخته آنها، بعید است. او از این موارد منزّه است و همین مقدار برای فرد بصیر، کفایت است.

نکته مهم:

به این نکته مهم نیز باید به اجمال اشاره کرد که قاضی، حرص شدید بر زیاد نشان دادن جمعیت شیعه داشت. از این رو در کتابهایش - به ویژه در مجالس المؤمنین - خود را به رنج انداخته و دشواری بزرگی متحمل شده تا به این هدف برسد، گرچه با قبول احتمالات دور و پیگیری استدلال‌های ناستوار. این نکته برای کسی که با کلمات او مانوس باشد، روشن است. پس از کلام را در این مورد طولانی نمی‌کنیم. بلکه به ذکر پاره‌ای از موارد بسنده می‌کنیم که فرد نا آشنا با شیوه و کلمات او را دلالت بر مرام می‌کند.

قاضی در نخستین مقدمه از مقدمات مصائب النواصب، ضمن استدلال بر تشییع میر سید شریف، علامه مشهور، گوید: «او برای حبّ جاه و مال، یا برای دفع توهم رافضی بودن و کناره گیری از مذهب گمراهان، یا به هر دلیل دیگر که مقتضای حال بود، به شرح کتاب مواقف^{۱۸} پرداخت و بدین منوال می‌گذراند.^{۱۹} بلکه ظاهر آن است که هر یک از افاضل و موالی که به فطرت درست و فهم عالی متصف بود - مانند خطیب رازی و غزالی - به مذهب جمهور (اهل تسنن) تظاهر می‌کرد، در حالی که در باطن، مذهب حق (تشیع) را داشت که از جانب خداوند یاری شده است. این کار به دلایلی صورت می‌گرفت که بر خردمندان پنهان نیست. مطالعه دو کتاب سرالعالمین [= منسوب به غزالی] و اربعین [= منسوب به خطیب رازی] بر حسن این گمان روشن، گواه است.»

قاضی نورالله در مجلس ششم از کتاب مجالس المؤمنین، در شرح حال عارف مشهور به ابن عربی چنین گوید: «و نسبت خرقة وی به یک واسطه به حضرت خضر می‌رسد و خضر به موجب تصریح مولانا قطب الدین انصاری صاحب مکاتیب، خلیفه امام زین العابدین علیه السلام است. و شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر این آیه که «قال فإنها محرمة عليهم اربعین سنه یتیهون فی الارض» (روایت نموده که حضرت خضر با بعضی از نظر یافتگان درگاه گفته که: من از موالیان علی علیه السلام و از جمله موکلان بر شیعه اومیم.

و از بعضی درویشان سلسله نور بخشیده شنیده شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقة خود را به او منسوب سازد، فی الحقیقه اخبار از التزام مذهب شیعه نموده و اشعار به عقیده خود در باب امامت فرموده»

تا آخر کلام طولانی او، که آثار تکلف در آخر آن که نقل نکردیم، از اول آن که آوردیم، بیشتر است.

قاضی، همچنین در مجلس هشتم از کتاب مجالس المؤمنین، ابتدای جُند دوازدهم، در شرح حال هلاکوخان، چنین گوید: «هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیز خان، در ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائه (۶۵۱) به حکم برادرش منگو قا آن متوجه سمت ایران شده و در سنه ثلاث و خمسین (۶۵۳) در کان کل سمرقند نزول نمود و در شوال آن سال، از جیحون گذشت و بنا بر اراده ربّ قدیر و حسن تدبیر تحریر عدم النظیر خواجه نصیرالدین محمد طوسی - طیب اله مشهده - بنا بر اضطرار در قلعه میمون دز - از قلاع ملاحده - به سر می‌برد و او را در مبادی توجه هلاکوخان به رسم رسالت نزد خان فرستاده بودند، تسخیر قلاع ملاحده میسر گشته، ملاحده به قتل رسیدند و در سلخ شوال اربع و خمسین و ستمائه (۶۵۴) خورشاه، پادشاه ملاحده را به چنگ آورده، طایفه خندیه را برانداخت. اتفاقاً لفظ خند موافق تاریخ است. و در اثنای این نهضت، تقرب حضرت خواجه به جایی رسید که در حرم محترم ایلخان محترم گردیده و بیگم را در تکلیف اسلام ایلخان با خود متفق ساخته، ایلخان و بیگم را، پنهان از اعیان لشکر به شرف اسلام فایز گردانید و چنانچه مشهور است، ایشان را ختنه ساخت و آن که بعضی از قاصران، استبعاد اسلام او می‌کنند، از قبیل سخایف اوهام است و لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام.»

و دیگر کلماتی که صدور آن، تنها از کسانی انتظار می‌رود که در ژرف زندان طبیعت به زنجیر وهم و خیال، زندانی است، نه از کسانی که با دو بال علم و عمل در اوج آسمان معرفت و فضل و کمال پرواز می‌کنند، مانند قاضی قدس الله ترتبه الزکیه؛ چرا که علو مقام او قابل انکار نیست. اگر نقل این گونه موارد، توهم تحامل نبوده از کسی چون من بر چنان سید سند دانشمندی که جان خود را برای طلب رضای خدای تعالی در اعلاء کلمه دین و احیاء سنت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و ترویج مذهب ائمه طاهرین علیهم السلام فدا کرد - که خداوند، درجه او را در اعلیٰ علیین بلند گرداناد - موارد زیادی در این زمینه یاد می‌کردم؛ ولی بهتر آن است که دست باز دارم و به مضمون حدیث نبوی عمل کنم که فرمود: «اذکروا موتاکم بالخیر» و به کلام گوینده تمثّل جویم که گفت: «و من ذا الذی ترضی سجایاه کلّها؟»

در اینجا شایسته است که عذری را که سید اعجاز حسین هندی برای کار قاضی نورالله در این زمینه آورده، نقل کنیم. ایشان در کتاب کشف الحجب و الاستار، بعد از ذکر مجالس المؤمنین و بیان موضوع شناسایی آن گوید: «کسانی که بصیرتی ندارند، می‌پندارند که قاضی، عامه و صوفیه را در این کتاب نام برده، با این پندار که آنها از اهل حق بوده اند. ولی این پندار باطل است، زیرا که قاضی در مقدمه آن کتاب و نیز ذیل نام علاء الدوله سمنانی به صراحت گفته که هدف او در

^{۱۸}. مواقف، نوشته عضدالدین ایچی در علم کلام.

^{۱۹}. قاضی، همین مضمون را در مجالس المؤمنین (مجلس هفتم، شرح حال میرسید شریف جرجانی) آورده است.

این کتاب، یاد کرد کسانی است که عقیده دارند مولای ما علی علیه السلام خلیفه بلا فصل بعد از پیامبر بود. او چنین کسانی را امامیه می نامد، نه امامیه اثنا عشریه ناجیه.»

این بیان سید اعجاز حسین بود. اما از مطالب یاد شده روشن شد که این اعتذار در تمام موارد، مناسب نیست، گر چه در بعضی موارد می توان آن را عذر مقبول دانست.

عالم بارع نحیر آقا محمدعلی بهبهانی کرمانشاهی در همین زمینه وجهی دیگر بیان می دارد. ایشان در اواخر کتاب مقام الفضل، ضمن کلامی در اثبات تسنن ملا عبدالرحمان جامی گوید (ص ۲۸۸، نسخه چاپ ۱۳۱۶): « و جمعی از مَهْرَة فن وثقات طرفین بر آن شهادت داده اند، مثل فاضل متبحر قاضی نورالله تستری (ره) که در مجالس المؤمنین، از فاضل قاضی میرحسین میبیدی شافعی شارح دیوان مرتضوی نقل کرده که در طعن او چنین گفته:

	شعر		
	آن امام بحق ولیّ خدا	اسدالله غالبش نامی	
	دو کس او را به جان بیازردند	یکی از ابلهی دگر خامی	
	هر دور انام، عبدرحمن است	آن یکی ملجم و دگر جامی	

تا آنجا که گوید: و شهادت جماعت مذکوره که مقارب عصر او – بعضی مؤلف و بعضی مخالف او – بوده اند، از ادلّ دلائل است بر کمال ظهور نصب و عداوت او، که قابل توجیه و تأویل نبوده، زیرا که قاضی نورالله مذکور، نظر به معارضه در مذهب که با میرزا مخدوم شریفی ناصبی داشت، بنابر مصلحتی که دیده، اکثر اعیان سنیان و صوفیان را داخل شیعیان گردانیده و به مفهومات ضعیفه و احتمالات بعیده نحیفه، استدلال بر تشیع ایشان نموده، چنان که از مطالعه و مراجعه کتاب مجالس، معلوم و مفهوم می گردد. و مع ذلک، از اعیان صوفیان، کسی را که برای سنیان به جا گذاشته، شیخ عبدالقادر گیلانی و ملا عبدالرحمان جامی است.»

قاضی، خود به افراطش در این امر، پی برده و به نظر خود به این سؤال جواب داده است. وی در مجالس المؤمنین (مجلس هفتم، ذیل شرح حال غزالی) گوید:

« کسی نگوید که چون حکم به تشیع غزالی و مانند او که به مذهب اهل سنت اشتهار دارند، نمودید، پس باید که سخنان ایشان را که در کتب کلامیه و غیر آن مسطور است، بر اهل سنت حجت نسازید.

زیرا که می گویم که حکم ما به تشیع غزالی و امثال او، نظر به باطن حال ایشان است و شک نیست که ظاهر حال ایشان موافق اهل سنت بوده و تصانیف ایشان بر طبق عقائد آن جماعت واقع شده...»

قاضی در چند مورد دیگر از کتاب مجالس و غیر آن، چنین مطالبی گفته است، از جمله کلامی که در صفحه پیش، از کتاب مصائب النواصب نقل کردیم.

۵ – اسلوب تحریر و تقریر قاضی نورالله

بیان قاضی – چه عربی و چه فارسی – در جایگاهی بلند از فصاحت و بلاغت و مقام والای نیکویی و روانی و لطافت و نفاست بود. بنگرید به کلام سید اعجاز حسین هندی در کتاب کشف الحجب که در ضمن معرفی کتاب ابداء الحق – که به قاضی نسبت داده اند – گوید:

« نه بیان این کتاب، هرگز به پایه بیان این علامه تحریر می رسد و نه شیوه آن به شیوه قاضی شباهت دارد. شیوه قاضی به بالاترین رتبه بلاغت و نیکویی تقریر رسیده است. »

سید اعجاز حسین، با این بیان استدلال می کند که کتاب ابداء الحق نوشته قاضی نورالله نیست. این بیان صحیح و کلام متین و استدلال استوار، برای کسانی که به کتابهای ایشان انس دارند، روشن است. البته با وجود این، گاهی در پاره ای از تعبیرات عربی او مواردی دیده می شود که با کاربرد لغت عرب، مخالف است. مثلاً ایشان کلمه « نَدَم » را در کتابهای عربی خود، با حرف اضافه « من » به کار می برد و این به پیروی از شیوه تعبیر فارسی در کاربرد این کلمه است که می گویند: « از آن پشیمان شد »، در حالی که عرب می گوید: « نَدَم علیه ». برخی نظایر آن را می توان در کلام او یافت، که البته در کنار حسن تعبیر واضح و بیان آشکار او، قابل گذشت و بخشش است، علاوه بر آن که موارد آن، اندک شمار و ناچیز است. من، پس از آن که به این موارد آگاه شدم، این کلمه را در تمام موارد این کتاب (الصوارم المهرقه) تصحیح کردم، مگر آنچه از چشم من پوشیده ماند.

۶- سخن درباره بعضی از تألیفات قاضی

از تألیفات قاضی، آنچه شهرت یافته و نسخه های آن در همه جا منتشر شده، چهار کتاب است: احقاق الحق، مجالس المؤمنین، الصوارم المهرقه، مصائب النواصب.

این چهار کتاب مشهور اوست، به ویژه دو کتاب اول، که به جایگاهی والا از شهرت دست یافته اند. به دلیل این شهرت، پاره ای از تراجم نگاران در شرح حال قاضی، فقط همین دو کتاب را از میان آثار قاضی یاد کرده اند، چنان که صاحب روضات پس از ذکر اسامی شماری از کتب قاضی، غیر از این چهار کتاب در ضمن شرح حال او به نقل از دیگری نوشته است: «در برخی از مواضع معتبر چنین است» و گویی مقصود از آن، تفصیلی است غیر از کتابهای مشهور متداول او، وگرنه وجهی ندارد که اساس مصنفات قاضی را از نظر دور بدارد، مانند کتاب مجالس المؤمنین که آن را در احوال گروهی نوشته، از عالمان، فیلسوفان، ادیبان، عارفان، پیشگامان و راویان فاضل از دانشمندان مسلمان که به اعتقاد مصنف امامی بوده اند، همراه با حکایات جالب و قصه های نمکین و اخبار آنها و اشاره به توضیح برخی از سرزمین های منسوب به آنان، که رضوان خدای تعالی بر او و آنان باد.

همچنین کتاب احقاق الحق که در نقض بر «ابطال الباطل» نوشته فضل بن روزبهانی اصفهانی نوشته است، که فضل این کتاب خود را در رد بر نهج الحق علامه حلی - اعلی الله مقامه - نگاشته است.

و مانند کتاب الصوارم المهرقه که در پاسخ به الصواعق المحرقة نوشته ابن حجر هبتمی مکی نوشته است. بر این مطلب می افزاییم که چهارمین این سه کتاب - از جهت شهرت - کتاب مصائب النواصب است، چنان که بیان خواهد شد، ان شاء الله تعالی

احقاق الحق

کتابی شریف که نزد علمای فحول ما، در جایگاه قبول نشسته، به گونه ای که به تصریح برخی از عالمان، مانند آن در باب خود نوشته نشده و البته این مطلب، صحیح است.

صاحب ریاض العلماء درباره آن گوید: «احقاق الحق، کتابی پرفایده و بسیار بزرگ، که مؤلف در سرزمین هند در پاسخ به اشکالهای یکی از دانشمندان متأخر اهل تسنن بر کتاب نهج الحق علامه حلی در باب امامت نگاشت. تألیف این کتاب، یکی از عوامل شهادت سید - قدس سره - شد. این کتاب، معروف و مورد استناد دانشمندان پس از قاضی است.»

سید اعجاز حسین هندی در کشف الحجب والاسرار گوید: «احقاق الحق نوشته فاضل کامل ادیب، عالم عامل ارباب، سید سند سدید شهید، قاضی نورالله بن شریف بن نورالله - نورالله مرقده - مشهور به شهید ثالث، که در آن به نقض کتاب ابطال نوشته ابن روزبهان پرداخت، که وی به گمان خود در آن کتاب، به کشف الحق و نهج الصدق آیت الله فی العالمین علامه حلی پاسخ گفته است. شیخ حرّ عاملی گوید: او معاصر شیخ بهایی بود و به سبب تألیف این کتاب به قتل رسید.»

صاحب ذریعه گوید:

«این کتاب، برترین کتابی است در باب خود که نویسنده در آن به رد کلمات فضل بن روزبهان در کتاب ابطال نهج الباطل (که در جواب کتاب نهج الحق آیه الله علامه حلی نوشته) پرداخته است. قاضی نورالله راه حق را روشن ساخت و به بزرگترین اجر و پاداش رسید.»

حاج محمدجعفر صوفی متأخر مشهور به کبودر آهنگی در کتاب مرآة الحق (ص ۹۷ چاپی) ضمن کلام خود پس از ذکر نام کتاب احقاق الحق و نقل پاره ای از آن گوید:

«انصاف آن است که چنانچه از بعضی اساتید عظام خود - که جناب مرحوم مغفور میرزا ابوالقاسم قمی (ره) باشد و بعضی فضلالی دیگر که جناب مرحوم مغفور میرزا محمد مهدی طباطبایی شهرستانی باشد - شنیدم که می فرمودند که: قاضی (ره) کمال فضیلت و تحقیق و تتبع را داشته که به این نحو، رد کلمات فاضل روزبهان را نموده، ولی فرمودند که اگر علامه حلی، خود ایشان می خواستند که به این نحو رد کلام و تزییف او نمایند، ما را اعتقاد این است که به این نحو ممکن نبود.»

وی پس از مدحی بزرگتر نسبت به این کتاب و ستایشی بلیغ درباره نویسنده آن و دیگر آثارش - به ویژه احقاق الحق و مجالس المؤمنین - می نویسد: (ص ۱۰۹ چاپی)

«نفاست و شرافت این دو کتاب، به مرتبه ای است که محقق محدث مولانا محمدتقی مجلسی (ره) فرموده است که: بر هر شیعه لازم است که این دو کتاب (= احقاق الحق، مجالس المؤمنین) را داشته باشد.»

تاریخ تألیف احقاق الحق

سید اعجاز حسین در کتاب کشف الحجب والاسرار، اشاره می کند که قاضی ابن کتاب را که در مدتی کوتاه، در چند روز نگاشته، چنان است که کمتر کسی حوصله استنساخ آن را می یابد، چه رسد به زحمت تصنیف آن.

قاضی، خود در آخر کتاب گوید: «سامان دادن این گوهرها..... در هفت ماه انجام شد، با کثرت ملال و ضعف قوا و سستی بدن که داشتیم. و در آخر ماه ربیع الاول سال ۱۰۱۴ در شهر آگره پایان یافت، شهری که بدترین شهرها است و کفر، دام خود را در آن گسترده و شیطان، مکر خود را در آن به کار گرفته است. خداوند، مؤمنان را از مکر و جهل آن در امان نگاه دارد، و از سواد هند، کوه و دشت آن، بیرون ببرد، بحق حق و اهل آن»

چاپ احقاق الحق: شیخ آقا بزرگ - دام ظلّه - در کتاب الذریعه گوید: «این کتاب به طور کامل در سال ۱۲۷۳ در ایران چاپ شد. در مصر نیز به چاپ رسید، اما با اسقاط بعضی مطالب آن. سپس در سال ۱۳۲۶ نیمه اول آن، تا بحث چهارم (تعیین الامام) توسط شیخ حسن بن دخیل حجامی نجفی به طبع رسید، که او خود را در تصحیح و مقابله آن با چاپ ایران و دیگر نسخه ها به تعب انداخت. علامه معاصر شیخ محمدحسن مظفر نجفی با تألیف کتاب دلائل الصدق فی نهج الحق، به تتمیم تحقیقات قاضی نورالله شهید در این کتاب پرداخت، که آن خود، کتابی بزرگ است و در محل خود (در ذریعه) به آن اشاره می شود.»

تتمیم

صاحب ریاض العلماء در آخر شرح حال قاضی گوید: «بدان که نویسنده رذیه بر علامه حلّی و کتاب نهج الحق او، فضل بن روزبهان اصفهانی است.

گفته اند که او اهل اصفهان نبود، بلکه در آن شهر اقامت گزید، که باید بررسی شود.

نیز گفته اند که فضل بن روزبهان در زمان خروج شاه اسماعیل صفوی، بلکه کمی بعد از آن بود که باید بررسی شود.

همچنین گفته اند که فضل بن روزبهان، زمان اندکی بعد از دولت سلطان محمد خدابنده - که علامه، کتاب نهج الحق را برای او نوشت - روزگار می گذرانید، که این خطا است، چرا که از کلام قاضی نورالله در چند موضع از احقاق الحق بر می آید که او، فاصله زیادی با آن زمان داشته است. از جمله این که قاضی می گوید: او این رد بر علامه را نوشت، برای تلافی کشته شدن بستگانش در اصفهان، یعنی بعد از خروج شاه اسماعیل، نیز می گوید که برخی از ایرادهایی که فضل بن روزبهان در بحث رؤیت خدای تعالی گرفته، از شرح جدید تجرید گرفته است.

و روشن است که مؤلف شرح جدید، در زمان میرزا آغ نوده امیر تیمور می زیست، یعنی نزدیک به زمان خروج شاه اسماعیل صفوی.

و نیز می گوید:..... «در اینجا صاحب ریاض العلماء، فاصله ای را سفید گذاشته تا کلامی بنویسد، ولی ننوشته است و ظاهراً اجل به او مهلت نداده که آن را بنویسد، زیرا که من (محدث)، این بخش را از خط میرزا عبدالله افندی صاحب کتاب نقل کردم.

مجالس المؤمنین

شهرت این کتاب، بیش از احقاق الحق است. میرزا عبدالله افندی در ضمن توصیف آثار قاضی گوید:

«کتاب مجالس المؤمنین به زبان فارسی، کتابی بزرگ و شناخته شده، در بیان گروهی از عالمان و راویان شیعه و پاره ای از مشاهیر امامیه، از پادشاهان، امیران، صوفیه و شاعران، از زمان های گذشته تا زمان مؤلف است. البته او در این مورد، به افراط و تفریط گرفتار آمده و همین خود، از جمله انگیزه های ما، در پدید آوردن این کتاب (ریاض العلماء) بود. وی کتاب خود را بدان جهت نوشت که دید مخالفان تشیع پیدایش تشیع را از زمان ظهور دولت صوفیه و خروج شاه اسماعیل صفوی می دانند و سخنانی فاسد از این گونه بر می شمردند. لذا در اول کتاب به این مطلب اشاره می کند.»

این سخن صاحب ریاض العلماء بود. البته باید دانست که با وجود این نکته، کتاب مجالس المؤمنین از کتابهای بسیار نفیس است که اگر نمی بود، فوائد فراوانی از دست می رفت که قابل جبران نبود.

سید اعجاز حسین هندی در کشف الحجب و الاسرار گوید: «مجالس المؤمنین نوشته قاضی نورالله بن شریف حسینی شوشتری متوفی سال هزار و نوزده (۱۰۱۹)، که آن را به دوازده مجلس مرتب ساخت در ذکر اماکن و مواطنی که اختصاص به ائمه طاهربین علیهم السلام، طوائف، اصحاب، تابعین، متکلمان، مفسران، محدثان، مجتهدان، سادات، قاریان، نحویان، فیلسوفان، پادشاهان، امیران، وزیران و شاعران از عرب و عجم دارد.»

تاریخ تألیف: ناقد بصیر، افندی در ریاض العلماء گوید: «آغاز نگارش این کتاب، اول ماه رجب سال ۹۹۸ در شهر لاهور بود و پایان آن، روز پنج شنبه ۲۳ ذی القعدة سال ۱۰۱۰. بدین سان صورت خط مؤلف را در پایان کتاب مجالس المؤمنین دیدم.»

ریو (□□□□□□□□) در فهرست خود (ج ۱، ص ۳۳۷ - ۳۳۸) می نویسد که در موزه لندن، نسخه ای خطی از کتاب مجالس المؤمنین هست که در هامش

آخر آن آمده است: «افتتح هذا الكتاب فی رجب سنه ۹۹۳، و اختتم فی الثالث والعشرين من ذی القعدة سنه ۱۰۱۰.»

ریو پنداشته که تاریخ یاد شده، تاریخ استنساخ از روی خط مؤلف آن است. با توضیح افندی روشن می شود که این احتمال، صحیح است، با این توضیح که در کلام، اشتباهی روی داده که از تحریف «ثمان» به «ثلاث» ناشی می شود و شاید عکس این باشد، که البته این احتمال دوم، قابل اعتنا در نظر افراد ژرف نگر نیست، چرا که افندی دقیق تر از ریو است.

چاپ ها: این کتاب سه بار در ایران چاپ شده است: دو بار در تهران و یک بار در تبریز.

چاپ اول تهران، در ۱۶ رجب سال ۱۲۶۸ بوده است.

از چاپ دوم تهران، نسخه ای نزد من نیست. پس ویژگی های آن را، از منابع دیگر باید یافت.

چاپ سوم، در تبریز در مطبعه حاج ابراهیم آقا با سمه چی تبریزی است، اما بدون ذکر تاریخ طبع.

تمام این چاپ ها، بسیار مغلو و مشوش است، به گونه ای که استفاده کامل از آنها برای خواننده، دشوار، بلکه محال می نماید، مگر این که به نسخه های خطی آن یا منابع اصلی آن رجوع کند و این خلاف وصیت مصنف است که در آخر کتاب گوید: «دیگر آن که چون بعد از اتمام هفت نسخه از این مجالس و مقابله آنها با اصل مسوده آن، این فقیر مستهتام به اشاعت آن اقدام نموده، بنابراین مأمول از الطاف اخوان کرام که از آن نسخ نقل بردارند، آن که همت بر تصحیح و مقابله منقول گمارند، تا چنان که در اکثر کتب تواریخ و سیر به نظر می رسد، به تعاقب نقل و مرور روزگار، نسخه های سقیم خاطر آزار بر روی کار نیاید و طبع لطیف ناظران را از مطالعه آن ملالت نیفزاید.»

به این نکته باید افزود که به اعتراف قاضی، اشعار عربی در نسخه اصلی که در دست داشته، مشوش و مغلو و تصحیف شده بود. وی در مجلس یازدهم از مجالس المؤمنین، ابتدا حکایتی نقل می کند که انگیزه تألیف کتاب الحماسه توسط ابوتمام را در بر دارد. می نویسد: «آورده اند که سبب جمع ابی تمام کتاب حماسه را، آن بود که چون او در وقت توجه از نیشابور به عراق عرب، به ولایت همدان رسید، زمستان شد و برف راه را مسدود ساخت. و در آن اثناء، ابوالوفاء محمدبن عبدالعزیز که ادیبی بود از اولاد رؤساء و شعر نیز می گفت، ابوتمام را به خانه خود برده، به خدمت او مشغول شد. و چون مدت توقف ابوتمام به واسطه زمستان امتدادی داشت، کتب خود را نزد ابوتمام آورده، ابوتمام از آنها اختیار ابیات حماسه نمود. و نسخه نزد ابو الوفاء ماند، تا آنکه کتب ابوالوفاء به دست شخصی از اهل دینور افتاد که او را ابوالعواذل دینوری می گفتند و او در ایامی که از هجرت نبویه دویست و هفتاد سال و کسری گذشته بود، نقلی سقیم مصحف از آن برداشته به اصفهان برد و بعضی از مشایخ اصفهان با آن خلل و قصور که در آن نسخه بود، بر تداول آن رغبت فرمودند و ابوبکر خیاط را جهت تفحص اشعاری که مانند کتاب حماسه بود، به اطراف بلاد فرستاد. و همیشه در مقام اصلاح آن بود، تا چنان شد که مردم از مطالعه آن بهره یافتند.»

قاضی پس از آن می نویسد: «مخفی نماند که حال مؤلف این کتاب در نقل اکثری از اشعار شعرای عرب بر منوال حال شیخ اصفهان است در نقل کتاب حماسه از آن نسخه سقیم غیر مستقیم. و امیدوار است که توفیق تصحیح و تحقیق آن روزی گردد و الله الموفق.»

نویسنده می گوید: قاضی این نکته را در ضمن وصایای خود در خاتمه کتاب، به اخبار نیز تعمیم داده است و می نویسد: «دیگر آنکه بر وجهی که سابقاً در ذیل احوال ابو تمام طائی از مجلس یازدهم مذکور شده، چون بعضی از کلمات واقعه در اخبار و اشعار منقوله در این کتاب، خالی از سقمی و ارتیابی نیست، اگر اصلی صحیح تر از آن اخبار و اشعار به دست آرند، در تصحیح آن التفات دریغ ندارند.»

نکته مهم:

یکی از تکمله های کتاب مجالس المؤمنین، رساله «دفع شبهات ابلیس» است. این نکته، از ملاحظه صدر این رساله بر می آید. عبارت صدر این رساله چنین است: «مخفی نماند که این تراب اقدام مؤمنان در فاتحه کتاب مجالس المؤمنین، تشبیه اقوال بعضی از شیاطین امت سید المرسلین را به شبهات ابلیس لعین مذکور ساخته (۱) و جهت رعایت معانقه اجزای اصلیه کلام، حواله شعور بر بعضی شبهات مذکوره و جواب آن را به کتب جمهور، مناسب شناخته بود. چون آن مقام به نظر شریف بعضی از اخوان عالی شان ملک نشان که جامع ملکات فطریه انسانی و خالص صفات رديه شیطانی بود رسید، استدعا نمود که به نوشتن تفصیل شبهات مذکور و جواب آن گراید و به حاشیه کتاب الحاق آن نماید ناظر در این مقام را حاجتی بغیر از این کتاب نباشد و تکلف جستجوی خاطر او را نخرشد و چون به حسب استدعای او شروع در آن واجب گردید الخ»^{۲۰}.

^{۲۰} مراد، عبارتی است که در آغاز کتاب مجالس المؤمنین آورده است: «و اول شبهه ای که در عالم پیدا شد، شبهه ابلیس بود... و از این استکبار و استبداد، هفت شبهه او را سانح شد و بعد از وی در سائر خلائق آن شبهات سرایت کرد، تا آنکه بعد از غروب آفتاب نوبت هر نبی، بعضی از آن شبهه ها در نفوس علمای امت آن پیغمبر پدید آمد (...). و این اختلاف و افتراق به حکم حدیث «ستفترق» در امت پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله زیاده گردید (...). و تفصیل آن شبهات که منشأ اشتباهات اهل بدع و ضلالت است، با دفع آن در کتب اهل کتاب، مذکور و در مصنفات علمای ملت احمدی مسطور است الخ.»

این رساله، مشتمل بر جواب هفت شبهه است که ابلیس القاء کرده و همان است که صاحب شهداء الفضیله، از آن به عنوان « رساله فی رد الشیطان »؛ صاحب ریاض به عنوان « رساله فی رد شبهات الشیطان »؛ و علاء الملک به عنوان « رساله دفع شبهات ابلیس » از آن یاد می کنند. به دلیل این ارتباط، این رساله در بعضی از چاپ های مجالس المؤمنین، در هامش پاره ای از صفحات آخر کتاب آمده است.

الصوارم المهرقه

همین کتاب است که پیش روی شماست. به همین دلیل، از توصیف ویژگی های آن چشم می پوشیم و فقط به ذکر مواردی می پردازیم که از آن ناگزیریم. شناخت اجمالی کتاب: این کتاب کلامی، درباره موضوع امامت عظمی و خلافت کبری نوشته شده است. قاضی، آن را در پاسخگویی به کتاب الصواعق المحرقة نوشته این حجر هیتمی نوشته است و با آن که ردی بر پاره ای از مباحث صواعق است (فقط مبحث خلافت خلیفه اول را در بر دارد)، ولی در حکم رد بر تمام آن است، چنان که مؤلف در آخر کتاب به آن تذکر می دهد. و با وجود حجم اندک، پر نکته و ارزشمند است. میرزا عبدالله افندی در ضمن معرفی آثار قاضی نورالله گوید: « کتاب الصوارم المهرقه فی رد الصواعق المحرقة، که صواعق، نوشته ابن حجر عسقلانی، در پاسخ به عقائد امامیه و حقانیت مذهب تسنن است. ظاهراً این کتاب، غیر از رساله رد مقدمات ترجمه صواعق باشد. » توضیح این که کلمه « العسقلانی » در اینجا سهو قلم و اشتباه است، زیرا الصواعق المحرقة نوشته ابن حجر هیتمی مکی است که سالها پس از زمان ابن حجر عسقلانی بوده است.

صاحب کشف الحجب و الاستار گوید: « الصوارم المهرقه فی دفع الصواعق المحرقة، نوشته سید سند قاضی نورالله بن شریف بن نورالله مرعشی شوشتری نورالله مرقد، متوفی سال ۱۰۱۹، که شرحی است بر گفتار... »

از ملاحظه فهرس و کتابشناسی ها بر می آید که این کتاب، نخستین کتابی است که در رد صواعق تألیف شده است، گر چه عالمان در رد آن کتابهایی نگاشته اند. فاضل جلیل سید اعجاز حسین هندی در کشف الحجب و الاستار گوید: « ابداء الحق فی جواب الصواعق المحرقة. یکی از افاضل، آن را از تصنیفات سید سند قاضی نورالله بن شریف بن نورالله حسینی مرعشی شوشتری - اعلی الله درجه فی اعلی علیین - دانسته، اما این نسبت درست نیست، زیرا او در سال ۱۰۱۹ در زمان جهانگیر به شهادت رسیده، در حالی که تاریخ تألیف ابداء الحق - بر اساس نوشته آغاز آن به سال ۱۰۲۷ بوده است. همچنین بیان این کتاب، مانند بیان ابن علامه تحریر نیست و شیوه آن به شیوه نگارش قاضی - که به بالاترین درجه بلاغت و نیکویی بیان رسیده - شباهت ندارد. شاید این کتاب، نوشته فرزند یا یکی از شاگردان قاضی باشد... »

صاحب الذریعه بعد از نقل این کلام گوید: « البته قاضی نورالله شهید بر این صواعق ردی نوشته به نام الصوارم المهرقه فی دفع الصواعق المحرقة، و نیز ردی بر مقدمات ترجمه صواعق نوشته که در جای خود (از کتاب ذریعه) خواهد آمد. »

صاحب کشف الحجب و الاستار همچنین گوید: « البوارق الخاطفه فی جواب الصواعق المحرقة (در جواب صواعق نوشته ابن حجر مکی هیتمی). نام مؤلف این کتاب را نیافتیم و شاید نوشته یکی از شاگردان قاضی نورالله شوشتری - اعلی الله فی علیین درجه - یا تألیف فرزندش محمدعلی باشد. وی در این کتاب ملترزم شده که در ابطال آن به مطلبی غیر از مطالب صواعق تمسک نکند. از همین کتاب بر می آید که مصنف آن، کتابی به زبان فارسی در علم کلام به نام شوارق دارد... »

محدث نوری در هامش این موضع در یک نسخه خطی از کتاب کشف الحجب و الاستار گوید:

« البوارق الخاطفه و الرواعد العاصفه فی رد الصواعق المحرقة، ظاهراً نوشته سید علی بن سید علاء الدوله بن ضیاء الدین نورالله باشد... »

صاحب الذریعه ذیل نام این کتاب گوید: « استاد ما علامه نوری، در حواشی خود بر کتاب کشف الحجب و الاستار - در نسخه ای که سید اعجاز حسین به او هدیه کرده - به عنوان استدراک بر کلام او گفته که کتاب بوارق نوشته نواده قاضی شهید است و ظاهراً تألیف سید علی بن علاء الدوله بن ضیاء الدین نورالله باشد. ولی از تفاوت خطبه دو کتاب بر می آید که این دو کتاب با هم تفاوت دارند، گر چه موضوع و اسم آنها مشترک است. صاحب ریاض العلماء (متولد سال ۱۰۶۶) شرح حال ابن سید علی را در کتابش آورده و گفته که او ساکن هند و معاصر ما بود. البته شاید به جهت فاصله مکانی از او، بر این کتابش آگاه نشده است. »

کلام صاحب ریاض در شرح حال او را یاد خواهیم کرد.

سید اعجاز حسین همچنین می نویسد: « در جواب صواعق، کتابهای زیادی نوشته اند، از جمله: ابداء الحق، البوارق الخاطفه، الصوارم المهرقه، الحدائق. البته یک بار بطور اتفاق به گوشم خورد که کتابی در رد صواعق وجود دارد به نام « البحار المعرفه »، ولی ویژگی های آن - از جمله مؤلف آن - را نمی شناسم.

از آن جا که در آن زمان، در صدد نوشتن شرح حال قاضی نبودم، ویژگی ها را ثبت نکردم، لذا آن را از یاد بردم، چنان که گوینده آن سخن را نیز فراموش کردم. امید است که خداوند، راهی بر این مطلب برایم بگشاید.

یکی از کسانی که از نام کتاب الصوارم المهرقه بهره گرفته اند، سید جلیل مشهور سید محمد است که کتابی به نام «البوارق الموبقه» نوشت که نام دیگر آن، «السیوف المهرقه» بود، همچنان که خواجه نصرالله کابلی کتابی به نام «الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل الکفر و الزندقه» نوشت که نام آن را از صواعق ابن حجر گرفته بود. سید محمد در خطبه کتابش می گوید:

« این کتاب، پاسخی است به باب هفتم از ابواب کتاب تحفه [اثنا عشریه] که از کتاب الصواعق المحرقة... خواجه نصرالله کابلی... سرقت شده است... آن را «البوارق الموبقه» نامیدم و «السیوف المهرقه» ملقب ساختم... و منم بنده امیدوار به خداوند آمرزگار: محمدبن علی صاحب ذوالفقار. »

سید نحیر شهبیر، سید دلدار علی نیز در نامگذاری کتاب خود به «الصوارم الالهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات»، از نامگذاری قاضی نورالله پیروی کرده است.

سید سند جلیل، دانشمند معتمد نبیل، شمشیر کشیده خدا بر گمراه گران و ملحدان، فخر شیعه و حامی حوزه شریعت، استوار سازنده ارکان دین و مروج مذهب امامان پاک نهاد علیهم السلام، سید حامد حسین هندی - که خداوند از او راضی باد و او را راضی کناد و بهشت را مسکن و مأوی او گرداناد - در مجلد حدیث ولایت از کتاب عیقات الانوار فی امامة الأئمة الاطهار (مجلد سوم از منهج دوم کتاب، ص ۳۹۰ - ۳۹۱) می گوید: یکی از فضایل اهل تسنن، کتابی بر رد صوارم به نام « تنبیه السفیه » نوشته است. عین عبارت میرحامد حسین چنین است:

« سیف الله ملتانی در تنبیه السفیه - که عبارت است از شبهات نحیفة او بر بعض مقامات صوارم و به مزید جسارت، آن را موسوم به « تنبیه السفیه » نموده - گفته: ... »

جزء دوم از مجلّدات حدیث غدیر (ص ۵۵۵) نیز می نویسد: « سیف الله بن اسدالله ملتانی در تنبیه - که عین تمویه است - گفته: ... »

مشابه این عبارات را در چند موضع عیقات آورده است، از جمله:

- مجلد حدیث ولایت، ص ۳۹۲.

- مجلد حدیث طبر (مجلد چهارم از منهج دوم) ص ۱۲۵.

- مجلد حدیث تشبیه (مجلد ششم از منهج دوم) ص ۲۶۳.

و موارد دیگر که با تتبع می توان به دست آورد. اما برای من روشن نشد که آیا آن کتاب، رد صوارم المهرقه قاضی نورالله است یا صوارم الالهیات سید دلدار علی. این مطلب باید بررسی شود، گر چه به دلیل بعضی قرائن، می توان به مورد دوم، ظن قوی یافت.

انگیزه چاپ کتاب الصوارم: زمانی که سید سند جلیل، عالم عامل نبیل، صاحب نفس زکیه انسیه و قوه ملکوتیه قدسیه، آیه الله جناب سید کاظم آقای تبریزی معروف به شریعتمدار^{۲۱} از زیارت امامان مدفون در عراق علیهم السلام بازگشت، به زیارت او مشرف شدم. سخن در ابواب متفرقه پیش آمد، تا به کتابهای نفیس کمیاب کشید. درباره کتابهایی که در این سفر بر آن آگاه شده، از او پرسیدم و او برخی از آنها را بر شمرد، تا به این کتاب حاضر - الصوارم المهرقه - سید، وصفی شگفت انگیز برای آن بیان داشت و گفت: اگر به نسخه ای از آن دست یابیم، به طبع و نشر آن اقدام می کنیم.

گفتم: در کتابخانه یکی از علمای تهران، نسخه ای از آن هست و گمان می کنم که اگر برای چاپ به رسم امانت بخواهیم، از ما مضایقه نکند و دریغ ندارد. پاسخ داد: اگر امانت گرفتن و تصحیح را برعهده بگیرید، تأمین مخارج و نشر آن را به عهده می گیرم و اجر و ثواب را به کرم و فضل الهی از خدا می خواهیم. همچنین افزود: عمده التجار، جناب حاج حسین آقا شالچی لار، برای طبع و نشر آن تعهد کرده که اگر بدان دست یابد، مانند دیگر کتب دینی و آثار اسلامی که منتشر کرده، به قصد قربت به سوی خدای تعالی آن را نیز نشر دهد. خداوند، او را از آفات و مهالک نگاه دارد و برای خدمت اسلام و دین بیش از این توفیق دهد.

^{۲۱} او، امروز (= سال ۱۳۲۷ شمسی) یکی از حاملان لوای شیعه و نگاهبانان شریعت و حجت های اسلام و مروجان احکام و مراجع مردم در مسائل حلال و حرام است. خداوند، سایه او را مستدام دارد، بحق محمد و خاندان پاک نهاد او صلوات الله علیهم اجمعین.

من آن نسخه را از مالکش، یعنی عالم فاضل شیخ احمد سلطان العلماء - که در این ایام، یعنی ۱۳ صفر سال ۱۳۶۷ قمری در گذشت - امانت گرفتیم.^{۲۲} او نسخه را امانت داد و ما را به نسخه دیگری خبر داد که در کتابخانه مجلس شورا بود. از آن نیز عکس گرفتیم و کار خود را بر اساس دو نسخه آغاز کردیم. اما با شروع کار، فهمیدیم که تعدد نسخه در اینجا ثمری ندارد، زیرا با قرائن و امارات چندی فهمیدیم که یکی از آن دو، برگرفته از دیگری است. نیز فهمیدیم که آن دو نسخه، خالی از غلط و تشویش نیستند که در پاره ای از موارد، به نهایت درجه خود می رسد. با این همه، انضمام نسخه عکس مجلس به نسخه امانتی سلطان العلماء، فوائد قابل اعتنایی داشت.

از این رو، نسخه مطبوع را در حد وسع و توان تصحیح کردم. از آنجا که در اوایل ایام طبع، جناب مرحوم مغفور حاج رضا شالچی لار (برادر حاج حسین مذکور) عازم زیارت ائمه عراق علیهم السلام بود، از او خواستم که مواردی را که در دو نسخه من جا افتاده (از جمله ص ۱۱۳ تا ۱۱۸ متن کتاب)، برایم استناخ کند. ولی اجل او را به اتمام این کار مهلت نداد. البته پس از چاپ کتاب، نسخه ای دیگر از کتاب به دستم رسید که در کتابخانه شیخ شهید حاج شیخ فضل الله نوری بوده و از برخی قرائن بر می آمد که این نسخه، از پدر همسر او خاتم المحدثین حاج میرزا حسین نوری به او منتقل شده است. محدث نوری در فائده ثانیه از خاتمه مستدرک الوسائل (ص ۳۳۴ ج ۳) در ضمن بحث پیرامون کتاب الاستغاثه فی بدع الثلاثه و اعتبار آن، می نویسد:

« به این دلیل، عالمان بزرگوار به آن اعتماد کرده اند، مانند... قاضی در صوارم المهرقه..... »

موارد جا افتاده یاد شده را در آن نسخه یافتیم و امیدواریم که خداوند، پس از این ابواب دیگر بر ما بگشاید.

اینک، از کسانی که از این کتاب بهره می گیرند، درخواست می کنم که برای آن دو مرحوم (شیخ احمد سلطان العلماء و شیخ فضل الله نوری) از خدا، خیر و رحمت و رضوان بخواهند و نیز برای این دو فرد یاد شده (سید کاظم شریعتمدار و حاج حسین شالچی لار) دعای خیر کنند که کوشش خود را در طبع و نشر کتاب به کار گرفتند. خداوند به کرامت و احسان خود با آنها لطف کند.

آمین آمین لا ارضی بواحدة حتی أبلغها ألفین آمینا

تاریخ تالیف صوارم: از تاریخ تالیف کتاب، آگاهی ندارم، چون در هیچ موضعی یاد نشده، نه در نسخه هایی که دیده ام، و نه در فهرس و کتب تراجم. البته از ارجاع مصنف در تحقیق پاره ای از مطالب کتاب به کتابهای دیگر، می توان فهمید که تالیف این کتاب، پس از آنها صورت گرفته است. اکنون به چند نمونه از این ارجاعات توجه می کنیم:

الف - « در اینجا تفصیل هایی است که در کتاب خود موسوم به مصائب النواصب یاد کرده ام. هر که دوست دارد، به آن رجوع کند ». (ص ۲۰۲)

ب - « تفصیل این مناظره که میان شیخ ما قدس سره و قاضی مذکور، در ضمن شرح حال او در کتاب ما، مجالس المومنین آمده است ». (ص ۱۹۶)

ج - « در این حدیث، سوء ادبی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز نسبت به عباس هست که بر اهل تامل پوشیده نیست. و در شرح خود بر کتاب نهج الحق (= احقاق الحق) آن را روشن ساخته ایم. به آن رجوع شود ». (ص ۱۶۴)

د - « در این مورد در شرح خود بر کتاب کشف الحق به تفصیل سخن گفته ایم. هر که جویای حقیقت است، به آن رجوع کند ». (ص ۲۰۳)

ه - « در اینجا زیادتی در تدقیق و تحقیق است که در شرح خود بر کتاب کشف الحق و نهج الصدق آورده ایم. باید خوانده شود ». (ص ۲۰۹)

توضیح این که کتاب مصائب النواصب در سال ۹۹۵، مجالس المومنین در سال ۱۰۱۰ و احقاق الحق در سال ۱۰۱۴ نوشته شده اند. پس تالیف کتاب صوارم، باید در اواخر عمر قاضی، بعد از تالیف این کتاب ها انجام شده باشد.

تاریخ طبع کتاب: طبع این کتاب به مدد خدای وهاب، در دهم ربیع الاول ۱۳۶۷ هجری قمری مطابق با اول بهمن ۱۳۲۶ شمسی پایان یافت.

مصائب النواصب

این کتاب، از مشهورترین آثار قاضی است. مولف در کتاب مجالس المومنین (مجلس پنجم، ذیل شرح حال مولی حسین واعظ کاشفی سبزواری) می نویسد:

« و از جمله قصائد او که در مدح حضرت امیرالمومنین علیه السلام واقع شده، دو بیت مذکور می سازد:

" من ذریتی " سؤال رسول خدا بخوان وز " لاینال عهد " جوابش بکن ادا

گردد ترا عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا

^{۲۲} . او فرزند جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بن عاشور کرمانشاهانی صاحب تألیفات عدیده مانند اعتذار الحقیق باشاره الفرج و دیگر آثار است. رجوع شود به شرح حال او که در کتاب الذریعه ذیل این دو عنوان آمده است.

و توضیح این مقال، علی سبیل الإجمال، آن است که مطابقتاً جواب با سوال در « من ذریتی » و « لاینال »، و علو مقام ابراهیم علیه السلام از طلب محال، دلیلی است بدیع المثال، بر آن که ظالم کافر ضال، لایق امامت نیست به هیچ حال. و تفصیل این استدلال با نقض و ابرام در کتاب مصائب النواصب – که از مولفات این فقیر مستهضم است – سمت تقریر و تحریر یافته، به آنجا رجوع نماید.»

همچنین در کتاب الصوارم المهرقه (ص ۲۰۲) به مصائب النواصب ارجاع داده، چنان که در سطور پیشین یاد شد.

افندی در ریاض العلماء، در ضمن بیان اسامی تالیفات قاضی گوید:

« گفته اند: مصائب النواصب در رد نواقض الروافض است (تالیف میرزا مخدوم شریفی سنی معاصر قاضی که به فارسی در تخطئه امامت نوشته). این کتاب را قاضی به نام سلطان شاه عباس صفوی نوشته و کتابی مشهور است.

ولی کتاب مصائب النواصب که من در هرات دیدم، به زبان عربی بود و به نام شاه عباس نوشته نشده بود. پس شاید دو نسخه مختلف از این کتاب موجود باشد. به هر حال بررسی شود. »

در توضیح سخن صاحب ریاض باید گفت: شاید قید " فارسی " مربوط به کتاب نواقض الروافض باشد، به قرینه توضیح بعدی که موضوع کتاب را نشان می دهد. لذا اعتراض، از این جهت وارد نیست. به علاوه، کتاب نواقض الروافض نیز به زبان عربی است، پس کلام، تشویش دارد. سید اعجاز حسین در کشف الحجب و الاستار گوید: « مصائب النواصب نوشته قاضی نورالله بن شریف بن نورالله حسینی شوشتری که به جهت تالیف احقاق الحق در سال ۱۰۱۹ به شهادت رسید، چنان که در مورد تاریخ وفاتش به فارسی گفته اند: « سید نورالله شهید شد ». و در مقابر اهل حق در آگره دفن شد. وی در این کتاب، بر نواقض الروافض، نقضی نیکو نوشته و آن را به مقدماتی نیکو و بخش هایی استوار مرتب ساخته است. »

تاریخ تالیف مصائب النواصب: قاضی – قدس الله تربته – این کتاب را در زمانی کوتاه نوشته، چنان که از ملاحظه تاریخ آن بر می آید. او در آخر کتاب می نویسد: « اتمام اصل مسوده به دست مولف آن فقیر الی الله الغنی نورالله بن شریف حسین شوشتری – نورالله باله و حقیق آماله – در هفده شبانه روز از ماه رجب سال ۹۹۵ هجری پایان یافت. خدا را بر توفیق اتمام سپاس می گزاریم و بر پیامبر و خاندان پاک نهاد و بزرگوارش بالاترین درووها و کامل ترین سلام ها را نثار می کنیم. »

افندی پس از نقل این عبارت می گوید: « این کتاب که به عربی است و در آخر آن، چنین نوشته، کتابی پر حجم است. پس سامان یافتن چنین تالیفی در چنان زمانی در نهایت غرابت است. و باید در آن بررسی شود. »

بر کلام افندی این نکته را باید افزود که وقتی طول مدت زمان تالیف احقاق الحق را می بینیم، می فهمیم که قاضی، سریع القلم، سریع الانتقال، خوش بیان و خوش قریحه بوده است. پس چنین غرابتی در مورد او معنی ندارد.

ترجمه های فارسی مصائب النواصب: به دلیل اهمیت این کتاب و مقبولیت آن نزد خردورزان، جمعی از دانشمندان به ترجمه آن از عربی و فارسی پرداخته اند. از جمله:

الف – ترجمه امیرمحمد اشرف.

افندی در ریاض العلماء در هامش بحث پیرامون آثار قاضی می نویسد: « قاضی در سال ۹۹۵ این کتاب را نوشته و به شاه عباس صفوی هدیه کرده است. شاه نیز کتاب را بر خزانه کتاب حضرت رضا علیه السلام وقف کرده است. سالها بعد، امیرمحمد اشرف در سال ۱۰۷۰ در زمان شاه عباس دوم، به امر احمد بیگ یوزباشی از بزرگان دولت صفوی، آن را به فارسی ترجمه کرده است. »

نسخه این ترجمه، اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدس موجود است. در فهرست آن کتابخانه آمده است (ج ۱، ص ۸۳):

« مصائب النواصب، فارسی، مولف: محمد اشرف که ظاهراً صاحب فضائل السادات و معاصر با مرحوم میرداماد و شاه عباس کبیر است و این کتاب، ترجمه مصائب النواصب است که مرحوم قاضی نورالله شوشتری به عربی تالیف کرده بوده، در رد کتاب نواقض الروافض میرمخدوم شریفی. و مترجم به خواهش احمد بیگ یوزباشی در سنه ۱۰۷۰ به فارسی ترجمه نموده. »

ب – ترجمه فرزند قاضی

صاحب ذریعه گوید: « ترجمه مصائب النواصب نوشته فرزند مصنف اصل یعنی سید شریف قاضی نورالله شوشتری در آگره، سال ۱۰۱۹. مترجم در اول کتاب گوید: چون کتاب مستطاب – مصائب النواصب در رد نواقض الروافض میرزا مخدوم شریفی ناصب که از مصنفات والد مرحوم این بی مقدار است، به نظر پادشاه جمجاه... سلطان محمد قطب شاه المتوفی ۱۰۳۵ رسید، بر زبان ایشان جاری شد که اگر این کتاب به فارسی مترجم گردد...»

نسخه ای از آن در کتابخانه استادان سید حسن صدرطاب ثراه هست که نام فرزند قاضی در آن نیست. البته نقل از آن را در یک مجموعه حاج مولی باقر شوشتری دیدم، که در جمع کتاب بسیار کوشا بود. وی به خط خود تصریح می کند که نام این مترجم، سید محمد علی فرزند قاضی نورالله شهید است، ولی مأخذ کلام خود را نگفته است. نسخه ای دیگر از آن در کتابخانه راجه سید محمد مهدی در گوشه فیض آباد هند است و در فهرست آن آمده که مترجم، سید علاء

الملك فرزند قاضی نورالله است. ولی از کلام صاحب ریاض بر می آید که فرزند قاضی، علاءالدوله نام داشت، که فرزند او سید علی ساکن بلاد هند بود و صاحب ریاض (متولد ۱۰۶۶) زمان سید علی نوه قاضی را درک کرده بود. «

این کلام صاحب ذریعه در استدراک کلام صاحب ریاض، وجهی ندارد، چنان که خواهد آمد که علاء الملک و علاء الدوله، هر دو فرزندان قاضی بوده اند. ج - ترجمه میرزا محمد علی چهاردهی

ترجمه دیگر، از آن مولی فاضل بارع جلیل، میرزا محمد علی چهاردهی است.

صاحب ذریعه گوید: « ترجمه نواقض الروافض، که در ذیل آن ترجمه ردیه آن مصائب النواصب آمده. مترجم، استاد ما میرزا محمد علی چهاردهی مدرس در نجف (متوفی ۱۳۳۴ قمری در نجف) است. در هر برگه، ترجمه نواقض الروافض، و سپس ترجمه مصائب النواصب را آورده، و بدین سان تا آخر هر دو کتاب پیش رفته است. نسخه به خط مترجم نزد نواده اش موجود است. «

نگارنده گوید: مراد از نواده او، فاضل متبّع آقا مرتضی مدرسی (چهار دهی) است. از آنجا که عبارات شیخ آقا بزرگ برای شناساندن کتاب کافی نیست، بخشی از کلام مترجم را به عین عبارت آن می آورم تا وضع کتاب روشن شود. مترجم در ضمن مقدمه ای طولانی - که خلاصه ای از آن می آوریم - می گوید: «از قبیل دوم است صاحب نواقض؛ چه اگر کسی تأمل در مطالب آن کتاب نماید، می داند که او تبعیت آباء خود نموده است. شاید لجاج و عناد، او را داعی شد. و احتمال قوی دارد که حبّ دنیا او را باعث شد، چنانکه از نقل حال از کلام قاضی نورالله شوشتری فهمیده می شود (...) و لذا داعی شد که ملاحظه کتاب او نمودم، از اینکه عربی بود او را که مؤلف او قاضی است، به ترجمه فارسی تعبیر نمایم که برادران دینی از او انتفاع ببرند (...) این کتاب را بعد از ترجمه و درج بعضی مطالب از خود و اسقاط بعضی حشو و زوائد او، هدیه و ارمغان و پیشکش آستانه مبارکه عالی جناب سلطان سلاطین، و خاقان خواقین، دوحه هاشمیه، و سلاله نبویه، قطب عالم امکان، شمس رفعت و اقتدار، فخر بنی آدم، سبب عزت جنّ و انس و انتظام موجودات، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صاحب الزمان نموده است. امید است که شرف قبول نزد آن خانواده و چاکران و نواب و خدمتکاران او یابد (...) از این که اغلب مرادات و مقصودات صاحب مصائب النواصب و نواقض الروافض مع الزیاده، از روایت عیون اخبارالرضا که مروی است از مأمون استفاده می شد؛ و لذا از جهت زیادتی بصیرت، این بی بضاعت او را مقدمه ذکر نمودم. آن روایت در مقام استفاده مطلب، سرآمد همه براهین و امارات است اگر چه به حسب ظاهر یک دلیل است، لکن الفین و آلف از شعب اوست « پس به ترجمه حدیث یاد شده پرداخته، که آغاز آن بعد از بسم الله، چنین است: « درود و ستایش و ثناء هر موجودی را سزد که از پرتو وجود وی، اعدام اسیله لباس هستی پوشیدند الخ » پایان کتاب چنین است: « قد وقع الفراغ بید المترجم وقت عشية الخميس في ثاني رجب من سنة الف و ثلاثمائة و ثمانية، فالتمس من اخواننا ان لا ينسوني في حياتي و مماتي و الحمد لله اولاً و آخراً سنة ۱۳۰۸ ».

د - ترجمه سید محمد تقی حسینی

ترجمه دیگر، توسط سید محمد تقی حسینی، از فضلالی زمان شاه عباس کبیر است. این توضیح، بنابر مطلبی است که یکی از معاصران برایم نوشته و حاصل آن چنین است: « در کتابخانه مجلس، نسخه ای از ترجمه مصائب النواصب هست که سید محمد تقی حسینی در زمان شاه عباس کبیر به فارسی ترجمه کرده و در کتاب خود مقدمه ای مشتمل بر شرح حال قاضی آورده است این خلاصه مضمون اوست، اما من در مورد این ترجمه تحقیق نکردم به دلیل این که فرصت نداشتیم. هر کس حقیقت مطلب را بخواهد، باید با رجوع به آن کتابخانه، درباره کتاب و خصوصیات آن جست و جو کند.

فائده: قاضی در این کتاب، به کلام خصم - که کتاب های شیعه را در چهار کتاب مشهور (کافی، فقیه، تهذیب، استبصار) می داند - پاسخ داده و می گوید که علاوه بر آن چهار

کتاب، دو کتاب دیگر نیز در زمره کتابهای اصلی شیعه است: المحاسن، نوشته احمد بن محمد بن خالد برقی؛ قرب الاسناد نوشته محمد بن عبدالله بن جعفر حمیزی.

این کلام را، به دلیل جالب بودن نقل کردیم، گرچه خارج از موضوع اصلی بحث ما بود.

۷- روشنگری نسبت به یک پندار

بعضی از فضلالی معاصر ما توهم کرده اند که سخن علامه مجلسی در مقدمه بحار، به معنای عدم اعتماد او به کتابهای قاضی در نقل اخبار است.

علامه مجلسی در مجلد اول بحارالانوار، در فصلی که به ارزیابی منابع بحار اختصاص داده، درباره آثار قاضی می گوید: « سید رشید شهید تستری - حشره الله مع الشهداء الأولین - کوشش خود را در جهت یاری دین مبین و دفع شبهه های مخالفان به کار برد. و کتابهای او شناخته شده اند، ولی ما اخبار آنها را از منابع اصلی آن گرفته ایم. «

با دقت در کلام علامه مجلسی می توان فهمید که این جمله برآن توهم دلالت ندارد. جمله مرحوم مجلسی به معنی رفع اعتبار از اخبار کتب قاضی نیست، بلکه امر معهود و سیره جاریه میان محدثان و راویان را می رساند که بهتر است در صورت امکان، راوی خبر، آن را از اصل اولی نقل کند که منشأ نزاع علمی و مرجع نقل برای دیگر کتابهاست. این کار، برای رعایت احتیاط و نگهداری اخبار از اشتباه و تصحیف و تحریف انجام می شود، چنانکه با اندکی تأمل روشن می شود. بلکه این امر معهود و سیره جاریه میان تمام عقلاست، چه رسد به علماء؛ پس توهم یاد شده را نمی رساند.

کلام علامه مجلسی که نقل شد، اشاره دارد به فصلی که ایشان به بیان منابع بحار اختصاص داده است و ضمن آن می گوید: « کتاب های احقاق الحق، مصائب النواصب، الصوارم المهرقة فی دفع الصواعق المحرقة و دیگر مؤلفات سید اجل شهید قاضی نورالله شوشتری رفع الله درجه ». »

۸- کتابهای منسوب به قاضی، که نسبت آنها به قاضی ثابت نشده است

الف - مثالب النواصب

افندی در ریاض العلماء گوید: « برخی از نویسندگان، کتاب مثالب النواصب را به قاضی نسبت داده اند. به گمان من، نویسنده آن کتاب، فردی دیگر است، بلکه آن کتاب، عیناً همان مصائب النواصب قاضی است، و اشتباه از همان نویسنده یا نویسندگان پدید آمده است. و شاید آن کتاب، نوشته این شهر آشوب باشد. »

سخن افندی درست است، زیرا تمام کسانی که آثار ابن شهر آشوب را برشمرده اند، مثالب النواصب را در ضمن آنها برشمرده اند. مثلاً صاحب کشف الحجب و الاستار گوید: « مثالب النواصب نوشته زین الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی؛ متوفی سال ۵۸۸... »

ب - دلائل الامامة

صاحب ریاض العلماء گوید: « کتاب دلائل الشیعة فی الامامة به زبان فارسی را به قاضی نسبت داده اند. این کتابی است بزرگ که مولف، برای عبدالله قطب شاه حیدر آباد نوشته و این نسبت، غلط است، زیرا مولف در آن، از کتب قاضی نورالله نقل قول کرده، بدین روی، اندکی پس از زمان اوست. »

در این مورد نیز کلام افندی درست است، زیرا مولف این کتاب، از آثار قاضی نقل کرده و بدان اشاره دارد. از جمله در اواخر کتابش می گوید: « هر که بخواهد شیعه هر طایفه و قبیله را بداند، باید که به کتاب مجالس المومنین میرنورالله - که تصنیف آن را به جهت همین مطلب کرده - رجوع نماید. »

دو نکته دیگر نیز بر عدم صحت این نسبت دلالت می کند:

اول - تاریخ تألیف آن کتاب، زیرا او در آخر کتاب تصریح می کند که خاتمه تألیف آن در سال ۱۰۵۸ بوده. پس چگونه از تألیفات قاضی باشد که سالها قبل از آن در گذشته است؟

دوم - این کتاب، تماماً از حدیقه الشیعه سرقت شده است، چنان که علامه نوری در فائده سوم از خاتمه مستدرک الوسائل، ضمن شرح حال محقق اردبیلی تذکر داده است (ج ۳، ص ۳۹۴):

« از سرقت های عجیب، موردی است که برای فردی روی داده که به زعم خود وسیله ای برای جلب حطام دنیا نیافته، مگر تظاهر به ظاهر تالیف، اگر چه بهره ای از کلام نداشته باشد. او به هند سفر کرده، در زمان پادشاه شیعی عبدالله قطب شاه در حیدر آباد سکونت گزیده و از خدمه و اعوان او به شمار آمده، چنان که خود بدان تصریح می کند. سپس به کتاب حدیقه الشیعه [نوشته محقق اردبیلی] دست یافته، خطبه آن و سه سطر بعد را انداخته، سپس خطبه دیگر نوشته و پس از آن کلامی نوشته بدین مضمون که: امامت، از مهمترین امور دین است. از این رو در ذهن من آمد که رساله ای جداگانه در اثبات امامت امیرالمومنین علیه السلام و نفی خلافت از دشمنانش به زبان فارسی بنویسم.

وی سپس این کتاب را به سلطان یاد شده هدیه کرده، تا پاره ای از حقوق او بر خود و فرزندان و وابستگان خود را ادا کرده باشد. سپس می گوید: این کتاب را به مقدمه، یک باب و خاتمه مرتب ساختم. در مقدمه، دو اصل؛ در باب، دوازده فصل؛ و در خاتمه، نکات متفرقه و فهرست محتوای آن فصول را آورده است.

آنگاه بدون رنج و زحمت تلخیص یا ایجاز یا تغییر عبارت، به سرقت پرداخته، مگر در موارد اندک که چند کلمه را کم یا زیاد کرده، و پاره ای اشعار در آن افزوده است. البته در ضمن احوال امام صادق علیه السلام تمام بخش مربوط به مذمت صوفیه را حذف کرده، به دلیل تمایلی که سلطان به آنها داشته است. همچنین در برخی موارد به جملاتی رسیده که مولی احمد اردبیلی به آثار خود ارجاع داده. این سارق دیده که در اسقاط آن، اخلال در کلام پیش می آید و در ابقای آن خوف افتضاح هست، که شاید خواننده درباره آثار مقدس اردبیلی از او بپرسد. بدین رو در اصل اول گفته: « مولانا احمد اردبیلی در رساله اثبات واجب فرموده که... »؛ در شرح سوره هل اتی گفته: « و ملا احمد اردبیلی در شرحی که بر ارشاد فقه نوشته، گفته است که... »؛ در احوال حضرت حجت علیه السلام آورده: « علامه اردبیلی در اعتقادات خود نوشته که... »؛ و در این موارد، مطالب حدیقه را عیناً نوشته است. در پایان کتاب نیز سطرهایی از آخر حدیقه الشیعه را اسقاط کرده و به مدح سلطان شاه اسماعیل اول پرداخته و بیت هایی آورده با این مطلع:

شکر حق را که این خجسته کتاب

که درو نیست غیر حق و صواب

تا به این بیت می رسد:

بود پنجاه و هشت بعدِ هزار

که به پایان رسید این گفتار

این است مطالبی که از این کتاب سرقت شده نقل شد، که هر کس در آن تامل کند، تردید نمی کند در این حقیقت که این همان حدیقه محقق اردبیلی است.

«

نگارنده می افزاید: چنین کتابی هرگز از تألیفات قاضی نمی تواند بود، زیرا شأن او اجل است از آن که چنین کبیره ای به او نسبت داده شود، در حالی که او خود، در خاتمه کتاب مجالس المومنین ضمن وصایای خود می گوید:

« دیگر آن که – چنان که دأب بعضی از قاصران است – جهت آن که به آسانی کتابی به نام خود سازند، به انتخاب و اقتصار آن نپردازند و از غضب پروردگار و امام روزگار که این کتاب به نام نامی و اسم سامی او تألیف یافته، محترز باشند. »

ج – رساله مائه باب فی علم الاسطرباب

افندی در ریاض العلماء در ضمن تألیفات قاضی می گوید: « یکی از تألیفات او – بنا بر احتمال – رساله فی علم الاسطرباب به فارسی است، شامل بر صد باب، با فوائد نیکو، که در شهر هرات دیدم، ولی اسم نویسنده در دیباچه آمده بود: نورالله بن محمد حسینی مرعشی. »

ایشان، بار دیگر – که شاید تکرار به دلیل سهو قلم باشد – از این رساله نام می برد:

« در شهر هرات، رساله مائه باب فی الاسطرباب را به فارسی دیدم، که از تألیفات امیر نورالله بن محمد حسینی شوشتری بود، و بعید نیست که مؤلف آن همان قاضی نورالله شوشتری یا یکی از اجداد او باشد، به هر حال، رساله ای است طولانی با فوائد نیکو و جامع. »

توضیح این که این رساله از آثار جد قاضی است، چنان که قاضی شرح حال او را در اواخر مجلس پنجم از مجالس المؤمنین آورده است. صدر این زندگی نامه بدین عبارت است:

« السيد الكامل المؤید ضیاء الدین نورالله بن محمد شاه الحسینی المرعشی الشوشتری. »

آنگاه ضمن بیان تألیفاتش می نویسد: « از جمله مصنفات ایشان که متداول و مشهور شده، کتاب صد باب اسطرباب است که مطرح انظار متعینان هر دیار و مطلع انوار استبصار حکمای روزگار گشته.

	شعر	
	عشاق هر کجا رقم کلک آن نگار	یابند، بروی از مژه گوهرفشان کنند
	هر کس گرفته حرفی از آنجا به یادگار	تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند «

علاء الملک فرزند قاضی نیز عین همین عبارات را در تذکره خود " محفل فردوس " آورده، چنان که انشاءالله بدان اشاره خواهد رفت. پس نسبت دادن این کتاب به قاضی – که در کتاب شهداء الفضیله به عنوان چهل و سومین کتاب قاضی آمده – قطعاً اشتباه است.

د – رساله فضل یوم عید بابا شجاع الدین

صاحب شهداء الفضیله این رساله را به قاضی نسبت داده است.

عبارت ریاض در این مورد چنین است: « از جمله تألیفات او رساله ای است در فضیلت روز عید بابا شجاع الدین... چنان که محمد رضا... به او نسبت داده در تفسیر خود، به نقل از سید ماجد بحرانی از مولی عبدالرشید تستری... البته این رساله را به امیر سید حسین مجتهد عاملی نیز نسبت داده اند، که میان آن دو، اختلافاتی هست. و نزد ما دو نسخه از آن موجود است. »

اما به نظر نگارنده، نسبت این رساله به قاضی ثابت نشده است.

دوست عزیز و متبّع من، صاحب کتابخانه ارزشمند، حسین باستانی راد - وقفه الله لمراضیه و جعل مستقبله خیراً من ماضیه - در حاشیه نسخه محفل فردوس که نزد من است، به عنوان استدراک شرح حال قاضی که فرزندش علاء الملک نوشته، در بخش اسامی کتب قاضی چنین نوشته است: « چون ولد ارجمند قاضی رحمه الله تعداد تألیفات پدر بزرگوار خود را نموده اند و صحیح ترین سند است در این باب، لذا مناسب است که ذکر شود در کتابخانه حقیر مجموعه ای است که قاضی نورالله و پدرش جمع آوری نموده و شامل بعضی احادیث مشکله و حل آنها و مطالب علمی و دینی و عرفانی است که اگر این یکی را هم اضافه نماییم، ۹۵ شود. و همچنین رساله سؤال و جوابی است که با امیر یوسف علی حسینی به مکاتبه نموده اند و موضوع آن اشراف و اطلاع نبی است بر ضمائر و غیب که قاضی نورالله عقیده داشته است که پیغمبر و امام در همه حال آن اطلاع و قدرت را نداشته اند، مگر آنچه خدا می خواسته و بر آنها افاضه میکرده و آلا علم بر غیب از گذشته و آینده مخصوص ذات باری است. و در آن رساله پس از مکتوب ششم کار بحث و مناظره به مشاجره و ایراد کلمات درشت رسیده و بسی عبارات زنده رد و بدل شده و در هر حال، غلبه و حق با قاضی بوده و شده که چنانکه این هم افزوده شود، ۹۶ خواهد شد. دو نسخه فوق الذکر جزو کتابخانه بنده است.»

از آنجا که دوست گرامی من آگاه شد که من به نوشتن شرح حال قاضی اشتغال دارم، دو کتاب یاد شده را در اختیارم نهاد تا هر چه مناسب این شرح حال باشد، از آن برگیرم. این دو کتاب، اکنون نزد من است.

الف - کتاب اول که بدان اشاره کرده، شاید همان باشد که شیخ حر عاملی در امل الأمل و افندی در ریاض العلماء، در شرح حال قاضی از آن یاد کرده اند که او کتابی مانند کشکول دارد. در ریاض گوید:

« همچنین کتاب مجموعه مانند کشکول شیخ بهایی، که در مشهد الرضا علیه السلام دیدم و به خط قاضی رحمه الله بود. »

گوی فاضل معاصر - امینی - در شهداء الفضیله به همین مجموعه نظر دارد که می گوید:

« ۸۵ - مجموعه ای مانند دانشنامه ها که صاحب ریاض العلماء به خط او دیده است. »

به هر حال، این مجموعه، مفصل و حجم آن به اندازه کتاب الصوارم است. با کلامی از فخر رازی در تفسیر سوره اعلی آغاز می شود و با کلامی در صفت نفس مرضیه پایان می یابد. کاتب در آخر آن گوید:

« تمام این فوائد را از مجموعه ای نقل کردم که سید عالم ضیاء الدین میر نورالله حسینی مرعشی شوشتری و پدرش سید شریف - علیهما الرحمه و الرضوان و اسکنهما الله تعالی فرادیس الجنان - به خط خود نوشته اند. و در روز پنجشنبه ۱۴ ماه رجب سال ۱۰۳۵ از آن فراغت یافتیم. »

ب - دومین مجموعه مورد نظر، شامل ۲۴ مکتوب است: ۱۲ مکتوب، سؤال های اعتراضی است که امیر یوسف علی حسینی به قاضی نوشته، و ۱۲ مکتوب دیگر، جواب هایی است که قاضی به آن اعتراض ها داده است. البته در این میان، شش مکتوب (سه نامه سوال و سه نامه جواب) از اول مجموعه ساقط شده و بقیه موجودند. شاید مراد صاحب ریاض از «رساله فی رد ایرادات» همین رساله باشد، چنان که صاحب شهداء الفضیله به همین لفظ، از او نقل کرده است. صاحب ذریعه در این مورد گوید: « الاسئله البوسفیه، سؤال هایی که سید میر یوسف علی حسینی اخباری به سید قاضی نورالله (شهید ۱۰۱۹) فرستاده، از جمله سؤال در مورد اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله از ضمیر تمام مردم در سائر احوال و زمان ها. این رساله در فهرست تصانیف او یاد شده است. »

در این مجموعه، مطالب ارزشمندی هست که در این شرح حال، قابل ذکر است و شاید در همین مکاتیب، تأییدی باشد بر آنچه اشاره کردیم که قاضی برای بذل جان خود در راه ترویج دین آماده بود. بخشی از آن را که نقل آن با این رساله تناسب دارد، در آینده نقل می کنیم.

ج - صاحب ریاض العلماء در خاتمه فهرست تألیفات قاضی، عبارتی از شیخ حر عاملی در شرح حال او می آورد. سپس می گوید:

« قاضی - نورالله نفسه - در شرح حال ابن ابی عقیل، اشاره می کند که سید امیر معزالدین محمد اصفهانی صدر اعظم، رساله ای در باب عدم نجاست آب قلیل به ملاقات نجاست نوشته تا عقیده ابن ابی عقیل را تقویت کند و به کلام علامه حلی در کتاب المختلف پاسخ گوید. قاضی نورالله در زمان مطالعه کتاب علامه و دیدن رساله معز الدین، رساله ای جداگانه در رد آن نگاشت، چنان که در شرح حال او اشاره شد. »

متن عبارت قاضی در مجلس پنجم از مجالس المومنین، در ضمن شرح حال ابن ابی عقیل چنین است: « الحسن بن علی بن ابی عقیل العمانی، از اعیان فقها اکابر متکلمین امامیه است. و اول کسی است از مجتهدان امامیه که با مالک موافقت نموده در آنکه آب قلیل به مجرد ملاقات نجاست نجس نمی شود. و به خاطر نمی رسد دیگری از مجتهدان این طایفه در این مسئله با او موافقت نموده باشد مگر سید اجل حسیب، فاضل نقیب، امیرمعزالدین محمد صدر اصفهانی که در ترویج مذهب ابن ابی عقیل رساله ای نوشته و اعتراضاتی که شیخ علامه جمال الدین بن مطهر حلی قدس سره در کتاب مختلف و غیره بر ادله ابن ابی عقیل متوجه ساخته، رد نموده و ادله دیگر در تقویت ابن ابی عقیل اقامه نموده. و این ضعیف مولف کتاب، در ایامی که مطالعه کتاب مختلف می نمود و امتحان ذهن خود در استنباط مسائل شرعی می نمود، آن رساله را در نظر مطالعه داشت و رساله علی حده در رد آن پرداخت »

شیخ حر عاملی نیز در ضمن شرح حال قاضی، صریحاً می گوید که او راست رساله ای در نجاست ماء قلیل به ملاقات نجاست.

د - کتاب العشرة الكاملة، که به تصریح صاحب روضات، شامل ده باب از مسائل مشکله است:

(۱) در تفسیر آیه « الخیط الایض و الخیط الاسود »

(۲) در باب حدیث « ستفترق امتی » و مراد از فرقه ناجیه

(۳) در این که الکلم، جنس است نه جمع

(۴) در این که لام در « الحمد لله »، برای جنس است نه استغراق

(۵) در معنی اصول فقه

(۶) در تحریم نماز جمعه در زمان غیبت

(۷) در منطق

(۸) در حکمت الهی

(۹) در حکمت طبیعی

(۱۰) در ریاضی

صاحب روضات پس از این می گوید:

« او راست: کتاب العقائد الامامیه، تعلیقات علی تفسیر القاضی، رساله فی تحقیق آیه العار (تالیف در سال ۱۰۰۰)، رساله فی تحریم صلوٰة الجمعة

و شیخ حر از کتابهای او- به جز آن چه تاکنون یاد شد - نام می برد: حاشیه علی تفسیر البیضادی، حاشیه علی شرح مختصر العضدی الی غیر ذلک »

ه - شرح دعای صباح و مساء

صاحب ریاض گوید: « این کتاب به فارسی است. مؤلف در سال ۹۹۰ آن را به پایان برد و به نام سلطان خیرات بیگم دختر یکی از پادشاهان - شاید فرزند

یکی از سلاطین صفویه - نگاشت. »

و - النور الانور

صاحب ریاض گوید: « یکی از آثار قاضی، النور الانور الازهر فی تنویر خفایا رساله القضاء و القدر است [در شرح کتاب علامه حلی در باب قضا و قدر] که آن

را در هرات دیدم. این کتابی است بسیار نیکو در رد رساله یکی از علمای اهل تسنن هند؛ از معاصران قاضی که همزمان با او در گذشت. آن عالم تسنن، رساله

علامه موسوم به " استقصاء النظر فی مسئله القضاء و القدر " را رد کرده بود. »

ز - اللعة فی صلوٰة الجمعة

صاحب ریاض گوید: « قاضی در این کتاب، به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت قائل شده است. »

بر این کتاب، حواشی فراوان نوشته شده، که دیده ایم. و این غیر از رساله اللعة فی تحقیق صلوٰة الجمعة نوشته سبط محقق کرکی است.

ح - حاشیه علی الخلاصه

صاحب ریاض به نقل از فهرست آثار قاضی - که بر ظهر نسخه کتاب مجالس المومنین بوده - از این کتاب یاد می کند و می نویسد: « شاید مراد از آن،

خلاصه کتاب رجال علامه حلی باشد. »

براین کلام می افزایم: علاء الملک در ضمن آثار پدرش به این کتاب تصریح می کند. پس تردید فاضل معاصر [امینی] در شهداء الفصیله - که تردید کرده

آیا این کتاب، حاشیه خلاصه الاقوال علامه در علم رجال است یا خلاصه الحساب شیخ بهایی - وجهی ندارد.

ط - شرح چغمینی

صاحب ریاض، این کتاب را نیز به نقل از همان فهرست یاد شده آثار قاضی نقل کرده و می افزاید: « در ابتدای آن فهرست، حاشیه ای بر شرح چغمینی یاد

شده است. پس شاید این حاشیه ای دیگر باشد، چنان که بر تفسیر بیضاوی نیز حاشیه زده است، و شاید تکرار، خطای ناسخ باشد، یا بتوان گفت: شروح مختلف

بر رساله چغمینی نوشته شده، از جمله شرح قاضی زاده رومی که امروز به شرح چغمینی شهرت دارد. پس شاید یک حاشیه بر آن شرح مشهور باشد و حاشیه ای

دیگر بر شرحی دیگر. »

بر این کلام می افزایم: کلام علاء الملک این ابهام را برطرف می کند. وی از دو حاشیه نام می برد: یکی حاشیه شرح چغمینی، دیگری حاشیه شرح الشرح

چغمینی، چنان که در کلام علاء الملک دیدیم.

ی - شرح مختصر عضدی

صاحب ریاض گوید: « قاضی این کتاب را از تعلیقات استادش مولی عبدالوحید شوشتری گرد آورده، اما چندان مفصل نیست. و اکنون نزد مولی محمد نصیر برادرزاده ملا محمد باقر موجود است. »

از کلام صاحب ذریعه بر می آید که تدوین کتاب توسط قاضی صورت گرفته، اما مطالب آن از استاد اوست. کلام او چنین است (ج ۶ ص ۱۳۱): « حاشیه بر شرح مختصر ابن حاجب - محشی ؛ عبدالواحد فاعلی شوشتری استاد قاضی نورالله (شهید ۱۰۱۹)، این حاشیه مدوّن و مهذب نبود، لذا قاضی آن را تدوین و تهذیب کرد. از این رو گاهی بدو نسبت داده می شود... نسخه آن در مدرسه فاضلیه مشهد است، چنان که در فهرست آن آمده. این نسخه را عبدالحلیم ابوالخیر احمد بن عبدالرحمن قاری لاهوری در سال ۱۰۵۲ نوشته است. »

نکته مهم

در فهرست ها اختلافاتی دیده می شود، که برخی از دانشوران کتابهایی برای قاضی نام می برند، در حالی که فرزندش علاءالملک، از آن سخن نمی گوید. شاید علت غالب این اختلاف ها، اختلاف دو عنوان باشد، یعنی یک کتاب واحد، عنوان هایی متعدد داشته باشد. در این حال، تراجم نگاران، از تعدد عنوان ها تعدد کتابها را می فهمند. وگرنه وجهی ندارد که علاء الملک - با وجود دقتی که دارد که حتی بعض رساله های بسیار کوچک قاضی مانند رساله جواب سؤال های شیخ حسن را نام می برد - از چنین کتاب هایی یاد نکند.

به هر حال، در این مورد، مستند اصلی، نوشته علاء الملک است، زیرا مهم ترین کسی که پس از او کتابهای قاضی را بر شمرده، صاحب ریاض العلماء است، که مسئولیت را در مورد غالب این کتابها، از خود سلب کرده است، صاحب ریاض در ابتدای نقل اسامی کتابهای قاضی نورالله گوید:

« فهرستی از برخی مؤلفات او در ظهر کتاب مجالس المومنین یافتیم، که به همان گونه که دیدیم، نقل می کنیم. »

وی پس از نقل آن فهرست می نویسد: آنچه در ظهرنسخه یاد شده، از فهرست تألیفات قاضی دیدیم، همین بود.

سپس در چند صفحه بعد می گوید: « ضمناً چند اثر دیگر از قاضی یافتیم که در این فهرست، نام برده نشده است. »

آنگاه اندکی از آنچه در مواضع دیگر بدان دست یافته، یاد می کند.

علاوه بر آن، صاحب ریاض در هاشم همان موضع نقل، تصریح می کند که فهرست استنساخ شده به شدت مغلوط بوده و در نتیجه به صحت اسامی کتابهایی که نقل کرده، اطمینان ندارد.

اما صاحب شهداء الفضیله در این باب، از صاحب ریاض تبعیت کرده، بدون توجه به آنچه بیان شد، با این که علاءالملک فرزند اوست و از خاندانش که نسبت به کتابهای او آگاه است، چنان که در مَثَل گفته اند: " اهل البیت ادری بما فی البیت " (خانگی داند که اندر خانه چیست). بدین روی، احتمال عدم اطلاع او بعید می نماید. در نتیجه، بعد از نقل عبارت علاءالملک، نیازی به بحث در مورد تک تک کتابهایی که در شهداء الفضیله برای قاضی یاد شده، نیست.

دو نکته دیگر

۱- خصوصیات این کتابها را باید از فهرست های کتابشناسی مانند الذریعه، کشف الحجب و الاستار و مانند آنها یافت، زیرا آنها برای کتابشناسی پدید آمده اند، در حالی که کتاب ما چنین نیست. اگر در باره پاره ای از این کتابها سخن گفتیم، برای رفع اشتباهی است که روی داده یا تذکر دادن به نکته ای مفید یا ضرورتی دیگر که ما را به آن کار واداشته است. پس خواننده با توجه به این نکته، در صورتی که کاوش بیشتری بخواهد، نباید به آنچه گفتیم، قناعت کند.

۲- افندی در ریاض العلماء درباره کلمه " مرعش " و کلمه " تستر " سخن گفته است. و در کتاب خود مطالب مناسب با جایگاه بحث را در آن موارد آورده است. بحث در مورد مرعش، از کلام فاضل معاصر (امینی) نقل شد، و بار دیگر در کلام قاضی که شرح حال جد خود نوشته، به تفصیل بدان می پردازیم. بحث در مورد تستر نیز، در کتابهای مربوط به مکان ها و بقعه ها آمده، پس کلام را در آن زمینه اطاله نمی دهیم. هر کس بخواهد می تواند به " ریاض العلماء " رجوع کند.

۱۰- گزیده مکاتیب قاضی و امیر یوسف علی

پیشتر گفتیم که رساله " مکاتیب " یاد شده در مورد کیفیت علم پیامبر و امام به امورغیبی سخن می گوید. پس بهتر آن است که پاره ای از عبارات رساله را بیاوریم، تا موضوع بحث در آن مورد، برای خوانندگان این کتاب، روشن شود.

۳۳. در اینجا مولف چندین صفحه از کتاب اسئله یوسفیه نقل کرده که در آن زمان هنوز منتشر نشده بود. چون در این زمان کتاب منتشر شده و موجود است، از نقل آن خودداری شد. (مترجم)

فوائدی در تأیید آنچه یاد شده

فایده اول - کلامی است از صاحب روضات الجنّات، که دلالت می کند بر مدعای ما که قاضی بر زیاد نشان دادن جمعیت شیعه حرص می ورزید. مرحوم سید محمدباقر خوانساری در ضمن شرح حال محمد بن علی معروف به محی الدین ابن عربی، پس از نقل پاره ای از مطلب غلط صوفیه و نقد آنها می گوید: «البته در میان دانشوران شیعی، گروهی هستند که تمام اینها را به یک چشم می بینند، مانند: ابن فهه حلّی، شیخ بهایی، مولی محسن فیض کاشانی، مولی محمد تقی مجلسی، به ویژه قاضی نورالله شوشتری که به همین دلیل، به او لقب «شیعه تراش» داده اند. او در کتاب مجالس المؤمنین، ذیل احوال ابن عربی، از او به عنوان «اوحد الدین محیی الدین محمدبن علی العربی الحاتمی الاندلسی قدس سرّه العزیز» یاد می کند و درباره اش می گوید: «از خاندان فضل وجود بوده و از حضيض تعلقات و قيود به اوج اطلاق و شهود، صعود نموده و نسبت خرقه وی به یک واسطه به حضرت خضر می رسد، و خضر به موجب تصریح مولانا قطب الدین انصاری صاحب مکاتیب، خلیفه امام زین العابدین علیه السلام است. و شیخ ابوالفتح در تفسیر این آیه که «قال فأنها محرمة عليهم اربعين سنة يتيهون في الارض» روایت نموده که حضرت خضر علیه السلام با بعضی از نظریافتگان درگاه گفته که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعه اویم. و از بعضی درویشان سلسله نور بخشید شنیده شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را به او منسوب سازد، فی الحقیقه، اخبار از التزام مذهب شیعه نموده و اشعار به عقیده خود در باب امامت فرموده.

کلام شیخ در فتوحات - بروجهی که سابقاً مذکور شد - در اعتقاد او به امامت و وصایت ائمه اثنا عشر نسبت به سید بشر صلوات الله عليهم صریح است.^{۳۴} صاحب روضات الجنّات می افزاید: سپس صاحب مجالس المؤمنین به کلمات باطل او پرداخته، مانند این که: وجود میان خالق و مخلوق واحد است، عبادت بت ها همان عبادت خدا است، پیامبران از خاتم الاولیاء معرفت می جویند، کافران در دوزخ مخلّد نیستند و مانند این سخنان؛ در حالی که اگر چنین بود، روی زمین یک نفر کافر و هالک وجود نداشت و برائت از احدی از اهل ممالک در هیچ شیوه و آیینی روا نبود، در حالی که هیچ یک از پیروان ادیان چنین نمی گوید، چه رسد به یاران پیامبران و مسافران وادی علیین.

صاحب روضات در شرح حال غزالی گوید: «صاحب مجالس المؤمنین از او با نهایت تمجید و تعظیم یاد کرده، او را از شیعه امامیه بر شمرده و دلائل را به شیوه تفصیل بر او سرازیر کرده است.»

وی پس از نقل کلام طولانی قاضی در باب غزالی گوید:

«شاید هر خط و خطا و اشتباهی را از او بپذیریم، به این دلیل که مؤمن است و به نور الهی می نگرد. ولی چنین لغزش شگفت و خطای آشکاری را نمی توان پذیرفت که غزالی را شیعه بدانیم. غزالی از بزرگترین دشمنان اهل بیت در مراتب کلامی است. همچنین دیدیم که در فروع فقهی و احکام شرعی، از متعصبان شافعی است. مهم این است که اگر چنین گروهی را شیعه بدانیم و چنین کلمات باطلی را به طریق صحیح تأویل کنیم، اساساً برای پیروان تسنن مصداقی باقی نمی ماند و هیچ کس در تشخیص عقائد دینی به سنن و سیاق خود نمی تواند استناد کند.»

این کلام، قوی و استوار است. البته صاحب روضات، سخن دیگر دارد که امر، از جهت دیگر بر او مشتبه شده است: از جهت تشخیص روش قاضی در مجالس. وی در روضات ضمن شرح حال محمد بلخی رومی (مولوی) گوید: «صاحب مجالس المؤمنین در مدح او داد سخن داده و او را از خلص شیعه آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین دانسته و در تأیید کلام خود دلیل آورده که او از اولاد جلال الدین داعی دولت علوی اسماعیلی است. گویی این مطلب، از جهت ظهور اشعار فراوان اوست که در مثنوی و دیوان شمس آمده است. بلکه بخشی از آنها - به زعم او - در این مدعا صراحت دارد، با این که لازمه این امر، اعمّ راست از شیعه بودن است که او در صدد اثبات آن است، یعنی نجات از عقوبات آخرت و فوز به ورود بهشت رضوان، چنان که بارها در شرح حال افرادی مانند او اشاره کرده ایم. این گونه مطالب به بررسی دقیق نیاز دارد.»

سخن صاحب روضات بدان جهت است که کلام قاضی که ضمن شرح حال علماء الدوله سمنانی نقل شد، صراحت دارد که مبنای او در مجالس المؤمنین، مطلق تشیع است، نه آن تشیع که از عذاب دوزخ نجات می دهد و خلود بهشت را در پی دارد.

فایده دوم - علامه قزوینی در حاشیه نسخه ای از نجوم السماء، در هاشم ده بیت قاضی که در جواب سید حسن غزنوی سروده (و قبلاً نقل شد) می گوید: بدون تردید، این بیت که قاضی خود در مجالس آورده، از همین قصیده است:

بس کن حدیث غار که عار است نزد عقل آن حزن و بیقراری شیخ معمرم

این بیت را مصنف، در ضمن شرح حال فرید الدین عطار، در مجلس ششم از مجالس المؤمنین آورده است.

^{۳۴} پایان عباراتی که صاحب روضات از قاضی نقل کرده است.

فایده سوم – نسخه های چاپ شده الصواعق المحرقة، از نظر تقدیم و تأخیر برخی مطالب، به ترتیب نسخه های خطی موجود این کتاب نیست. این مطلب زمانی برایم آشکار شد که در هنگام تصحیح صوارم قاضی، به نسخه های خطی رجوع می کردم. اما بررسی کامل نکردم و حق مطلب در کاوش من ادا نشد. از این رو نمی دانم این تصرف، فقط در تقدیم و تأخیر است یا این که به اصل مطالب کتاب نیز سریان یافته است. این نکته را برای اهل تحقیق گفتم تا خودشان تفحص کنند و مطلب صحیح را دریابند، چرا که هدف ما، ورود در این امر نبود. فقط اشاره ای شد برای این که خواننده کتاب صوارم بداند که ترتیب ورود مطالب صواعق در آن، مبتنی بر نسخه های خطی صواعق است.

۱۱- قصیده قوسی در مدح قاضی

« مجدد طرز انوری و فردوسی، مولانا قوسی، نفسی با تأثیر و عبارتی دلپذیر داشت. در اینجا مناسب است که قصیده ای را بیاوریم که شاعری با تخلص « قوسی » در مدح قاضی سروده است. او از شاعران معاصر قاضی بوده و علاء الملک، شرح حال او را در تذکره خود، با این شعر آغاز کرده و در ابتدای آن گوید: او را منشآت انیقه و اشعار رشیکه است. از اشعار او این قصیده لطافت آثار است که در مدح والد مرحوم – نورالله مرقد و طیب مشهده – گفته:

	قصیده	
	چنان زمانه ز ارباب فضل دارد عار	که علم را نبود جز به جهل استظهار
	رواج و رونق بازار دهر بین که بود	بقدر مرتبه جهل، شخص را مقدار
	چنان کساد متاع هنر رواج گرفت	که تنگ بر سر تنگ است و بار بر سر بار
	غلط شدم، چه هنر؟ کو هنر؟ کدام هنر؟	هنر قماش فرنگ است یا متاع تثار؟
	هنر بقدر پیشیزی عزیز اگر بودی	چو سیم ناسره، صاحب هنر نبودی خوار
	ز بس که علم ز عالم رمیده، در عجبم	که نقش علم به عالم چسان گرفته قرار؟ !
	درین زمانه که خورشید فضل را به مثل	سهای جهل بود پیش دیده آینه دار
	درین زمانه که شعر و شعیر را به قیاس	ممیزی نبود غیر دفتر و خروار
	مرا که بندگی اهل فضل شد قسمت	مرا که خدمت اهل کمال باشد کار
	ببین که گلین امید من چه بخشد بر!	ببین که نخل تمنای من چه آرد بار!
	بس است شکوه زمانی خموش شو قوسی	به شکوه چند خود و خلق رادهی آزار؟
	ز فقر شکوه کنی و دل تو گنج کهر	ز خلق رنجه شوی و زیانت آتش بار
	گرت فلک نه به وفق رضا کند گردش	وزت زمانه نه بر مدعا بود در کار
	به آفتاب توسل نما که عرض کند	شکایت تو به قطب صدور و فخر کبار
	چه آفتاب که در آسمان تعظیمش	چو آفتاب بود صد هزار خدمتکار
	ز بحر خاطر من باز مطلعی سر زد	که چشم عقل ندید آنچنان در شهوار

ز بام عرش ندا می کنند لیل و نهار	مسبحان زوایای این کبود حصار
سر صدور افاضل ز عمر بر خور دار	که باد تا ابد اندر پناه فضل خدای
فرشته طینت و یوسف خصال و خضر شعار	خلیل خلق و مسیحا دم و کلیم قدم
محیط کوه و قاره، آسمان بحر ایثار	سحاب چرخ، شکوه آفتاب، کیوان قدر
سپهر فضل و معالی، جهان حلم و وقار	جمال چهرهٔ دین، نور دیدهٔ اسلام
که دانش از دل او مستضی است لیل و نهار	فروغ نور الهی، امیر نورالله
نمود بعد دوم مطلع سوم دیدار	چو مهر کز پس صبح دوم نماید روی
کمال پیش کمال تو نا تمام عیار	زهی ضمیر تو خورشید عالم اسرار
زمانه طبع تو را خوانده قلزم ز خار	سپهر دست تو را گفته دجلهٔ مواج
خدا ز خصم تو بیزار و از ازل بیزار	جهان به مهر تو مشعوف و تا ابد مشعوف
تو مرکزی و فحول افاضلت پرگار	تو علتی و فنون فضائل معلول
ز هی مکارم ذات فزون ز حد شمار	زهی مدارج قدرت برون ز حد قیاس
کف کریم تو میزان جود را معیار	دل علیم تو انواع فضل را جامع
بجای یاران بارد همه در شهوار	کفت به صورت ابری بود که بر سر خلق طاعات فریبی
جهان جهان گهر حکمت افکند به کنار	دلت به معنی بحری بود که هر موجش
اگر مدون منطق شدی دلیل گزار	ز استقامت رأی و اصابت نظرت
که وضع منطق ازو یافتی به رفع قرار	چنان وجوه خطا گشتی از ضمیرش محو
چو جزو لایتجزی است در خورانکار	وجود دشمن جاه تو کز تهی مغزی
گرش به فرض وجودی بود عدم پندار	چو هست فرض وجودش دلیل برعدمش
مقول اگر به تفاوت شود عجب مشمار	حقیقت بشریت که عین مردمی است
چسان بود به طریق تساویش تکرار	بلی به ذات مفیض تو و ذوات دگر
بود مقام تو در دیده اولو الابصار	تو عین مردمی زان سبب چو مردم

	عین	
ز بس که هست ترا در مسائل استحضار	ز بسکه هست ترا در فضائل استطلاع	
که نخل ذهن تو علم حضوری آرد بار	ز فیض علم حصولی رسیده کار به آن	
که گر کنی به زمین هیئت سپهر نگار	تو را به هندسه و هیئت آن تبحر هست	
که چون فلک مترتب شود بر آن آثار	بسی عجب نبود از کمال جنسیت	
ز بس اصول تو با حجت است و برهان بار	ز بس فروع تو است از اصول مستنبط	
چو معضلات مسائل کنندت استفسار	بدیهه پی حل کلام و بسط مقام	
کنی چو حجت فوری و ظاهری اظهار	دلیل عقلی و نقلی چهار مذهب را	
کنند اعشی و سبحان به باقلی اقرار	تو چون بیان معانی کنی به لفظ بدیع	
دهد ارسطو چون بوعلی به عجز اقرار	وگر ز پرتو حکمت دهی طراز کلام	
اگر همی نکنم نیست جای استعذار	ستایش تو به طب، گر چه دون رتبه توست	
که آفتاب منیر است و آسمان سیار	که کس ادا نکند خاصه در مقام ثنا	
اگر خیال تو در خواب بنگرد بیمار	اگر چه ملتفت طب نه ای به مثل	
صحیح و سالم از خواب سازدش بیدار	خواص یمن قدوم تو در لباس خیال	
به خود فرو شده مانند صورت دیوار	ز منشآت تو صابی و صاحب از حیرت	
جمال شاهد تصنیف راست خال عذار	مصنّفات تو هر یک ز شرعی و حکمی	
که هست کعبه اختیار و قبله ابرار	سپهر منزلتاً بنده را به آن درگاه	
به خاندان نبوت مهاجر و انصار	عقیده ای است کزین پیش داشتند مگر	
اگر شروع نمایم به عشری از معشار	به خدمت تو ز اخلاص غایبانه خویش	
بیان نگرده از آن مدعا یکی ز هزار	هزار فقره در آن باب طی شود که هنوز	
کسی که تحفه شعر آورد به معرض بار	به حضرت تو که باشد مدار فضل و هنر	
شبیبه زیره به کرمان و نافه و تاتار	اگر چه تحفه او در ازای فضل تو نیست	
عجب نباشد اگر نقدی آورد به عیار	ولی چو بزم تو دار العیار معرفت است	
بجز تو کیست ز اعجاز فضل وحی گزار	بجز تو کیست ز الماس طبع موی	

		شکاف	
	به فکر دقت شعر آنقدر کند اصرار	که شاعر از پی محض قبول خاطر او	
	که همچو رشته تواند گذشت از سوفار	که از خیال دقیق آنچنان دقیق شود	
	دماغ فاسد و خاطر کلیل و مغز فکار	درین قصیده چو گشتی مرا ز کثرت فکر	
	که هم بیاده توان کرد دفع رنج خمار	به یاد مدح تو هم مشغول به آن شدمی	
	که چیست رتبه اشعار من کنی اشعار	ولی خوشم که چو معلوم حضرت تو شود	
	که ختم شد به زبان تو نوبت گفتار	که ای سخنور جادو بیان عفاک الله	
	اساس مدح رسانم به گنبد دوار	به همّت تو اگر همت تو یار شود	
	برم چو شعری بر چرخ پایه اشعار	وگر ز مهر قبول تو پرتوی یابم	
	که داشت نقد سخنشان روایی بازار	به عهد انوری و روزگار خاقانی	
	وزیر شعر طلب پادشاه شعر شعار	هم از موافقت روزگار بود که بود	

	نشسته اند گروهی به صدر صدف بار	به عهد ما که به تحسین خشک خرسندیم	
	که بسته باد زبان سخنوران زین عار	که مدح شان کند ارخامی از کمال طمع	
	در آن میانه حدیث زر و ضیاع و عقار	دو بیتی از سر اکراه بشنوند و کنند	
	که وزن و قافیه چون می شوند با هم یار!	به این روایی بازار شعر در عجبم	
	به زعم فاسد خود نقد شعر را معیار	عجیب تر آنکه کسی در زمانه نیست که نیست	
	مزید جسته و خود را دخیل کرده شمار	نکرده فرق ردیف از روی وردف از قید	
	مصر به دقت بیجا و حرف دور از کار	مدار بر سخن زریف و اعتراض سمج	
	درون حجله خاطر عرائس اند افکار	ز بی تصرفی شوهران بکر سخن	
	چو بیوگان همه را بر رخ امید غبار	نشسته اند به زیر لباس غم مستور	
	گهر طلب نه و گوهر شکن قطار قطار	سخن شناس نه و روزگار سرد سخن	

سختن شناس اگر بشکنم گهر ز آن به	که ناشناس کند گوهرم به فرق نثار
فلک جناباز احوال نامشخص خویش	به خدمت سزد شمه ای کنم اظهار
دو سال شد که به جرم هنر زمانه مرا	فکنده دور به صد درد دل زیار و دیار
زمانه بر سر آزار و چرخ مایل جور	سپهر دشمن روی و ستاره دشمن سار
به هیچ نحو نشد صرف ماضی عمرم	به غیر کسب کمال از مصارف اعمار
ولی ز گردش احوال حال می ترسم	که بگذرد همه مستقبلیم بدین هنجار
مراسم منبع آب حیات و چشمه طبع	ولی ز سنگ جفای زمانه خاک انبار
گرم زمانه پسندد توأم چنین مپسند	ورم فلک بگذارد توأم چنین مگذار
همیشه تا بود اندر جهان شماره عمر	اساس عمر تو پاینده تا به روز شمار

نگارنده گوید: از این قصیده بر می آید که قاضی (ره) یدی طولاً در هیئت و طب نیز داشته است.

۱۲- تلمذ قاضی نزد مولی عبدالواحد در مشهد رضوی

فاضل معاصر (امینی) در شهداءالفضیله گفته است که قاضی در شوشتر نزد مولی عبدالوحید شوشتری تلمذ کرده است.

این مطلب، از دو جهت اشتباه است:

اول: اسم استاد قاضی: نام آن عالم نحیر شوشتری که قاضی نزد او درس خوانده، عبدالواحد است نه عبدالوحید. البته عبدالوحید، نام عالمی گیلانی معاصر با مولی عبدالواحد است، چنان که در آینده به تفصیل خواهد آمد و قبلاً نیز کلامی دال بر این، از صاحب ذریعه نقل کردیم.

دوم: محل تحصیل قاضی نزد آن استاد، نه در شوشتر، بلکه در مشهد مقدس رضوی بوده است، چنان که در آینده به تفصیل می آید.

نکته این است که فاضل معاصر، کلام خود را از صاحب ریاض العلماء اقتباس کرده و این دو اشتباه در آنجا نیز آمده است. از آنجا که کلام صاحب ریاض – با وجود این دو اشتباه – بسیار نفیس است، ابتدا آن را نقل می کنیم، سپس به دو وجه اشتباه اشاره می کنیم. افندی گوید:

« سیّد جلیل اوّاه، قاضی نورالله بن سیّد شریف الدین حسینی مرعشی شوشتری، مشهور به امیر سید، ساکن سرزمین هند، صاحب کتاب مجالس المؤمنین به زبان فارسی و دیگر تألیفات زیاد و نیکو.

او – قدس سره – فاضل، عالم ملتزم به دین، صالح، علامه، فقیه، محدث، آشنا به سیره و تاریخ، جامع فضائل، ناقد در تمام علوم، شاعر، نویسنده، نیکو در اعتبار و نیکو سخن در شعر بود. در نظم فارسی و عربی ید طولاً داشت. اشعار و قصائد او در مدح ائمه علیهم السلام مشهور بود. در ذهنم می آید که دیوان شعری نیز داشت.

او، از علمای بزرگ دولت سلاطین صفوی بود. اول امر، در مقرّ و مولد خود – شوشتر، از بلاد خوزستان – بود. در آنجا نزد مولی عبدالوحید شوشتری علم آموخت. سپس به سرزمین هند کوچ کرد و در آنجا به سمت قضاوت منصوب شد. او در تشیع، تصلّب داشت^{۲۵} ... او نخستین عالمی است که تشیع را آشکارا در هند اظهار کرد.

من نمی دانم که از چه کسی روایت کرده و چه کسی از او روایت کرد. اما او با میرزا مخدوم شریفی صاحب نواقض الروافض معاصر بود. »

۱۲۰. پس از این جمله، دو بخش دیگر در کلام افندی آمده که قبلاً در همین رساله نقل و نقد و بررسی شد: یکی کیفیت شهادت قاضی، دیگری فهرست آثار او به نقل از حاشیه نسخه خطی مجالس المؤمنین. برای جلوگیری از تکرار، از نقل آنها خودداری شد.

از این کلام بر می آید که افندی، اسم استاد قاضی را عبدالوحید پنداشته است.^{۲۶} همچنین بر می آید که او نمی دانسته قاضی مدتی مدید در مشهد مقدس رضوی به تحصیل علوم اشتغال داشته و استفاده او از مولی عبدالوحید در آن سرزمین مقدس بوده، چنان که فرزندش علاء الملک به آن تصریح کرده است، بلکه خود قاضی نیز در مجالس المؤمنین صراحتاً می گوید که مدتی در مشهد به تحصیل کمالات اشتغال داشته است. وی در کتاب مجالس المؤمنین (ص ۲۴، اواخر مجلس اول تحت عنوان سبزواری) گوید:

« و مؤلف این کتاب، وقتی که در مشهد مقدس به تحصیل علوم و تکمیل نفس شوم اشتغال داشت، از بعضی اعیان از مردم آن دیار شنیده که چون کمال الواعظین مولانا حسین کاشفی سبزواری...»

همچنین کلام علاء الملک در کتاب محفل فردوس، به نقل از پدرش قاضی درباره استاد بزرگوارش مولی عبدالواحد - که ضمن زندگی نامه خودش آورده و رویدادهای عمرش را برشمرده - بر این مدعا صراحت دارد. پس بهتر آن است که این شرح حال را عیناً بیاوریم تا صدق مدعا در مورد دو نکته یاد شده روشن شود.

۱۳- شرح حال مولی عبدالواحد، از زبان شاگردش قاضی نورالله

علاء الملک در محفل فردوس در شرح حال او گوید: «المولی المحقق النحریر، والبحر الغزیر، عبدالواحد بن علی- قدس سرهما - افادات پناهی که عقل مستفاد از قوت قدسیه او مستفید، و فکر فلک پیمای او با ملاً اعلی در گفت و شنید بود؛ نفس قدسیش در استنباط شرایع اسلام توأم وحی و الهام می نمود، و فهم دقائق پرستش عقل کل را الزام و افحام می فرمود. والمؤلف نورالله مرقدہ در بعضی از مقالات خود تحریر نموده که حضرت استاد محقق نحریر عبدالواحد روح الله روحه می فرمودند که چون در شوشتر، کافیه و متوسط در خدمت عم خود ملاسعد الدین متخلص به «بیکسی» خواندم، به بصره رفتم که از آنجا به نجف اشرف رفته، در خدمت میر فضل الله استر آبادی و دیگر فضلاء که آنجا متوطن شده بودند، تحصیل نمایم. اتفاقاً مانعی از توجه به آن صوب به هم رسید و از راه بنادر به شیراز رفتم. و وقتی به شیراز رسیدم که هیچ یک از فضلاء شیراز در شیراز نبود، بلکه طالب علمی که شرح شمسیه پیش او بخوانم نبود، چه خواجه جمال الدین محمود را قاضی جهان به تبریز فرستاده، به تعلیم پسر خود میرزا اشرف برده بود، و شیخ نصرالبیان به اردوی معلی رفته بود، و شیخ منصور و ملا تقی الدین محمد به گرمسیر رفته بودند، و ملا سلیمان و جمعی دیگر به طرفی دیگر رفته بودند.

بنابر این شش ماه در شیراز، مدرس علی الاطلاق بودم و زنجانی و کافیه و متوسط درس می گفتم، تا آنکه ملا محمد شاه لاری از لار به شیراز آمد و من پیش ملامحمدشاه شرح هدایه قاضی می خواندم. و ملا میرزا جان از غایت کدی که داشت، با من شریک شد. و چون شرح شمسیه و شرح هدایه را تمام کردم، ملا آقا جان شیروانی - که از افاضل تلامذه خواجه جمال الدین محمود بود - از تبریز به شیراز آمد و من پیش او شروع در خواندن جواهر شرح تجرید نمودم. و چون ملا آقا جان غریب بود و از هیچ ممر معاشی نداشت، من در هفته دو روز کتاب را تعطیل می کردم. و از اجرت آن - چون در شیراز ارزانی بود - اوقات ملا و من و برادر خرد من که حسن نام داشت، می گذشت؛ تا آنکه در این اثنا خواجه جمال الدین محمود، بعد از دوازده سال از تبریز به شیراز آمد. و قصد او آن بود که چون از قاضی جهان رعایت خوب یافته، طالب علمان را رعایت نموده در شیراز به طریقه سید الحکماء میر غیاث الدین منصور کرسی نهاده، به افاده مشغول شود و ندای «انی اعلم مالا تعلمون» به گوش هوش افاضل زمان رساند. اما چون وقتی که از اصفهان بیرون می آمد، داماد او با اسباب پیش از سوار شدن خواجه در وقت سحر، از دروازه شهر بیرون آمد، جمعی از یتیمان او را کشتند، اموال و کتب و مسودات خواجه را بردند. خواجه پریشان و بی سامان به شیراز درآمد و راه اختلاط مردم را بر خود مسدود ساخت؛ تا آن که مرحوم شیخ شمس الدین ولد مجتهد الزمانی شیخ ابراهیم قطیفی از هند دکن، با زر و جمعیت بسیار به شیراز آمد و او به خدمت خواجه رفته و نیازمندی بسیار اظهار نموده، از نقد و جنس، هدایای لایق به خدمت خواجه فرستاد و التماس نمود که شرح تجرید و حاشیه افاده فرمایند.

چون طلبه - مانند ملا احمد اردبیلی و ملاحاجی محمود یزدی و ملا میرزا جان باغنوی و سیدحسین عمیدی و ملاعبدالله شوشتری و ملامحمد شریف اصفهانی^{۲۷} و غیر هم - در حاشیه قدیم با شیخ شمس الدین شریک شدند، ملا آقا جان از عنایت محبتی که با من داشت، گفت: برو و شریک درس این جماعت شو، که ادراک درس حضرت خواجه غنیمت است.

^{۲۶} احتمال نسبت دادن تحریف عبدالواحد به عبدالوحید به کاتبان متنفذ است، چون من عبارت افندی را از خط او نقل کردم.

^{۲۷} تمام اینان، از مشاهیر هستند که احوال آنها در کتابهای تراجم به تفصیل بیان شده است. هر کس که جوایب آن باشد، به آن منابع رجوع کند.

تا آنجا که گوید: می فرمودند که افهم شریکان ما، ملاحاجی محمود^{۲۸} بنا بر قوت فهم با حضرت استاد، از روی قدرت و جدل بحث می کرد و استاد را آن طریقه خوش نمی آمد. لاجرم خاطر ایشان از او مکدر بود. احياناً روزی کسی نسبت فضیلتی تلامذۀ ایشان، از ایشان می پرسید و ایشان در آن اثناء فرمودند که ملامحمد شریف اصفهانی^{۲۹} ملاحاجی محمود را درس می تواند گفت.

چون این سخن بگوش ملاحاجی محمود رسید، به مقتضای غیرت طبیعت آزرده شد. به حضرت استاد گفت که شنیده ام که فرموده اید که ملا محمد شریف مرا درس می تواند. گفت: می خواهم که مبحثی را از علمی تعیین کنید تا من بر او بخوانم و ببینم که چگونه از عهده درس گفتن من بر می آید. حضرت استاد چون دانستند که تفضیل ایشان ملامحمد شریف را اصلی ندارد، خصوصاً در علوم عقلیه، فرمودند که: بسم الله! شما صفحه ای را از مطول مطالعه کنید و او مطالعه کند و صباح پیش او بخوانید تا حقیقت ظاهر شود، و از طرفین بر آن قرار دادند، و طالب علمان همگی متوجه مطالعه آن مبحث شدند، و حضرت استاد در مقام امداد ملامحمد شریف شدند. و چون ملاحاجی محمود را با من طریقه یاری و برادری بود، بعد از یک پاس شب که از مطالعه آن مبحث فارغ شدم و بعضی از دقائق و نکات به خاطر رسید، متوجه حجره ملاحاجی محمود شدم که ببینم که او چکار کرده؛ دیدم که مغموم و مأیوس تکیه کرده و از مطالعه دلگیر شده، و سخنان بلند که به قدر قضای فهم خود می خواسته که بیاید نیافته، به او گفتم که چه حال داری؟ و چرا مکدری؟ گفت: هر چند فکر کردم، سخنی بلند نیافتم. به او گفتم که این علم عربیت است، سخن بلند در هر مقام نمی توان یافت، مدار بر تدقیق در نکات و دخل در آن ست، ازین مقوله چیزی چند باید یافت که قابل سؤال باشد و خصم را به استفسار از آن عاجز توان ساخت.

این معنی او را معقول افتاد و به اتفاق نکته ای چند در آن مبحث یافتیم. علی الصباح ملاحاجی محمود جزو مطول را برداشته، در مجلس استاد که محفوف به افاضل بود، حاضر شد و قرائت عبارت بر ملا محمد شریف نمود. و چون شروع به تقریر شد، ملاحاجی محمد نکته گیری ها را به جایی رسانید که ملا محمد شریف عاجز شد و مدد استاد، مفید نیفتاد. و این معنی موجب کدورت استاد شد و ملاحاجی محمود ترک درس کرد و به واسطه امدادی که من او را کرده بودم، استاد از من نیز اندکی رنجید، اما آخر معذور داشت. و بالجمله از شیراز به اصفهان و از اصفهان به قزوین رفتم، و به خانه میر علاء الملک مرعشی نزول نمودم، و او پیش من حاشیه مطالع قرائت می نمود، و فاضل مدقق ملا ابوالحسن کاشی در آن زمان در قزوین بود، و میان او و میرعلاء الملک بر سر امری رقابت بود، و میر علاء الملک می خواست که او را آزاری کند.

لاجرم در روزی که خبر گرفته بود که ملا ابوالحسن بر سر مقبره شاهزاده علاءالدین حسین - که محل اجتماع مردم است - به سیر آمده، مرا همراه برداشته و آنجا برد و به اتفاق با ملا ابوالحسن ملاقات واقع شد. و خدمت ملا چون بر خصوصیات احوال و طالب علمی من مطلع شد، گفت: سخنی به شما نقل می کنم، و آنگاه سخنی را که در تحقیق موجبه سالبه المحمول داشت، نقل کرد. من گفتم که این تحقیق مخالف اصول قوم است.

ملا ابوالحسن گفت که من دعوی موافقت آن با اصول قوم نمی کنم. می گویم که موجبه سالبه المحمول که مفهوم محصلی داشته باشد، به هم می رسانم. و بعد از آن به طریقی که استادان تحسین تلامذه کنند، گفت: «خوبک، خوبک». و من به غایت از آن آزرده شدم، و رساله اثبات واجب را که در آن ایام نوشته بود، به دست آورده در مقام رد شدم. و قطع نظر از منوع و نقوض که بر او ایراد نمودم، ظاهر ساختم که شش دلیل او از شرح هیاکل میر غیاث الدین منصور و شرح او بر رساله واجب پدرش میر صدرالدین محمد، مأخوذ و مسروق شده و ملا ابوالحسن بنا بر آن تغییر آن نسخه کرده و نسخه ای را که الحال مشهور شده نوشت^{۳۰}.

^{۲۸}. یکی از افاضل در هامش یک نسخه کتاب در اینجا گوید: «اقل عباد در شطری از ایام، مطالعه شرح تجرید مولانا ملاحاجی محمود را نمودم. به مراتب از ملاعلی قویشتی و شارح قدیم اصفهانی بهتر نوشته است و نسبتی ندارد شرح مولانا به آنها، فطوبی له و حسن مآب»
^{۲۹} یکی از افاضل در حاشیه نسخه کتاب، در اینجا گوید: «واضح باد که مولانا محمدشریف، از فحول افاضل رویدشت اصفهان و جامع معقول و منقول است و اسم سامیش در اجازات، مثبت است».

^{۳۰}. قاضی در مجالس المؤمنین (اواخر مجلس هفتم، شرح حال امیر غیاث الدین منصور شیرازی) به این مطلب اشاره کرده و گوید: «و غرض از تفصیل تصانیف حضرت میر و اظهار تشرف به مطالعه اکثر آن، رد بر کلام بعضی از افاضل عصر است مثل ملا ابوالحسن کاشی و ملا میرزا جان شیرازی، که مصنفات حضرت میر را - که اکثر به واسطه نفاست متداول نشده بود و به دست هر که می افتاد به آن صنت می کرد- ایشان به دست آورده، سخنان خوب را از آنجا می دزدیدند و جهت بی غلط کردن می گفتند که از تصانیف میر غیاث الدین منصور به غیر نامی است. و بعضی کتب که در مصنفات متداوله خود نام آن را مذکور ساخته، وجود خارجی نیافته و اگر احياناً یکی از آن کتب به دست طالب علمی افتاد و بر دزدی ایشان مطلع شد، دعوی توارد می کنند. و از حضرت استاد محقق نحیر روح الله روحه شنیدم که می فرمودند که ملا ابوالحسن، شش دلیل - از جمله ادله ای که در رساله اثبات واجب ذکر کرده و آن را از جمله خواص فکر خود شمرده - از شرح هیاکل حضرت میر انتحال نموده، و در ایامی که به

بعد از آن از قزوین متوجه اردبیل شدم. و چون وصف درس حاشیۀ مطالع میر ابوالفتح شرفه عالم گیر شده بود، خیال کرده بودم که درس گفتن او خارج از طوق بشر است. لاجرم از غایت حرصی که به طلب علم داشتم، التماس درس حاشیۀ مطالع از او کردم و خود شروع در درس شرح تجرید و حاشیۀ قدیم نمودم. و تمام طلبه که شرح تجرید و حاشیه پیش او می خواندند، به من رجوع کردند. و چون دو درس از حاشیۀ مطالع خواندم، میر ابوالفتح انصاف آورده گفت که: ملا! شما را حاجت خواندن شرح مطالع نیست، به درس آن مشغول شوید و اگر جایی مشکلی روی دهد، با ما مطارحۀ آن کنید. آنگاه جمیع حواشی و متعلقات حاشیۀ مطالع با حواشی خود پیش من فرستاد، و پسر خود میر ابوطالب را نیز گفت که به درس حاشیۀ مطالع او حاضر شو. و چند ماه که در اردبیل بودم، با میر ابوالفتح صحبت نیک در گرفت، و با او مطارحه و مباحثۀ بسیار شد. و چون من سخنان بسیار در اثنای شرح حاشیۀ مطالع بر طلبه القاء می کردم، خدمت میر گمان برده بود که تعلیقه می کنم. در وقتی که از اردبیل متوجه گیلان شدم، به من گفت که مسودۀ تعلیقه ای که بر حاشیۀ مطالع کرده اید، به ما بدهید. گفتیم که تعلیقه نکرده ام و تا غایت عادت بر قید سخنان واقع نشده.

و چون از آنجا به گیلان آمدم و شروع در درس سدید می موزج پیش صدرالشریعه کردم، دیدم که علمیت او سهل است. اما جهت ضبط بعضی اصطلاحات و مسموعات طب، اکثر شرح سدید را بر او خواندم. و صدرالشریعه چون قانون نخوانده بود و دید که سلیقۀ مرا در طب مناسب تمام است، گفت که اگر کلیات قانون مباحثه شود، خوب است. پاره ای از قانون نیز مباحثه شد. و در اکثر مواضع، استفاده او بیش از افاده بود. و چون در آن ایام، حاکم گیلان پسر صدرالشریعه را کشته بود و از صدارت معزول ساخته و ملا عبدالرزاق گیلانی صدر شده بود، و میان او و صدرالشریعه نهایت عداوت بود، بعضی از طلبۀ عراق که به گیلان رفته بودند و به درس ملا عبدالرزاق حاضر می شدند، با من ملاقات نمودند و گفتند که اگر می خواهی که در گیلان چند روزی باشی، می باید که با ملا عبدالرزاق ملاقات کنی و آلا مضرت از او خواهی یافت.

بالضرورة متوجّه ملاقات او شدم و او از احوال پرسید و شرح احوال تا وصول به اردبیل و تعریف میر ابوالفتح رسید. و چون او به سبب بعضی از اغراض فاسده منکر میر

ابوالفتح بود، چون نام میر ابوالفتح از من شنید، در مقام انکار و نفی فضیلت او شد. من گفتم که خدمت میر، نه این چنین است که شما تصور فرموده اید، ایشان را سخنان برتبه هست. اگر خواهید سخنی از ایشان نقل کنم. گفتند: نقل کنید. از سخنان میر، سخنی را که با او مطارحه کرده بودم و پسندیده طبع من افتاده بود، بر او نقل کردم. و ملا عبدالرزاق شروع در منع و نقض نمود و به اندک سعی، دفع منع و نقض او نموده، آن سخن را تمام کردم.

ملا خجل شده، جهت دفع خجالت گفت: یک سخن دیگر نقل کنید. و ملا اینجا نیز در مقام منع و نقض شد و گذاشتم که کاری از پیش برد. لاجرم به غایت از دعوی خود منفعل شد. و تا من در گیلان به صحبت او می رسیدم، هرگز نام میر ابوالفتح نبرد. اما به انتقام این با ملا عبدالوحد گیلانی که شاگرد او و شاگرد دیگران بود و به غایت بخا و تیز چنگ بود قرار داد که مبحثی از حاشیۀ قدیم را مطالعه کند و با او مطارحۀ آن نماید، و بعد از آن مجلسی سازند و ملا عبدالوحد را با من به بحث اندازند، و خود و دیگران مدد او کنند، شاید غلبۀ او بر من ظاهر شود و آخر چنان کردند.

و چون بحث در مابین منعقد شد، ملا عبدالوحد با هر مقدمه چندین سخن درشت ناهموار می گفت و می خواست که مرا به درشتی مضطرب سازد. و من اغماض عین از درشتی های او می نمودم و القای مقدمات می کردم و سخن را منقح می گفتم تا سکوت و افحام، او را ضروری شد و مجال مکابره و عناد نماند. و ملا عبدالوحد و ملا عبدالرزاق هر دو سر پیش انداختند.

در این اثنا، داعیۀ انتقام آن درشتی های ملا عبدالوحد در دل آمد و به او خطاب کرده گفتم که آنکه من در جواب درشتی های تو که در اثنای بحث واقع می شد، سپر انداخته بودم و مقابله به مثل آن نمی نمودم، جهت آن بود که مبحث گم نشود و حال سخن هر کس ظاهر گردد. و الحال دانسته ای که بد کردی و بد گفتی و سر بر دیوار زدی، و لایق طالب علمان نیست که در بحث به سخنان نامعقول، متکلم شوند. و چون از مباحثۀ طب به قدر امکان فارغ شدم، شروع در قرائت شرح مختصر اصول عضدی بر قاضی ابوالحسن لاهیجی - که از قدمای فضلالی گیلان بود - نمودم. و بعد از مباحثۀ طرفی از آن کتاب، متوجّه قزوین گردیدم و از آنجا در خدمت مرحوم صدرات پناه میرسید علی متوجّه زیارت مشهد مقدس شدم. بعد از چند مدت از آنجا به شوشتر رفتم و چهار سال در آنجا به مطالعه کتب نفیسه که در کتابخانۀ سادات عالی درجات بود، مشغول شدم. و شرح مبادی اصول را در آنجا به نام پادشاه دین پناه شاه طهماسب انار الله برهانه نوشتم. و همچنین مسودۀ شرحی بر تهذیب اصول نمودم. و چون کتب نفیسه اصول مثل محصول و نهایت الوصول و تلویح و شروح متعدده منهج و شروح متعدده تهذیب در آن کتابخانه بسیار بود، در آن علم تأمل بسیار نمودم. و چون مرتبۀ دوم مرحوم میر سید علی را از شوشتر طلبیده صدر ساختند، به اتفاق ایشان آمده منظور نظر شاه دین پناه شدم. و تدریس اردوی معلی و تعلیم سلطان حیدر میرزا که ولی عهد بود، به من مفوض شد. و مدتی در مدرسۀ رزم سارۀ قزوین به درس

التماس بعضی از اعزّه ردی بر رسالۀ او می نوشتم، اظهار سرقت و انتحال او کردم. آن رساله را متروک ساخته، رسالۀ دیگر تألیف نمود، اگر چه آن نیز خالی از سرقت و انتحال نیست.»

قواعد فقه و شرح اشارات و شرح مختصر عضدی و شرح تجرید و حاشیه قدیم و غیر آن اشتغال نمودم. و قاری درس شرح اشارات، میرزا جان پسر معصوم بیگ صفوی بود.

و در اکثر آن درسها میرزا مخدوم شریفی و خواجه افضل الدین ترکه^{۳۱} حاضر می شدند. و چون در تعلیم سلطان حیدر میرزا و محافظت ترکان، محظوری چند بود که بیم جان بود، از خدمت میر التماس نمودم که مرا از آن خدمت خلاص سازند، و خدمت میر فرمودند که حضرت شاه را با تو، اعتقاد تمام است، این التماس به درجه قبول نمی افتد. به ناچار جهت خلاصی خود را بیمار و محنت دار ظاهر ساخت. و تا یک سال حال بدین منوال بود. و شاه دین پناه، از خدمت میر احوال می پرسیدند و اظهار کلفت از تزییع اوقات سلطان حیدر میرزا می نمودند. میر عذر بیماری مرا می گفتند، تا آنکه بعد از یک سال سیادت و افادت پناه میر فخرالدین سماکی - که از افاضل تلامذۀ میر غیاث الدین منصور بود - از سبزواری به اردوی معلی آمد و خواهر زاده او میر محمد مؤمن که جوانی فاضل بود، با او همراه بود.

پادشاه دین پناه از من مایوس شده، تدریس اردو را به میر فخر الدین عنایت کردند، و تعلیم سلطان حیدر میرزا را به میر محمد مؤمن. و من بعد از اندک وقتی اظهار صحت نموده، التماس رخصت زیارت مشهد مقدس و تدریس آنجا نمودم. و فرمان عالی شان در باب تدریس و وظیفه، من صادر گردید. و مرتبه دیگر به شرف زیارت آن مرقد منور فائز شدم، و قرار دادم که در این مرتبه، ترک درس و بحث علوم عقلیه نموده، اجتهاد در مسائل شرعی را نصب العین خاطر سازم. « والد مرحوم - نورالله مرقد - در حاشیه شرح هدایه فرموده که: « ان فی اوان مجاورتنا للمشهد المقدس الرضوی - علی مشرفها الف سلام و تحیه - قدم عدۀ مستعدۀ من ابناء بعض افاضل لاهیجان الی المشهد المقدس. فاستعدوا ذات یوم لزیارة الاستاد، و اعدوا بأجمعهم شبهۀ و عرضوها علی الاستاد، و هی هذه: مقدورات الله تعالی اما متناهیۀ أو غیر متناهیۀ فان کانت متناهیۀ، فهو باطل، لأن قدرته تعالی لاتنتهی ألی مرتبۀ و أن کانت غیر متناهیۀ، أمکن وجودها فی علم الله بالفعل. بل نقول انها متحققۀ فی علمه تعالی، فیلزم امکان وجود غیر المتناهی فی الذهن، و هو محال، لان وجود غیر المتناهی سواء کان بین أجزائه ترتیب أم لا، ممتنع فی نفس الامر، سواء کان فی الذهن أو فی الخارج.

فأجاب الاستاد - روح الله روحه - بأن هذا مبني علی أن الحصول فی غیر الأذهان السافله داخل فی الوجود الذهنی، و هو ممنوع. و لو سلم فلا نسلم أن حصول الامور الغير المتناهیۀ فی الوجود محال. و لو سلم فلا نسلم أن غیر المتناهی اذا لم یکن بین أجزائه ترتیب ممتنع. و جریان الدلیل ممنوع، كما بیته العلامة الدوانی فی بحث العله و المعلول فی حاشیه القدیمة بقوله: « و الحق الخ ».

ان قيل: نحن نعترض اعتراضاً الزامياً علی من قال بجمیع ذلك، قلنا: لم یقل احد بمجموع ذلك. و لا یخفی أن تلك الشبهۀ ترجع الی اشکال یورد علی قول الحكماء ان الجسم ینقسم الی غیر النهایه بمعنی لا یقف. و تحریره أن الأجزاء الممكنة الحصول اما متناهیۀ أو غیر متناهیۀ، فان کانت متناهیۀ انتهت القسمه، و ان کانت غیر متناهیۀ کانت الذوات متحققه فی نفس الامر، لان القسمه لا تحدث ذوات الاجزاء، فیلزم تحقق الذوات الغير المتناهیۀ و هو محال. و الفرق بینهما أن ههنا یقال: هو محال بعین الدلیل الذی بیطل

القول بترکب الجسم من الاجزاء الغير المتناهیۀ بالفعل، و هناك یقال: انه محال لما تقرر من استحالة وجود الامور الغير المتناهیۀ. انتهى ما أفاده الاستاد فی جوابهم بدیهه. « و از منصفات ایشان شرح تهذیب اصول است، دیگر شرح مبادی، شرح ارشاد، حاشیه شرح مختصر عضدی، حاشیه کنز العرفان، حاشیه شرح تجرید، حاشیه شرح قدیم، حاشیه شرح هدایه، حاشیه شریفیه شمسیه، حاشیه تهذیب منطق، حاشیه حاشیه خطائی، حاشیه شرح هدایه اصول حدیث، حاشیه رساله عمل به قول میت، حاشیه اثبات واجب ملا ابوالحسن کاشی، تکمله حساب، نمودج و از اشعار ایشان است این ابیات (سپس برخی از شعرهای او را نقل کرده است) «.

نگارنده گوید: قاضی قدس سره اساتید دیگری غیر از مولی عبدالواحد داشت، چنان که از عبارت علاء الملک در شرح حال او بر می آید که گوید: « در خدمت محقق تحریر مولانا عبدالواحد و دیگر موالی به استفاده اشتغال نمودند ». همچنین عبارت قاضی در مجالس المؤمنین (اواخر مجلس هفتم، شرح حال محقق دوانی، بعد از ذکر تألیفاتش) که گوید:

^{۳۱} قاضی نورالله (ره) در مجالس المؤمنین (اواسط مجلس ششم، شرح حال سید حیدر آملی) گوید: « و از حکایات مناسب به این مقام آن است که در زمانی که شاه اسماعیل ثانی رحم الله اسلافه از زندان قلعه قهقهه خلاصی یافته پادشاه شد، و به واسطه احتراز از تناول فیون و استمرار عادت به حبس و سلوک از حرکت کردن و سواری عاجز و زبون شده بود، بنا بر آن می خواست که دفع منازعت پادشاه روم و اوزبکان شوم به اظهار موافقت در مذهب نماید تا او را در مدافعه ایشان حرکت نباید کرد. میرزای مخدوم شریفی و ملا میرزا جان غنوی عمری و ابو حامد پسر شیخ نصر البیان شیرازی گول خورده بودند و او را سنی گمان برده بودند. و بنا بر این همواره با خواجه افضل الدین محمد ترکه اصفهانی - که در آن اوان، از ادکیای فضلی امامیه و صاحب ذوق در مطالب صوفیه بود - مناظره و مشاجره می نمودند - الخ ».

« این است مجموع آنچه از مآثر اقسام خدمت علّامی به نظر این مستهام رسیده، یا از استادان خود - که تلمذ ایشان به یک واسطه باو منتهی می شود - شنیده. »

۱۴- شرح حال خاندان قاضی (ره)

تا اینجا به شرح حال قاضی قدس سره پرداختیم. اکنون زمان آن است که شرح حال گروهی از عالمان خاندان او را یاد کنیم، چنان که در ابتدای کتاب وعده دادیم. اینک آغاز می کنیم از جد قاضی، یعنی سید نورالله، که نواده اش در مجالس المؤمنین (اوائل مجلس پنجم) درباره اش گوید:

شرح حال جد قاضی به قلم قاضی نورالله (ره)

السید الكامل المؤید، ضیاء الدین نورالله بن محمدشاه الحسینی المرعشی الشوشتری، رافع ریایات مذهب اثنا عشری، خالص صفات ذمیمه بشری، متخلّق به اخلاق حمیده نبیّ الوری، متأدب به آداب مرضیه ائمه هدی، مرجّح آستان فقر بر آسمان غنا، مفضلّ سعادت دین بر سلطنت دنیا، معتکف زاویه «الفقر فخری»، متولّی آستانه «و من الناس من یشری»، جامع علوم دینی و مستجمع معارف یقینی، مرجع علما و فضلاء، و ملجأ فقرا و صلحا بود.

و صورت نسب شریف و شجره پر ثمره منیف آن شجره ثمره هدایت و ثمره شجره فضل و درایت بر این وجه است: «نورالله بن محمدشاه بن مبارز الدین منده بن الحسین بن نجم الدین محمود بن احمد بن الحسین بن محمد بن ابی المفخر بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن الحسین بن محمد بن ابی علی بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی المرعش بن عبدالله بن محمد الملقب بالسیاق بن الحسن بن الحسین الاصر بن الامام علی زین العابدین بن الامام الحسین الشهید المظلوم بن امیرالمؤمنین علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهم»

شعر

نسب تضاء لت المناسب دونه و البدر من فخره فی بهجه و ضیاء

جد چهارم سید نجم الدین محمود که اختر فضل و هنر بود، از دارالمؤمنین امل مازندران به عزم زیارت عتبات عالیات به جانب بغداد توجه نمود. و از آنجا به شوشتر آمده، به صحبت سید اجل امیر عضد الملّه الحسنی - که در آن وقت، نقیب سادات آن دیار و مقتدای اهالی آن ناحیه میمنت آثار بود - رسید. و چون آن سید بزرگوار، انوار فضل و نجابت و آثار شد و نقابت، از جبین مبین او مشاهده نمود، تکلیف او نمود و صبیّه قدسیه خود را به حباله او درآورد. و چون سید عضدالملّه وفات یافت و نسل او منحصر در همان صبیّه بود، ضیاع و و اقطاعی که در شوشتر داشت، به حسب ارث و استحقاق به سید نجم الدین محمود مذکور رسید. و بعد از آنکه آفتاب حیات آن اختر سپهر کمال روی به مغرب فنا نهاد، اختلال بسیار به حال اهالی آن حوالی راه یافت. و به علت تمدادی ریاح حوادث و محن، و توالی عواصف فترات و فتن، و استیلای اصحاب شقا و شقاق، و استعلای اهل تغلب و نفاق، سالها چراغ علم در آن دو دمان، منطفی و به حجب تقالیب روزگار فتنه بار، متواری و مختفی بود.

شعر

نه رونق بود در دار السیاده و لا عبتش علی حسب الاراده

فتاده هر دلی در زیر باری به سر می رفت ناخوش روزگاری

تا آنکه دیگر باره به توفیق ملک علام و امداد بواطن فیض مواطن اسلاف کرام، از پرتو نور وجود فیاض الخیر و الجود سید ضیاء الدین نورالله مذکور - نورالله تعالی مرقدّه بمصایب الغفران و قنادیل الرضوان - منور و مستضیء گردید. و اشعه آن نور ثاقب به اباعد و اقارب رسید.

القصد توفیق یزدانی و تأیید آسمانی قرین رأی آن مظهر الطاف ربانی گشته، در غنفوان جوانی به اتفاق برادر خود سید زین الدین علی - که از راه شیراز، متوجّه سفر هندوستان شده بود - به شیراز آمد، و رحل اقامت در آنجا انداخت، و مطالعه علوم دینی و تحصیل معارف یقینی را وجهه همت والا نهمت ساخت. و در خدمت مولانا قوام الدین کربالی و دیگر موالی آن حوالی - که از اعظام تلامذه سید المحققین میر سید شریف علامه شیرازی بودند - به استفاده اشتغال نمود، و به اندک روزی قصب السبق از فضلی زمان و اکابر دوران ربود.

و چون بعد از استجماع اقسام فضل و کمال به شوشتر مراجعت نمود، تمامی ولایت خوزستان در سلک تصرف و تسخیر سلاطین مشعشع انتظام یافته بود، و شعشعه ریایات ایمان ایشان بر فضای آن عرصه دلگشای تافته، هوای جانفزای آن دیار از غبار فتنه و خلاف و شوائب تفرقه و اختلاف صاف شده بود؛ لاجرم اقامت آنجا را که وطن اصلی بود، مناسب شمرد. و صبیّه قدسیه صاحب اعظم خواجه حسین شوشتری را - که از خاندان عزت بود - به عقد خود در آورد، و بر سجاده نقابت و مسند هدایت نشست، براهین جلیّه او در حسم مواد بغی و عناد اهل فساد، ید بیضا می نمود. و سده سنیه اش مرجع اکابر و اشراف و مأمّن خائفان آن حدود و اطراف بود.

و از جمله مآثر توفیقات او آنکه به صحبت فیض بخش غوث المتألّهین سید محمد نور بخش قدس سره رسیده بود، و از او تلقین ذکر و انابت یافته، و در شیراز با جناب شمس الدین محمد لاهیجی شارح گلشن راز صحبت بسیار داشته، و از خدمت درویشان و فیض صحبت ایشان نصیب فراوان یافته؛ و چنانچه شیّمه

کریمه نفوس قدسیه اکثر افراد آن سلسله عالیه بود، پیش از موت طبیعی بند علایق صوری گسسته، و از درکات سجین اسفل سافلین مرتبه حیوانی رسته، و به اوج درجه ملکی پیوسته، بر کنگره عرش شهود نشست، فلله درهم من اقوام اجسادهم فرشیه و آنفسهم عرشیه.

لاجرم هرگز آن قدسی صفات به اغراض دنییه دنیویه و اغراض ردییه صوریه التفات نمی نمود، و دامن همّت را با لوث تعلقات جسمانی و ارواث مستلذات شهوانی نمی آلود، بلکه همیشه همّت و الانهمت او بر اکتساب باقیات صالحات و اقتناء درجات عالیات مقصور بود. و از اسباب دنیوی به قدر ضرورت اکتفا نموده، فواضل آن را صرف فضایل و مثنویات اخروی می فرمود.

و لهذا سلاطین مشعشع - که حلقه ارادت او را در گوش و غاشیه متابعتش در دوش داشتند - هر چند منصب جلیل القدر صدارت خود را بر او عرض نمودند، قبول نفرمود. و بعد از آنکه سلطان سید علی بن سلطان محسن، مبالغه بسیار در آن باب نمودند، آن حضرت قاضی عبدالله پسر خواجه حسین مذکور را - که تلمیذ و فرزند معنوی او بود - صدر ایشان ساخت، و خاطر شریف را از وسوسه تکالیف ایشان پرداخت. و چون سن شریف او به حدود تسعین رسید و قوای ظاهری و باطنی ضعیف گردید، گرد فتور بر حدیقه حذقه او نشست، و زنگار کلال در مرآت نظر اثر کرد و گوش تیز هوش - که از سروش ملک و خروش مسبحان فلک در جوش، و صوفی وار با وجد و سمع هم آغوش بود و دبیب نمل را بر کثیب رمل استماع می نمود - مانند اهل فقر حلقه « فی آذانا و قر » در قصبه غصروف کشید.

حضرت پادشاه غفران پناه، شاه اسمعیل صفوی انارالله برهانه به تسخیر ممالک خوزستان متوجه شدند. و چون بعد از کشتن سید علی والی خوزستان و تسخیر شهر حویزه و قتل عام طایفه مشعشع، بی توقف به شوشتر نزول اجلال فرمودند، سید نورالله با وجود ضعف و پیری بیمار بود و به استقبال آن پادشاه دین پناه اقدام نتوانست نمود. بنابراین بعضی مفسدان آن دیار، به قاضی محمد کاشی - که صدر آن پادشاه کامکار بود - گفتند که سید نورالله بیماری را بهانه ساخته و به واسطه رابطه ای که او را با سلاطین مشعشع بوده، از استقبال حضرت پادشاه و زمین بوسی در گاه تقاعد نموده.

آن قاضی جابر که به شرارت ذات و شراست طبع و خشونت خلق، مشهور و طینتش به قساوت قلب و استعمال مکر و اراقت دم نسبت به جمیع اهل عالم، مجبول و مفطور بود؛ گواهی آن مفسدان را به سمع قبول شنید و پی فتوای اشاره علیه قاهره، در مقام مؤاخذه و مصادره آن سلاله ذریه طاهره گردید. اتفاقاً پادشاه دین پناه در ایامی که به شوشتر نزول اجلال داشتند، حکم فرموده بودند که مردم آنجا درهای خانه خود را به شب نبندند. و هر شب با دو سه کس از خواص و مقربان به خانه های مردم آنجا سیر می نمودند، تحقیق مذهب ایشان می فرمودند. و از هر کس که حقیقت مذهب او را می پرسیدند، به جای آنکه گوید مذهب شیعه دارم، می گفت مذهب سید نورالله دارم.

بنا بر این حضرت پادشاه در تحقیق حال او شده، بعضی از امرای آن پادشاه عالی جاه - که به خدمت آن سید ولایت پناه رسیده بودند - عرض اوصاف کمال و شرح بیماری و اختلال حال ایشان نمود. و مقارن آن، حکم جهان مطاع صادر شد که او را در محفه ای نشانده به مجلس بهشت آیین حاضر کردند. و چون بر کماهی حال سعادت قرین و مساعی او در ترویج مذهب حق ائمه طاهرین اطلاع یافتند، مشمول عواطف بی دریغ ساختند. و ضیاع و اقطاع او را به دستور قدیم، معاف و مسلم داشتند. و آخر در همان ایام، به موجب کلام وحی نظام که « نحن بنو عبدالمطلب، ما عادانا بیت الّا و قد خرب، و ما عادانا کلب الّا و قد جرب »، قاضی محمد خانه خراب که چون سگ به بد نفسی قناعت کرده بود و با آن گزیده خاندان عبدالمطلب اظهار عداوت می نمود، به نائره انتقام الهی و آتش غضب پادشاهی به حال سگان مرد و جان پلید به زبانه دوزخ سپرد. و « سيعلم الذين ظلموا را اى متقلب ينقلبون ». و از جمله مصنفات ایشان که متداول و مشهور شده کتاب صد باب اسطرلاب است.

نگارنده گوید: قاضی، در اینجا سخن را کشانده به مطالبی که در صفحات پیشین یاد شده که صداً به قاضی نسبت داده شده بود و نشان داده شد که این کتاب، از آن قاضی نیست. آنگاه می افزاید: « دیگر شرح زیج جدید که مصدر آثار غرائب گوناگون و مظهر بدایع صنع کُن فیکون است. دیگر کتاب در علم طب که در معالجات آن موافقت آب و هوای خوزستان را رعایت کرده. دیگر رساله در تفسیر آیه کریمه « و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الّا ابلیس أبی و استکبر و کان من الکافرين » که آن را به التماس یکی از اعیان آن دیار تألیف نموده و در آنجا بسیاری از حقایق و دقایق درج فرموده. وفات او... »

نگارنده می افزاید: علاء الملک در تاب محفل الفردوس، این شرح حال را عیناً مانند پدرش قاضی نورالله آورده، با این تذکر که قاضی تاریخ وفات جدش را نوشته است. نکته دیگر، این است که نسخه خطی نفیسی از مجالس المؤمنین - با مزایای ویژه - در اختیار من است. یکی از آن مزایا، نقل تاریخ تألیف کتاب از خط قاضی است که با نقل صاحب ریاض مطابقت دارد. در حاشیه این شرح حال، عبارت زیر آمده است: « سید محمد شاه را سه پسر بود: میر زین الدین علی، میر نورالله که در متن یاد شده و میر مانده. و میر زین الدین را یک پسر بود: میر اسداله صدر، و دو پسر داشت: میر سید علی و میر عبدالوهاب. و میر نورالله را دو پسر: میر محمد شریف که والد مصنف است و میر حبیب الله. و اولاد ایشان، الحال متولیان بقعه امام زاده عبدالله اند.

و میر مانده را ایضاً دو پسر بود: میر محمد طاهر، که بلاعقب بود؛ و میر عنایت الله و او دو پسر داشت: میر عبدالغفار و میر عبدالخالق، و اولاد ایشان، الحال پیر طریقت اند، همگی در شوشتر معروف و مشهورند.»

نگارنده می افزاید: صاحب تذکره شوشتر در فصل دهم و یازدهم (صفحات ۳۳ تا ۴۰ نسخه چاپ شده) شبیه به این مطالب را در شرح حال جد قاضی و دیگر بزرگان خاندانش آورده است. بعضی عبارات او را به طور پراکنده در جای خود نقل می کنیم، همان گونه که تحقیق مفیدی از قاضی (ره) در مورد کلمه «مرعشیه» به زودی خواهیم آورده، ان شاء الله تعالی.

پدر قاضی

پدر قاضی، عالم جلیل سید شریف است که شیخ اجل^{۳۳} تحریر ابراهیم بن سلیمان قطیفی رضوان الله علیهما به او اجازه داده است.

صاحب روضات در آخر شرح حال قاضی گوید: «باید دانست که در بعضی از کتابهای اجازات معتبره، صورت اجازه مبسوطی مشتمل بر بسیاری از مسائل علم درایه دیدم که شیخ ابراهیم قطیفی فقیه عریف - که از او یاد شد - برای سید شریف فرزند فاضل عالم کامل سید جمال الدین بن نورالله، فرزند عالم پرهیزکار پاک نهاد مکاشف به سر خفی، شمس آالدین محمد شاه حسینی شوشتری صادر شده، با وصف کردن او به علم و عمل و علو همت و جامعیت معقول با منقول و ویژگی های دیگر، ظاهراً او پدر قاضی نورالله است، به دلیل تطابق اسم و رسم و نسب و نسبت و طبقه و دیگر ویژگی ها. ولی تا کنون به این نکته دست نیافته ام که سلسله سند او به کدام یک از این دو تن می رسد، تا پرده از این ابهام برداشته شود.»

صاحب روضات، در شرح حال شیخ اجل^{۳۳} ابراهیم قطیفی بطور جزم می گوید: «از تلامذۀ این شیخ، سید نعمت الله حلی و سید شریف الدین مرعشی شوشتری صاحب روضات، پدر قاضی نورالله است.»

در ضمن همین شرح حال گوید: «او اجازه کبیره ای دارد برای تلمیذ خود در معقول و منقول، سید جلیل، شریف الدین بن نورالله مرعشی شوشتری پدر صاحب مجالس المؤمنین. او در آن اجازه، بسیار برای شریف الدین ثنا گفته، تا آنجا که یاد کرده که در ایام اشتغال او نزد ما، استفاده ما از او، بیش از افاده ما برای او بود.»

تاریخ این اجازه - چنان که در کتاب اجازات شیخ ابراهیم به شیخ محمد حرفوشی آمده - یازدهم ماه جمادی الاولی سال ۹۴۴ است. این اجازه، سرشار از تحقیقات نیکوی سودمند در فنون درایه و رجال و جز اینها است...»

سپس کلامی دراز دامن آورده که این رساله جای نقل آن نیست. هر که می خواهد، از آنجا جویا شود. شبیه مطلب صاحب روضات را در کلام مجلسی در اجازات بحار می توان یافت که صورت این اجازه را نقل کرده و گوید: «اجازه شیخ مدقق ابراهیم بن سلیمان قطیفی برای سید شریف بن جمال الدین نورالله بن سید شمس الدین محمد شاه حسینی قدس الله روحهما، این سید شریف احتمالاً جد قاضی نورالله شوشتری باشد.»

از اواخر این اجازه بر می آید که عبارت یاد شده، عیناً عبارت شیخ حرفوشی صاحب کتاب الاجازات است، چنان که در کلام صاحب روضات یاد شده است. وی گوید: «من این اجازه را نقل کردم، با یک واسطه از خط حرفوشی، که او نوشته بود: کتب الفقیر الی الله الغنی ابراهیم بن محمد بن علی حرفوشی.»^{۳۳}

این احتمال، صحیح است، به دلیل تصریح علاء الملک فرزند قاضی در کتاب محفل فردوس به این امر. عبارت او در شرح حال جدش چنین است: «السید الزکی الذکی التحریر، ذو النسب الطاهر و الحسب الباهر، شریف بن نورالله الحسینی، نورالله مرقدهما، صیت جلال و بزرگی او را گوش ملک شنیده، و آوازه فضل و بلاغت او به ایوان فلک رسیده، حاوی قوانین عقلیه و جامع اسالیب فنون نقلیه بود. و پایه فضل و کمال او از آن گذشته که زبان ثنا و لسان مدحت از کنه رفعت آن بیان تواند کرد. تحصیل علوم شرعیه در خدمت نقاوة المجتهدین شیخ قطیفی - قدس سره - کرده و جناب شیخ در اجازه ای که برای آن سید افادت پناه نوشته، نگارش نموده که افاده او از استفاده بیشتر بود. از مصنفات ایشان رساله اثبات واجب است، دیگر رساله حفظ الصحه در طب، دیگر شرح خطبه شفشقیه، دیگر رساله در فن مناظره، دیگر رساله مناظره گل و نرگس، دیگر رساله منشآت. و از اشعار لطافت آثار ایشان است این سه رباعی که مسطور می شود.»

		رباعیات		
--	--	---------	--	--

^{۳۳} این عالم، صاحب کتابی است در اجازات. صاحب ذریعه گوید: کتاب الاجازات نوشته شیخ ابراهیم بن علی بن احمد حرفوشی عاملی، متوفی ۱۰۸۰ در مشهد الرضا علیه السلام. تاریخ وفات را شیخ حرّ عاملی نوشته که در تشیع او حاضر بوده است. علامه مجلسی به نسخه خطّ مؤلف دست یافته، که برخی از این اجازات را نقل کرده و به آخر مجلّدات بحار، ملحق ساخته است.

	شب بی تو ز دیده سیل خون می گذرد		روزم همه در مشق جنون می گذرد
	دور از تو شبم چنان بود روز چنین		اوقات شریف بین که چون می گذرد

	ناگفته به هم سخن زبان من و او		دارد خبر از هم دل و جان من و او
	بی واسطه گوش و زبان از ره چشم		بسیار سخنهاست میان من و او

	گر خون تو ریخت خصم بدگوهر تو		شد خون تو سرخ روئی محشر تو
	سوزد دل از آنکه کشته گشتی و چو شمع		جز دشمن تو کس نبود بر سر تو «

نگارنده می افزاید: فاضل کشمیری نیز در نجوم السماء، ضمن شرح حال قاضی گوید:

« پدر بزرگوارش سید شریف بن سید نورالله، از اهل علم و فضل و از تلامذه شیخ ابراهیم قطیفی بود، چنانکه در کتب رجال مسطور است.»

بهتر آن است که پاره ای از عبارات این اجازه نقل شود تا وضع سید شریف و عظمت او نزد قطیفی روشن شود. قطیفی می نویسد: « یکی از کسانی که در راه خدا با او مصاحبت کردم و چنین یافتیم که حرکات و سکنات او خالصانه برای خداست، سید سند، ظهیر معتمد، عالم عامل، فاضل کامل، با اخلاق پسندیده، نسب پاک، آیین بزرگواری، مفاخر برتر، قدر بلند میان امت ها، محامد نیکو، مکارم والا، محافظ بر طاعات واجب، مداوم بر آداب مستحب، استوار دارنده معارف عقلی و محکم سازنده مسائل شرعی، روشن کننده دقائق فرعی، سید اجل افضل اکمل، سید شریف فرزند سید فاضل عالم کامل سید جمال الدین نورالله فرزند پرهیزکار پاک نهاد - که سرّ خفی را آشکار ساخت - شمس الدین محمدشاه حسینی شوشتری است.

این سید بزرگوار، از من خواست که کتاب ارشاد را نزد من بخواند، چرا که می داند در قرائت قرآن، هدایت و رشاد و وصول به طریق سداد است. من به درخواست او پاسخ مثبت دادم و دانستم که این فضل خدای تعالی است که به من سوق داده است. این کتاب را از اول تا آخر خواند، به گونه ای قرائت که شهادت می دهد که اهل علم و سعادت است و افاده (من) از او بیشتر بود از استفاده (او از من). او در تحقیق مسائل شریف و غوامض لطیف و دقائق منیف، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. به اینها نیز بسنده نکرد، بلکه حواشی را که برای کسب حقایق شرعی ضرورت داشت و دقائق فرعی را روشن می ساخت، نیز خواند. و تمام نکات مورد اشتباه را پرسید. این همه، گواهی می دهد بر آن که او، از اهل تحقیق و صاحبان فهم و توفیق است. اکنون که به خواسته خود رسیده و کتاب را به پایان برده، از من اجازه خواست برای متن و حواشی که خوانده، چنان که عادت مدرّسان و قاعده اهل مذاکره دروس است. من به او - دامت ایامه - اجازه دادم که این کتاب را از من روایت کند.»

این اجازه بسیار طولانی، شامل فواید زیادی است. اهل تحقیق به متن کامل آن در بحار الانوار رجوع کنند.

تذکری به یک اشتباه

فاضل معاصر (امینی) در مورد شرح حال پدر قاضی می نویسد: « سید شریف والد قاضی، از بزرگان عالمان شیعه بود. آثار و تألیفاتی دارد که در آنها از آثار فرزندش قاضی نورالله شهید - قدس سرهما - نقل می کند. »

این سخن، مشتمل بر اشتباهی است منشاء کلام ایشان عبارت صاحب ریاض است، که از خط خودش نقل می کنم، وی در ضمن شرح حال قاضی گوید: « پدرش نیز از بزرگان علما بود. و این فرزندش (قاضی) در پاره ای از تالیفات خود، از او نقل می کند.»

این عبارت صراحت دارد که قاضی از کتابهای پدرش نقل می کند نه این که عکس آن باشد. در تایید این نکته، یکی از تعلیقات قاضی بر کتاب مجالس المومنین است (چنانکه در ابتدای یک نسخه خطی آن کتاب آمده که نزد من موجود است): « والد ماجد فقیر، در بعضی از مؤلفات شریفه خود فرموده اند که از عبارت " بهم یمسک السماء " تا آخر چنان معلوم می شود که... »

روشنگری شاید کسی بپرسد: چرا قاضی در کتاب مجالس المؤمنین، شرح حال پدر و استادش را نیاورده، با این کتابش برای نوشتن شرح حال عالمان است و قاضی آنها را بزرگ می داشت، چنانکه دیدیم. پس چرا شرح حال آنها را در مجالس المؤمنین نیاورده؟ آیا این به معنای کم اعتنائی به شأن آنها نیست؟ در پاسخ می گوئیم: قاضی وجه این مطلب را در خاتمه کتاب مجالس المؤمنین، در ضمن وصایای خود به این عبارت تصریح می کند:

«دیگر آنکه تخصیص این کتاب را به ذکر جمعی از اکابر مؤمنان که قبل از ظهور دولت ابد اقتران سلاطین صفویه موسویه - انار الله براهینهم الجلیه - بوده اند، بی وجه ندانند؛ زیرا که چون مقصود اصلی از این کتاب، بیان قدم این طایفه رفیع جناب و عدم ارتکاب تشیع به طریق اجبار و ایجاب است و زمره معاندان، اکابر این زمان را از مقتضیات آن دولت ابد اقتران می دانند، پس ذکر ایشان در نظر آن طایفه معاند اسلوب، از قبیل مصادره بر مطلوب خواهد بود. و اگر گاهی نادری از بزرگان آن دولت یا معاصر ایشان را در بعضی از مجالس این کتاب مذکور ساخته، بنابر آن است که توهم تصرف آن دولت در ظهور ایمان ایشان به غایت دور است، یا نکته دیگر که به تأمل در آن ظاهر شود، منظور است.»

از اینجا روشن می شود که علت یاد نشدن آن دو در این کتاب، به دلیل این نکته است، مانند یاد نشدن دیگر بزرگان روزگار و مشاهیر زمان او، مانند محقق داماد، شیخ بهایی و شیخ عبدالله شوشتری؛ بلکه حتی گروهی از مشاهیر در طبقه متقدم بر او، مانند شهید ثانی، شیخ حسین پدر شیخ بهایی، محقق کرکی و همانند آنها. باید به این نکته دقت شود.

البته قاضی نورالله با این که شرح حال مستقلی برای آن دو نیاورده، ولی نکاتی در ثبوت جلالت آنها در کتابش آورده، چنان که از استادش مولی عبدالواحد چنین تعبیر می کند:

«حضرت استاد محقق نحیر روح الله روحه...» در مورد پدرش نیز کلامی دارد که در ضمن تحقیق کلمه "مرعشیه" خواهد آمد.

کلام قاضی در تحقیق کلمه مرعشیه

«مخفی نماند که مرعش - بر وجهی که از کتاب صحاح اللغه مستفاد می شود - نام بلده ای است از جزیره موصل. و از کلام سید مذکور اجل عزالمه والدین نسابه چنان مفهوم می شود که آن نام قلعه ای است میان ارمنیه و دیار بکر، و ظاهراً مال هر دو قول یکی است. و همچنین در کلام سید مذکور، اشارت است به آنکه علی مرعشی - که جد اعلی سادات مرعشی است - منسوب به آن قلعه باشد؛ زیرا که گفته: «علی المرعشی کان امیراً کبیراً، و مرعش قلعه ای بین ارمنیه است و دیار بکر». و این کلام ظاهر در آن است که علی را به مرعش منسوب می دارد، بنابر آنکه معنی مرعش را بعد از ذکر علی و وصف او مذکور ساخته و اضافه را به معنی نسبت دانسته، لیکن به ثبوت نرسیده که علی در آن قلعه توطن نموده یا در آنجا می باشد، و دیگر آنکه اضافه منسوب به منسوب الیه و اراده نسبت از آن، وضوحی دارد.

و اولی آن است که حمل مرعش بر معنی دیگر کنند که صاحب صحاح اللغه نیز آن را ذکر نموده و گفته: کبوتر بلند پرواز را مرعش گویند. و چون علی مذکور، بعلو شأن و رفعت منزلت و مکان اتصاف داشت، توصیف او به مرعش جهت استعاره علو منزلت او نموده شد.

و مؤید این است آنکه سمعانی در کتاب انساب، بعد از ذکر مرعشی و تفسیر او به نسبت بلدی از بلاد ساحل، نقل نموده از احمدبن علی علوی نسابه که مرعش نام شخصی علوی است. و در بیان سلسله نسبت یکی از سادات مرعشی که در این مقام ذکر نموده، چون به علی مذکور رسیده، گفته که: «علی و هو المرعش بن عبدالله بن محمد المقلب با لسلیق بن الحسن بن الحسن بن الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب».

و بالجمله این طایفه علیه، چهار فرقه اند: فرقه اول - سادات عالی درجات مازندران که به تشیع مشهورند و در مجلس سلاطین از این کتاب، مذکور، فرقه دوم - سادات صاحب سعادت شوشتر، که در اصل از مازندران به آنجا آمده اند و مساعی جمیله اسلاف و اخلاف آن گروه عالی تبار، در ترویج و اظهار مذهب ائمه اطهار، کالشمس فی نصف النهار غایت وضوح و اشتهاورد دارد. و از اکابر متأخران ایشان، صدر عالی مقدار امیر شمس الدین اسدالله الشهیر به شاه میر، و بدر منشرح الصدر میر سید شریف کرامت فضل و تقوی به طرز و طرازی که لطف حق تعالی را ارادت و خواست بوده باشد بر قامت با استقامت او راست آمده.

فتادگان سر کوی دوست بسیارند

ولیکن از سرکوبش چو من فتاده نخاست

فرقه سیم - مرعشیه اصفهان که در اصل ایشان نیز از مازندران به اصفهان آمده اند. و از فاضل متأخرین ایشان، خلیفه اسدالله است که به حسن امداد امیر شمس الدین اسدالله صدر مذکور، منظور نظر کیما اثر پادشاه مغفور گشته، منصب جلیل القدر تولیت مشهد مقدس رضوی به او مفوض بود.

فرقه چهارم - مرعشیه قزوین که از قدیم الایام در آن دیار - که خرازار وجود سنیان مردم آزار است - از روی تقیه روزگار گذرانیده و محنت بسیار از اغیار جفا کار دیده اند. و همواره به مذهب حق ائمه اثنا عشر عمل نموده اند. و در این ایام به یمن عنایت و حسن حمایت و رعایت امیر شمس الدین اسدالله مذکور، مشمول عواطف بی دریغ شاهی گشته، بعضی از ایشان نقیب و متولی آستانه حضرت شاهزاده حسین اند، و بعضی در قزوین محتسب اند. و از افاضل ایشان در

این زمان، میر علاء الملک مرعشی است که از جویبار تربیت قهرمان زمان آب خورده و به قدر فهم و استعداد، آبی به روی کار آن دوحه خزان رسیده هوان دیده آورده، منصب قضای عسکر ظفرآثر به او متعلق است»

برادران قاضی صاحب تذکره شوشتر در فصل یازدهم کتابش گوید:

«میر نورالله را دوپسر بود: میر شریف و میر حبیب الله. و میر نورالله ثانی صاحب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و مصائب النواصب و عشره کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که به هندوستان رفت و در لاهور قاضی و در آنجا شهید شد، پسر میر شریف بود. و اولاد او در هندوستان اند و چندی قبل از این، از ایشان به نجف اشرف آمدند و در آنجا ساکن شدند. و میر شریف سه پسر دیگر داشت: میر اسماعیل و میر قطب الدین و میر محسن»

نگارنده گوید: علاء الملک در محفل الفردوس در مورد میر اسماعیل گوید: «السیدالفاضل الجلیل و العالم النبیل، اسمعیل بن شریف الحسینی، شرفه الله تعالی برضوانه - مجموعه علوم دینی و سفینه معارف یقینی بود. استفاده علوم عقلیه و فنون نقلیه از خدمت والد بزرگوار خود میر سید شریف قدس سره نموده، خلاصه اوقات را صرف عبادات می نمود و بر ادعیه ثوره و تعقیبات مشهوره مواظبت می فرمود»

علاء الملک در مورد سید محسن نیز گوید: «السید الفاضل الذکی السعید الشهید وجیه الدین محسن بن شریف الحسینی، بحلیه فیض فضل سرمدی و زیور خلق محمدی آراسته بود. در علوم عقلی و نقلی محقق نحیر، و در علو فهم و فطرت، مدقق بی نظیر، استفاده افانین علوم و قوانین حکم از خدمت محقق نحیر، مولانا عبدالواحد - که شطری از احوال او در محفل سیم گزارش خواهد یافت - نموده؛ در مشهد مقدس رضویه علی مشرفها الصلوه و التحیه به درجه شهادت فائز گردید. حشره الله تعالی مع آباته المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین. از مصنفات ایشان، آنچه به نظر این خاکسار رسیده، رساله ای است مشتمل بر هفت بحث از علوم عقلیه و فنون نقلیه، مسودات تعالیم ایشان را بعد از فوز ایشان به مرتبه شهادت، از بکیه به غارت بردند» در مورد برادر دیگر، میر قطب الدین در آن کتاب، مطلبی نیامده است. پسران قاضی از کتاب محفل فردوس بر می آید که قاضی، پنج پسر داشت، که همه از فضلا و علما بودند:

اول - شریف بن نورالله. و عباره علاء الملک درباره اش گوید:

«السید الفاضل الذکی الالعی اللوذعی شریف بن نورالله الحسینی، شرفه الله تعالی برضوانه، جامع شرف فضل و افضال و حاوی فنون کمال بود. شعسه علم و سیادت از جبین مبینش لایح، و انوار فضل و سعادت از ناصیه متینش ساطع. تولد با سعادتش روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و دو از هجرت خیرالبشر علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر.

در بدایت حال، بعضی از مقدمات در خدمت والد بزرگوار خود خواند. و بعد از آن اکثر کتب متداوله را از سید محقق میر تقی الدین محمد نسابه شیرازی استفاده نموده، و برخی از شرح اشارات را در خدمت سید همدان میرزا ابراهیم همدانی گذرانیده، و تهذیب حدیث را در ملازمت ملا عبدالله شوشتری مقابله نموده، و ارشاد فقه و قواعد را در خدمت زبده المجتهدین شیخ بهاء الدین محمد خوانده، و جناب شیخ برای آن سید ستوده سیر، اجازه کتب اربعه حدیث و سایر کتب فقه و جمیع مصنفات خود نوشته.

از مصنفات ایشان حاشیه تفسیر بیضاوی است، دیگر حاشیه مبحث جواهر حاشیه قدیم است، دیگر حاشیه شرح مختصر عضدی، دیگر حاشیه حاشیه مطالع، دیگر رساله ای است مشتمل بر نه بحث از فنون متعدد.»

آنگاه پاره ای از اشعار او را نقل کرده و گوید: «در روز جمعه پنجم ماه ربیع الثانی سنه الف و عشرين من الهجرة علی مهاجرها الف سلام وال ف تحیه، در دار السلطنه اگره به جوار رحمت ایزدی شتافت»

دوم - سید محمد یوسف. قال علاء الملک درباره اش گوید: «السید محمدیوسف بن نورالله، نورالله باله بولاه.

علی خصال و محمد شعار و یوسف خلق

سیادت از نسب سربلند او عالی، و سعادت از سبب پای بوس احوالی. از اشعار ایشان است... (آنگاه پاره ای از اشعار او آورده است).

سوم - علاء الملک صاحب کتاب محفل الفردوس. صاحب کشف الحجب والاسرار درباره اش «الفردوس للفاضل الکامل علاء الملک بن القاضی نورالله. الشوشتری المرعشی الحسینی ذکر فیه احوال فضلاء شوشتر»

نگارنده گوید: صاحب تذکره صبح گلشن (ص ۲۹۰) نیز درباره اش گوید: «علاء الملک مرعشی شوشتری است، و دون رتبه اش سخن پردازی و سخن پروری، از فضلاء بی نظیر و علماء نحاریر بود و به منصب تعلیم شاهزاده محمد شجاع خلف شاه جهان پادشاه سر به آسمان می شود. «مهدب» در منطق و «انوار الهدی» در الهیات و «صراط وسطی» در اثبات واجب و غیرها از تصانیف اوست. و سخنش خیلی خوش و نیکو. این رباعی از اوست:

ای چشم تو بر بستر گل خواب کند
زلف تو به روز سیر مهتاب کند
رورا همه کس به سوی محراب آرد
جز چشم تو کو پشت به محراب کند»

آشنایی با کتاب محفل فردوس

علاء الملک کتاب خود محفل الفردوس را - که برخی از شرح حال های این رساله را از آن نقل کردیم - به پنج محفل تقسیم کرده و محفل پنجم را به شرح حال خود اختصاص داده است. وی، بخش عمده ای از نظم و نثر و مکاتیب خود را همراه با مطالب علمی دیگر در آنجا بیان کرده، ولی در مورد شرح حال خود به اختصار سخن گفته است.

از جمله این که گوید: « محفل پنجم در ذکر بعضی از سوانح خاطر مستهام این گمنام، که چمن آرای این فردوس همیشه بهار و رضوان این روضه فیض آثار است.

اولاً بعضی از مطالب علمیه و مآرب حکمیہ نگاشته خامه رنگین هنگامه می گردد.

ثانیاً برخی از منشآت صورت نگارش می یابد.

و ثالثاً جمله ای از اشعار به تصویر در می آید و مقاصد علمیه در دوازده مقصد مصور می شود. « سپس به تفصیل این اجمال پرداخته، در اول کتاب، بعد از خطبه ای فارسی مشتمل بر حمد و ثنا و تحیت و تسلیم، خود را چنین می شناساند:

« بر نظارگیان بهار فیض آثار شوشتر که گلگونه رخسار هفت کشور است، پوشیده و مستور نماند که یکی از دوستان که گلدسته گلستان وفا و شکوفه بوستان صفاست، از ذره محتاج انوار شهود غیبی «علاءالملک بن نورالله الحسینی» - که چمن آرای این فردوس و گلبن پیرای این گلشن است - استدعا نمود که به وساطت خامه واسطی طرح نوی بر صفحه روزگار اندازد، و نگارش احوال بعضی از مشاهیر آن بلده طیبه - از سادات عظام و صوفیه کرامت مقام و علمای اعلام و شعرای فصیح الکلام - پردازد. چون بنا بر اشارت با بشارت آن صافی ضمیر که آب روان به خاک نشسته، طبع روان اوست و آتش سرکش هوازده، گرمی بیان او، شروع در آن واجب گردید، ترتیب پنج محفل در این فردوس - که نمونه خلد برین و رنگین تر از نگارخانه چین است - مناسب دید الخ.»

فهرست عناوین کتاب، چنین است: « محفل اول، در ذکر جمعی از سادات رفیع الدرجات آن دیار فیض آثار »

« محفل دوم، در ذکر بعضی از قدمای آن بلده طیبه »

« محفل سوم، در ذکر طایفه ای از متاخرین »

« محفل چهارم، در ذکر بعضی از فضایل شعراء »

چهارم - ابوالمعالی بن نورالله.

علاء الملک درباره اش گوید: « السید الفاضل الزکی ابوالمعالی بن نورالله الحسینی - نورالله مرقدهما - در جودت طبع و سرعت فهم طاق، و در تمیز حق و باطل یگانه آفاق بود. اشعار دلپذیرش دست تصرف از دامن فصاحت آرایی در شاخ بلند سحر آزمایی زده و پای ترقی حسیض بلاغت گستری بر ذروه شاهی معجز پروری نهاده، اگر چه برادر خرد این خاکسار است،

اما در انواع فضل بزرگ و در فنون کمال سترگ بود... تولد با سعادتش روز پنجشنبه سوم ماه ذی القعدة سنه هزار و چهار هجرت سید الانام علیه و آله الصلوة والسلام، و وفاتش در ماه ربیع الثانی سنه هزار و چهل و شش من الهجرة علی مهاجرها الف الف تحیه... از مصنفات او شرح الفیه است، دیگر رساله نفی رؤیت واجب تعالی، دیگر رساله مشتمل بر چند بحث از فنون متعدده، دیگر دیوان شعر »

آنگاه پاره ای از اشعار او نقل می کند. پنجم - علاء الدوله. علاء الملک درباره اش گوید:

« برادر خرد من است، جانم فدای او باد. صاحب طبع عالی و ذهن حالی است. تولد با سعادتش در ماه ربیع الاول سنه هزار و دوازده از هجرت سید البشر علیه و

آله صلوات الله الملک الاکبر، از اشعار اوست... »

سپس پاره ای از اشعار او می آورد.

به این مطالب می افزایم: او را فرزندی است به نام سید علی، چنان که صاحب ریاض در آخر شرح حال قاضی گوید:

« یکی از اسباط این سید فاضل، سید علی بن سید علاء الدوله بن سید ضیاءالدین نورالله حسینی شوشتری مرعشی، ساکن هند. و شاید اکنون نیز موجود باشد، زیرا که در هرات، در زمره کتابهای مولی رضا مدرس به کتاب شرح صحیفه کامله، دست یافتیم که شرحی ممزوج و دراز دامن است و شرح دیباجه صحیفه را واگذارده و از نخستین دعا شروع کرده است. این کتاب، ریاض العارفین نام دارد، از آثار مولی شاه محمد بن مولی محمد شیرازی دارایی در دیباجه آن شرح آمده که سید علی یاد شده، از شاگردان مولی شاه محمد بوده، و شاه محمد وقتی به سرزمین هند وارد شد، و شرح یاد شده دیباجه ای نداشت، سید علی را به نوشتن دیباجه ای بر آن شرح امر کرد. ظاهراً این شاه محمد، همان شاه محمد شیرازی معاصر است که اکنون در شیراز سکونت دارد، زیرا که در همین روزها از هند به شیراز بازگشت. اما سید علی در وصف استادش شاه محمد، از فضل و علمی والا سخن گفته که ما او را در آن اندازه ندیدیم. »

توضیح اینکه در بحث خود پیرامون کتاب مصائب النواصب، مطالبی در این مورد بیان شد. به آن بخش رجوع شود.

عمومی قاضی و پسرانش

در صفحات گذشته، اشاره شد که قاضی، عمومی به عنوان صدر داشت. بهتر آن است که سخنانی در شرح حال او بیاوریم تا ابهام برطرف شود. قاضی در شرح حال جدش ضیاءالدین نورالله تصریح می کند که او برادری به نام و لقب زین الدین علی دارد. کلام صاحب تذکره شوشتر در فصل یازدهم کتابش (ص ۳۶ - ۳۷) به آن اشاره دارد:

« و میر زین الدین علی را یک پسر بود میر اسدالله که در دولت صفویه به صدرات رسید، و قبل از او میر غیاث الدین منصور شیرازی دشتکی صدر بود. و چون به سعایت مفسدان فیما بین او و شیخ علی بن عبدالعالی شقاق به هم رسید. و روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع شد که به تخطئه و تجهیل کشید و پادشاه تقویت جانب شیخ نمود، و میر غیاث الدین به اهانت از مجلس بیرون رفت. بعد از چند روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود، و به تصدیق شیخ علی منصب صدرات به میر معز الدین اصفهانی و بعد از او به میر اسدالله مرجوع گردید.

و او را دو پسر بود: میر سید علی صدر که آخر الامر از صدرات استعفاء و اختیار تولیت روضه رضویه نمود، و میر عبدالوهاب.

و ایشان در ایام حیات والد ماجد و بعد از آن در تعمیر املاک موروثی و احداث املاک جدید زیاد کوشیدند. و در محل احشام عقیلی و اراضی جلکان و شاه ولی و چمچه گران و لبنانستان، انهار متعدده از رودخانه برداشتند، و به اراضی موات جاری ساختند، و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند، و قلعه ها و دهکدها و بناوارها ساختند، و بساتین و باغات مرغوب به عمل آوردند. و مال وجهات همه اینها حسب الارقام سلاطین به سیور غال ایشان مقرر بود و از همه جهت معاف و مرفوع القلم بودند. و هر یک از حکام و عمال که با این سلسله علیه در مقام معارضه و کجا کجی پی در آمدند، به مضمون حدیث « نحن بنوعبدالمطلب، ما عادانا بیت آلا و خرب، و لا عادانا کلب آلا و جرب » منکوب و مخذول گردیدند «

نگارنده گوید: عبارت قاضی در مجالس المؤمنین (اواخر مجلس هفتم، ذیل بشرح حال امیر غیاث الدین منصور شیرازی) بعضی از این مطالب را روشن ساخته است. وی گوید:

« مدتی منصب عالی صدرات پادشاه مغفور به او متعلق بود و در غایت عظمت و استقلال اشتغال می نمود. و در مرتبه ثانی که جناب مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبدالعالی روح الله روحه، از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشته.

حکایاتی که در باب عدم تقید حضرت میر به احکام شرع اقدس مذکور می شد، وسیله نقار خاطر شریف جناب شیخ بزرگوار شد. و بعضی از مفسدان در مقام افساد درآمد، مبنای نزاع، استحکام تمام یافت، تا آن که روزی در مجلس بهشت آیین، مباحثه علمی در میان آمده و بحث به خشونت و نزاع کشید. و شاه دین پناه، حمایت مجتهد الزمانی نمود. حضرت میر رنجیدند و بعد از روزی چند، از منصب صدرات استعفا نموده، به جانب شیراز روان شدند «.

توضیح بیشتر در این مورد را علاء الملک فرزند قاضی در آورده که ذیل شرح حال سید اسدالله یاد شده گوید: « السید الحبر الامام، صدر العلماء الاعلام، شمس الدین اسدالله الحسینی، کاشف غوامض اسرار حکمیة، ناشر دُر لطایف ادبیه بود. لوای علو شأن و سمو مکان او به سماء رفعت و سماک علو نسبت احمدی رسیده، جذر اصم آوازه فضائل او شنیده و فلک با هزار دیده نظیر او ندیده؛ تلمیذ محقق ثانی شیخ علی عبدالعالی است. جناب شیخ برای آن سید السادات و منبع السعادات اجازه نوشته، و بر مشاهد آن اجازه مخفی نیست که آن اجازه شاهی است عادل بر وفور مهارت آن ستوده خصال در علوم عقلیه و فنون نقلیه. مدتها منصب جلیل القدر صدرات پادشاه غفران پناه، شاه طهماسب صفوی - انا الله برهانه - به جناب ایشان مفوض بود.

از مصنفات ایشان، رساله کشف الحیره است که در آن فوائد و حکم غیبی صاحب الامر علیه السلام را بیان فرموده، دیگر ترجمه نفحات اللاهوت (۱)، دیگر رساله در

قاضی(ره) در مجالس المؤمنین، ذیل شرح حال هشام بن حکم به این رساله اشاره دارد که گوید: « و ظاهراً بنا بر ملاحظه این نکته، مرحوم صدرات پناه میر شمس الدین اسدالله شوشتری در ترجمه رساله نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت هر جا روایات در اصل رساله خطاب به متغلبان خلافت به امیر المومنین واقع شده، ترجمه آن به قول خود که « ای امر کننده بر مومنان » نموده به خلاف دیگر مترجمان آن رساله مانند میر ابوالمعالی استرآبادی و ملا ابی طالب که ایشان از این دقیقه غافل شده اند و همه لفظ امیرالمؤمنین را بی ترجمه آن ذکر کرده اند.»

تحقیق اراضی انفال، دیگر رساله متعلقه به قول علامه حلی در کتاب قواعد که « اذا زاد الشاهد فی شهادته أو نقص قبل الحکم بین یدی الحاکم احتمال رد شهادته «، دیگر رساله در تحقیق اینکه زینب و رقیه، از صلب رسول خدا بودند. و از اشعار ایشان است...» آنگاه پاره ای از اشعار او را آورده است.

نگارنده گوید: اجازه یاد شده، همان است که قاضی در اواخر مجلس هفتم از مجالس المؤمنین ضمن شرح حال قطب الدین محمد بن محمد بویه رازی به آن اشاره دارد، که گوید: « نسب شریفش بر وجهی که عمده المجتهدین شیخ علی بن عبدالعالی قدس سره در اجازتی که جهت عم بزرگوار این خاکسار نوشته، به

آن اشعار نموده، بسلسله آل بویه منتهی می شود «

همچنین قاضی کلامی دیگر دارد که در صدر حکایتی در شرح حال محقق جلال الدین محمد دوانی آورده است. آن کلام نیز بر او تطبیق دارد. گوید: «و از جمله مؤیدات، آن که از حضرت غفران پناه، امیر شمس الدین اسدالله صدر شوشتری که معاصر خدمت علامی بود منقول است (۱)»

بقیه عبارت، چنین است: «که می فرموده اند که در وقتی که به واسطه فترات خوزستان در شیراز توطن داشتیم، پیرزنی صالحه سبزواری در شیراز بود که در خانه ما و خانه علامی تردد می نمود. روزی حکایت کرد که چون من از شیعه سبزواریم و با اهل بیت علّامی آشنایی می نمودم در آن مقام شدم که تحقیق عقیده او نمایم. لاجرم همیشه کمین می نمودم و مترصد مشاهده اعمال طهارت و نماز او می بودم تا آنکه روزی که آب وضو برداشته به یکی از حجره های خانه خود درآمد و در را بر روی خود بست، من از روزنه ای، که به آن حجره ناظر بود مشاهده نمودم که وضو ساخته، پای خود را مسح نمود. و از بعضی از تلامذه او منقول است که گفت: مدتی در تحقیق عقیده علامی اهتمام داشتیم. آخر روزی مشاهده نمودم که نقطه سیاهی که بناخن پای ایشان واقع شده بود، تا سه روز باقی بود. از آن استدلال بر آن نمودم که مسح می کشیده [زیرا] اگر غسل می کرد، بایستی که آن نقطه سیاهی در اول روز تباهی می شد.»

از اینجا معلوم می شود که او عموی پدر قاضی است. و اطلاق «عمو» بر او، مبنی بر عرف شایع است که عموی پدر را نیز عمو نامند.

علاء الملک درباره پسرش سید زین الدین علی الصدر گوید:

«السید الفاضل الزکی و العالم العامل الذکی زین الدین علی بن اسدالله الحسینی، در قوانین عقلی بی نظیر، و در فنون نقلی عدیم المثال، جامع مکارم اخلاق و طیب اعراق بود. صدارت پادشاه مغفور، بعد از ارتحال والد ایشان میر شمس الدین اسدالله به ایشان تفویض یافت. و بعد از مدتی، از منصب صدارت استعفا نموده، خدمت جلیل المنزلت تولیت مشهد مقدس را اختیار فرمودند. و بقیه عمر را در آنجا به سر بردند. و بعد از وفات در آستان ملائیک پاسبان امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء آسودند. از مؤلفات ایشان آنچه مؤلف به مشاهده آن تشریف یافته، کتاب عمل السنه است»

اهداء

آنچه می خواستیم در این رساله بیان کنیم، در این جا به پایان رسید. از آنجا که به حمد الهی و منت و توفیق و فضل او، رساله ای جامع مفید و مجموعه ای سودمند و استوار شد که سزاوار است به آن رجوع شود و از آن استفاده گردد، آن را به حضرت سید سند جلیل و دانشمند معتمد نبیل، هدیه می کنم، که مرا به طبع کتاب صوارم امر کرد، و همان امر موجب تألیف شرح حال این بزرگان شد، چنان که قبلاً به تفصیل بیان شد. در این حال، به این بیت تمثیل می جویم:

و من جلّ عن کل المراتب قدره فآحسن ما یهدی الیه کتاب

اکنون خدا را حمد می کنم که مرا بر اختتام توفیق داد، در حالی که صلوات و سلام بر سرور مردم، محمد و خاندان نیکو و بزرگش نثار می کنم.

تحریر این رساله در نیمه جمادی الثانی سال ۱۳۶۷ هجرت نبوی مصطفوی - هزار سلام و تحیت بر مهاجر آن و خاندانش باد - مطابق با پنجم اردیبهشت ۱۳۲۷ هجری شمسی، به دست مؤلف آن بنده خادم علوم دینی، جلال الدین بن قاسم حسینی به انجام رسید. خداوند، کار او را به نیکی به پایان برد. و دستیابی به والاترین هدف را در دنیا و آخرت، روزی او کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی